



www.hekmatist.com

ماهانه منتشر میشود
دسامبر ۲۰۱۵ - آذر ۱۳۹۴

پشت پرده مبارزه با تروریسم داعش

آذر مدرسی



سلسله حملات تروریستی داعش به بیروت، انفجار هواپیمای روسیه در مصر و بالاخره و مهمتر از همه ترور در پاریس نقش تعیین کننده ای در معادلات خاورمیانه و سیاست دول غربی در این منطقه داشت.

اهمیت ترور در پاریس نه در میزان قربانیان آن، نه در نشان دادن ظرفیت بالای بربریت و ضد بشری بودن تروریسم اسلامی و حتی نه در گسترش تروریسم اسلامی به قلب اروپا، که در عواقب آن و بخصوص در تأثیر آن بر معادلات قدرت در خاورمیانه و بر کشمکشهای دول غربی در منطقه است. امروز تغییر آرایش سیاسی خاورمیانه، بالانس قدرت میان ارتجاع امپریالیستی و حل معضلات آنها از کانال "حل معضلات خاورمیانه"، "ثبات در سوریه" و "مقیله باداعش" میگذرد. "مبارزه با تروریسم داعش" بهانه حل و فصل کشمکشهای پایه ای تری در جهان غرب است. همانطور که جنگ خلیج و نظم نوین جهانی بهانه تثبیت قدرتی امریکا در مقابل رقبای اروپایی خود، به بهانه دفاع از کویت بود.

اینکه نهایت این جدال با توجه به مولفه های امروز به کجا کشیده میشود هنوز باز است. اما در اینکه تغییرات جدی در آرایش سیاسی خاورمیانه، در سیاست غرب در منطقه و وزن هر یک از قدرتهای امپریالیستی در حال بوجود آمدن است، تردیدی نیست. شکست سیاست "خاورمیانه بزرگ" و فرو ریختن آوار آن بر سر مردم منطقه، توازن قوا میان بلوک قدیمی غرب، موقعیت روسیه، موقعیت ارتجاع محلی همگی مولفه هایی است که باید به آنها پرداخت.

علیرغم گذشت نزدیک به سی سال از فروپاشی بلوک شرق و "پیروزی بازار و دمکراسی"، پایان جهان دو قطبی و از هم پاشیدن اتحاد قطب پیروز، هنوز آرایش سیاسی اقتصادی دستخوش تحولات جدی است و پرونده تقسیم قدرت و سهم دول امپریالیستی در توازن جدید و شکلگیری بلوکهای پایدارتر و ... هنوز بسته نشده است. سیاستها و استراتژی امریکا برای حفظ هژمونی خود یکی پس از دیگری شکست خورد. بلوکی که پس از

صفحه ۳

۱۶ آذر در شروع یک

دوره

خالد حاج محمدی

۱۰ دسامبر ۲۰۱۵

۱۶ آذر به پایان رسید. امسال جمهوری اسلامی برای قرق کردن دانشگاه سنگ تمام گذاشت. قرار بود امسال دانشگاه کاملاً در دست آنها و محل سخنرانی رئیس دولت، مجلس نشینان و شخصیتهای رنگارنگ آنها باشد. قرار بود به کل جامعه نشان دهند که امید نسل جوان به دولت و مجلس و پروژه های آنها است. قرار بود دانشگاه و ۱۶ آذر مناسبتی برای تحمیق نسل جوان و امکانی برای وداع با گذشته شان و آشنی با جمهوری اسلامی و دولت اعتدالش باشد. قرار بود فضای دانشگاه در ۱۶ آذر با گسیل سران جمهوری اسلامی به امکانی برای گرم کردن بازار انتخاباتی و حاشیه ای کردن و خفه کردن عدالتخواهی باشد.

اما پروژه دولتی ها با همه بسیج نیرویی که کردند و علیرغم توازن بشدت نابرابر به اهداف خود نرسید. این واقعیت را همه دیدند حتی معاون سیاسی روحانی! علیرغم بسیج حراست، نیروی انتظامی، لباس شخصی ها و تشکلهای دولتی امثال تحکیم وحدت و انجمنهای اسلامی، در بخش عمده دانشگاهها صدای حق طلبی، صدای نسل جوان عدالتخواه و آزادیخواه نمایان بود. به اعتباری تلاش برای نشان دادن یکصدایی و آنهم صدای "مدافعان نظام" پوچ از آب درآمد. صدای برابری طلبی هر چند در بسیاری از دانشگاهها نتوانست صف مستقل خود را شکل دهد، و نیروی واقعی خود را جمع کند، اما حتی آنجا که دانشگاه کاملاً در قرق دولت بود، شنیده شد.

نسل جوان در دانشگاه و صف آزادیخواهی امسال در شعار و مطالبات خود به طبقه کارگر و به اعتراضات وسیع توده زحمتکش جامعه وصل بود. به اعتباری صدای اعتراض طبقه کارگر، اعتراض زن و معلم و پرستار و دهها میلیون از نیروی کار جامعه به بیعدالتی، به بیکاری و فقر و به استثمار و فاصله عمیق طبقاتی، در دانشگاه نیز از جانب جوانان آزادیخواه، از جانب انقلابیون و برابری طلبان طنین انداخت. به همین دلیل و مستقل از اینکه آزادیخواهان در دانشگاه چقدر نیرو به میدان آورند یا نیاورند، اما شعار و مطالبات برابری طلبانه از دانشگاه تا کارگران بافق، ایران خودرو، چادرملو، پتروشیمیها و دهها مرکز کارگری دیگر به هم وصل بود. مطالبات آنها بیان امیال سرکوب شده طبقه ای است که هیچ بورژوا و دولت جنایتکاری امروز قادر نیست بدون در نظر گرفتن خطر عروج آن، سیاست و تاکتیکی اتخاذ کند. باید این حقیقت را هر چند ما تنها شاهد نطفه ها و جوانه زدن آن در ۱۶ آذر بودیم جدی گرفت و به استقبال آن رفت. این نوک کوه یخ عظیمی است که در اعماق جامعه در میان طبقه کارگر و محرومان آن ریشه دوانده است. مسئله به راحتی این است که برابری طلبی در دانشگاه تنها صدای مخالف و واقعی بود. نه از نق نق لیبرالها خبری بود و نه از غرولند اصلاح طلبان رنجیده

مقتضیات سرمایه در ایران

از زبان یک لمپن باران دیده

مصاحبه کمونیست با مصطفی اسد پور



کمونیست: موضوع گفتگوی ما صحبتهایی است که علی رضا محبوب در مصاحبه ای با روزنامه ی اعتماد به عنوان نماینده بخش کارگری مجلس انجام داده است. علی رضا محبوب در مباحثی که مطرح کرده مسائل مختلفی را مورد بررسی قرار داده است. از دوره ی سازندگی و تصویب قانون کار گرفته تا مخالفت هایشان با احمدی نژاد دفاع از رفسنجانی و طرح این موضوع که رفسنجانی مدافع حقوق کارگران بوده است. همچنین طرح هدفمند کردن یارانه ها و مخالفت ایشان، بیمه ی بیکاری و طرح آن به مجلس و ... طیف وسیعی از موضوعات مختلف را در این مصاحبه بیان کرده است. همچنین مسئله ی دستمزد ها افزایش دستمزد و اینکه باید برای همه افراد کار ایجاد شود و اینکه ایشان طرفدار آزادی اعتراضات کارگری و حق اعتراض هستند.

سؤال اول من این است که چرا محبوب جلو افتاده است؟ از طرح این گونه مسائل چه هدفی را دنبال میکند، به چه ضرورتی جواب می دهد و محبوب چه پروژه ای را قرار است پیش ببرد؟

مصطفی اسدپور: من فکر می کنم پرداختن به صحبت های محبوب مهم است. همانطور که شما هم به آن اشاره کردید ایشان یک دوره ای را ترمیم کرده و مشخصاتی را برای یک حرکت باز می کند. گفتگوی مفصل محبوب را باید بمثابة پایه های تبلیغی و سیاسی و عملی جمهوری اسلامی در مقابله با اعتراض و توقعات طبقه کارگر در دوره چند ساله آینده نگریم. او از یک زرادخانه تبلیغاتی ضد کارگری پرده برداری میکند و ورود گردان "خانه کارگر" را به صحنه مجادله کارگری اعلام مینماید. بررسی نقشه ها و استدلالات محبوب برای هر فعال کارگری در جهت روشنی بیشتر برای "چه باید کردها" ضروری است در عین حال خود میتواند موجب انبساط خاطر هم باشد. بیچاره خیرنگار روزنامه اعتماد باهزل تیتر و تملق هنوز نمیتواند چیز جز چند صفحه استدلال سراسر ضد کارگری را تحویل خواننده خود بدهد. اوج کارگر پناهی محبوب، درست در تشابه با

صفحه ۴

آنچه یک کارگر کمونیست

باید بداند!

صفحه ۸

مظفر محمدی

ضرورت استقلال کردستان

مصاحبه با عثمان حاجی ماریف دبیر حزب کمونیست کارگری کردستان

صفحه ۱۱

در این شماره میخوانید:

• **استقلال کردستان** (بیانیه حزب کمونیست کارگری) . **نه سوریه نه لبنان، جاتم فدای ایران** (در

کردستان) - صفحه ۱۳ حاشیه افاضات یک ناسیونالیست "کارگری" - خالد حاج

محمدی - صفحه ۱۷

• **شعبده بازی بورژوازی** (آسو فتوحی) صفحه ۱۴

• **۱۶ آذر طنین برابری طلبی در دانشگاه-**

• **تشکل های کارگری در ایران شکل**

(اطلاعیه حزب حکمتیست) - صفحه ۱۹

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

۱۶ آذر در شروع یک...

از نظام.

امروز چه در جامعه و چه در دانشگاه ما شاهد اعتراض جدی اپوزیسیون بورژوایی نیستیم و نق زدنهای اینجا و آنجای آنها در کنار نارضایتهای‌گه و بیگانه مدافعان خود جمهوری اسلامی قرار میگیرد. بخشی از این اپوزیسیون نیز بعد از سالها انتظار به امید دخالت ناتو و همراه شدن با انقلابت مخملی آنها، امروز و بعد از توافقات هسته ای، نا امید و بی‌افق در لاک خود فرو رفته اند. ۱۶ آذر امسال بیانگر این دوره و صف آرابی دو نیروی اصلی و جدی در خود جامعه در مقابل هم بود. اعتراضات نسل جوان در دانشگاه مستقیما به مطالبات تلنبار شده طبقه کارگر و اقشار زحمتکش در جامعه وصل بود. طرح شعارها و مطالبات "تحصیل رایگان"، "علیه بیکاری و بیگاری"، "امکانات برابر" و "دانشگاه پادگان نیست"، در برابر بالابردن هزینه زندگی و تعرض جمهوری اسلامی به سطح رفاه و معیشت دانشجویان، این حقیقت را که دانشگاه و صف عدالتخواهی نسل جوان در دانشگاه را به مطالبات و اعتراضات

عمیق در جامعه علیه نابرابری وصل است را نشان میدهد. ۱۶ آذر نشان داد که حق طلبی و عدالتخواهی در دانشگاه بعد از سرکوب کمونیستها و بعد از عروج جنبش سبز و عقب راندن آزادیخواهان، دارد کمر راست میکند و یک بار دیگر روی پای خود و به نام خود سخن میگوید.

ما بارها برا این واقعیت تاکید کرده ایم که دانشگاه آینده تمام نمای جامعه است. موقعیت طبقات اصلی اجتماعی و توازن قوای میان آنها مستقیما بر دانشگاه تاثیر میگذارد. جامعه به دانشگاه و نسل جوان چشم میدوزد و دانشگاه در حاکمیتهای استبدادی بدلیل ممنوعیت فعالیتهای فکری، سیاسی، مبارزاتی و روشنگرانه و ممنوعیت احزاب سیاسی و تشکل و کانونهای مختلف، نقش به مراتب بیشتری در فعل و انفعال فکری جامعه دارد. به همین دلیل تاریخا دانشگاههای ایران نیز محل‌رشد و عروج روشنفکران کمونیست و شکل گیری نطفه های احزاب سیاسی مختلف بوده است.

یکی از نقطه قوتهای تحركات ۱۶ آذر امسال تاکید بر مطالبات اقتصادی و رفاهی است که معضل بخشی از دانشجویان را بیان میکند که اساسا

فرزندان طبقه کارگر و اقشار کم درآمد جامعه اند که به دانشگاه راه یافته اند، مطالباتی که دانشگه‌را به اکثریت محروم جامعه وصل میکند.

موقعیت خود را باید تحکیم کرد

۱۶ آذر به معنای یک روز و یک مناسبت معین پایان یافت. این روز و ابراز وجود چپ در آن‌اول و آخر کار ما نیست. ما در جنگ تمام عیار با یک حاکمیت بورژوایی هستیم و در نتیجه هر تحرک اعتراضی و هر مناسبت اعلام وجود علنی باید در جهتی باشد که ما را در ادامه مبارزه خود در شرایط بهتری قرار دهد. به همین اعتبار نوع فعالیت، نوع مطالبات و شکل بروز آن و تاکتیکیایی که اتخاذ میکنیم بخشی پیوسته از نقشه وسیعتر کارمان در دانشگاه برای تقویت کمونیسم است. طبیعتا برای کمونیستها در دانشگاه کار به ۱۶ آذر و یک آکسیون هر چند مهم پایان نمی یابد. ۱۶ آذر قطعا روز مهمی است، مناسبتی که امکان پیدا میکنید که در ابعاد وسیع دانشگاه و جامعه را تحت تاثیر بگذارید، نیرو جمع کنید، علیه وضع موجود و بی‌عدالتی کیفرخواست خودت را اعلام کنید.

۱۶ آذر تمام شد اما کار ما در دانشگاه به عنوان کمونیستها و آزادیخواهان تازه شروع شده است. اعتراض به بردگی، به فقر و بی حقوقی اقتصادی و سیاسی کار هر روزه ما است. ۱۶ آذر نشان داد که کجای راه هستیم، توان بسیج و قدرت مانور ما کجا است. بررسی دقیق و ارزیابی از تحركات ۱۶ آذر کار کمونیستهای دخیل در خود دانشگاه است.

مسئما کار کمونیستها با اتمام این مناسبت پایان نمی یابد. ما چه در جامعه و چه در دانشگاه وارد دوره ای جدید شده ایم. دوره اخیر دوره فروریختن نیور توهم در جامعه به دولت روحانی و هر نوع بهبود اقتصادی و رفاهی و هر نوع فضای باز سیاسی است. اینرا کمونیستها و حزب ما به کرات تاکید کرده ایم. امروز حتی سرسخت ترین دشمنان ما از میان روسای خود جمهوری اسلامی بر این حقیقت انگشت میگذارد. هیچ جناحی از بورژوازی ایران و سخنگویان آن، از میان جناحهای جمهوری اسلامی جوابی برای اقتصاد ایران و راه حلی روشن برای اوضاع کنونی ندارد. هیچ آلترناتیو طلایی را قرار نیست هیچکدام از اینها از خامنه ای تا دولت روحانی، از اصلاح طلب و اصول گرا تا لیبرال و ناسیونالیست بیاورند.

کونیت ۲۰۲

جامعه از بی‌حقوقی، بیکاری و فقر و تفرقه جنسی برد. و ملی و مذهبی، کابوسی که کل خاورمیانه را گرفته است، و میلیونها انسان بی‌گناه را آواره و خانه بدوش کرده است و افق روشنی را در مقابل جامعه قرار دهد، کمونیسم و انقلاب کارگری است.

اما نه بی‌افقی و بی‌جوابی بورژوازی ایران و جناحهای مختلف آن و نه صرف حقانیت کمونیستها، هیچکدام خود بخود باعث تحولی‌به‌نفع بشریت نخواهند شد. جمهوری اسلامی با همه بی‌جوابی و بی‌راه حلی آن، میتواند دهها سال دیگر سرکار باشد و سهم کارگر و اکثریت عظیم انسانهای این مملکت همانی باشد که تا کنون دیده ایم. انقلاب کارگری و تفوق افق کمونیستی و تبدیل آن به افق بخش بزرگی از کارگران و رهبران آن و نسلی از جوانان عدالتخواه در دانشگا به دخالت نقشه مند و هوشیارانه کمونیستها بستگی دارد.

قطعا دانشگاه یک میدان جدی و یک سنگر مهم برای انقلاب ماست. دانشگاهها تاریخا محل رشد محافل کمونیستی و آزادیخواهانه بوده است و نقش جدی در جدالهای سیاسی و فکری جامعه داشته است. امروز هر کمونیست و هر جمع و محفل کمونیستی باید نگاه کند و توان و نقش و جایگاه خود را ببیند و تلاش کند نه تنها موقعیت موجود

خود و قلمهایی که بر داشته است را تثبیت کند بلکه و بعلاوه راه پیشروی، راه تکثیر محافل و جمعهای کمونیستی و نقشه تبدیل خود به نیروی موثر، غیر قابل حذف و محرکه در تحركات دانشگاه را روشن کند.

بلند کردن مطالبه "تحصیل رایگان"، "علیه بیکاری و بیگاری" و "امکانات برابر" در دانشگاه مطالبات جدی و اساسی بخش وسیعی از دانشجویان است که در خود جامعه توجه و سمپتی میلیونها انسان کارگر و زن و اقشار محروم را به خود جلب میکند. برداشتن این مطالبات و جمع کردن نیروی حول آن کوبیدن مهر جنبشی است که ریشه در اعماق جامعه دارد، جنبشی که برابری و رفاه و عدالت اجتماعی سرلوحه امیالش است، جنبشی که به وسعت جامعه موجود است. کاری که بدرست در ۱۶ آذر دانشجویان به جای نق زندهای "خصوصی نکنید"، یا دفاع از اقتصاد دولتی زیر شعار "علیه نئولیبرالیسم"، پیش بردند. بعلاوه دخالت جدی در جدالهای سیاسی و فکری، نقد افقا و سیاستهای دولت و همه جریانات بورژوایی و قرار دادن افق خود در مقابل دانشجویان و تلاش برای تشکیل انواع جمعها و محافل کمونیستی و دهها و دهها ابتکار مختلف کاری است که باید پیش

اما چنین اقداماتی بدون شکل دادن به جمع کمونیستهای متعهد و روشنبینی که خود را در

چنین موقعیتی میگذارند و چنین نقشی را آگاهانه برای خود قائل اند ممکن نیست. کمونیستهایی که توازن قوا و امکانات موجود خود و شرایط مبارزه و محدودیتها را به خوبی میشناسند، امنیت و ادامه کاری و تضمین آنرا جدی میگیرند. کسانی که به محمل و لولای اتحاد در دانشگاه تبدیل میشوند و صاحب یک افق روشن و شفاف هستند. کمونیستهای متشکلی که هر نقشه و عمل فردی و جمعی را به عنوان گوشه ای از نقشه عمومی خود برای رشد کمونیسم و نفوذ و توده ای کردن افکار خود و جمع کردن نیرو و برای نبرد طبقاتی در نظر میگیرند.

ما در شروع یک دوره هستیم، دوره ای که طبقه کارگر، کمونیستها و برابری طلبان تنها نیروی جدی و قطب مقابل بورژوازی ایران با همه شاخه های آن در حاکمیت است. جدال امروز در جامعه ایران به روشنی و بدون هیچ حائل میانی جدال‌این دو صف است. توازن قوا بشدت نابرابر است، اما آنچه نقطه قوت ما است، نه تنها آرمان و اهداف انسانی ما، که پیدا شدن بارقه ها و جوانه های یک کمونیسم بشدت اجتماعی، زمینی و کارگری که نه تنها در سیاست و برنامه و... متفاوت است که در پراتیک اجتماعی، در سنتهای کار کمونیستی، در تحزب، در نوع بیان و نوع فعالیت خود، از کل چپ موجود و سنتهای فعالیت آن نه تنها متفاوت‌که در مقابل آن است. تفوق کمونیستها در این جهت بزرگترین شانسی است که تاریخ ما و تفاوت مادر پراتیک اجتماعی ما را از چپ ایران جدا سازد و کمونیسم را آنطور که باید باشد و آنطور که مارکس و بقیه رهبران این جنبش تعریف کرده اند، بر روی زمین سفت و در دل جدالهای اصلی جامعه تقویت و توده ای کند. ما در شروع این دوره هستیم و این اصالت را بر دوش داریم. نسل کمونیستهای جوان در دانشگاه میتوانند و باید یک پای این تحول باشند.

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و افتناق سیاسی، آزادی از اجبار و

انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی

خلاقیت‌های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری

در برفورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه

جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

پشت پرده مبارزه با تروریسم ...

"پیروزی بر بلوک شرق" و پایان جهان دو قطبی و شکست نظم نوین جهانی، یکپارچگی خود به رهبری امریکا را از دست داده است، بلوکی که در آن جدال بر سر هژمونی کماکان در جریان است، قرار است امروز از کانال "مقابلیه با داعش" و "ثبات در خاورمیانه" بالانس قدرت را مین خود و بالطبع میان متحدین و مؤتلفین خود در منطقه را تنظیم کند. سیاستی که تا کنون به قیمت تباهی زندگی دهها میلیون انسان در خاورمیانه و به خلک و خون کشیدن این منطقه تمام شده است که داعش تنها یکی از عواقب این سیاست است. از مولفه های جدید ایندوره شکست سیاست امریکا در خاورمیانه، بدست گرفتن سکان حل مسئله خاورمیانه توسط اروپا و بالاخره حضور مجدد روسیه، در این جدال، پس از یک دوره غیبت طولانی، سهم خواهی آن و نقش و وزن آن در آرایش سیاسی جدید دنیا و خاورمیانه و تلاش آن برای کسب موقعیت بالاتری در مقابل رقبای خود بویژه امریکا میتوان نام برد.

ما گفته بودیم سناریوی دمکراسی غربی مهندسی شده برای خاورمیانه قرار نیست کمترین بارقه ای از آزادی، حتی به همان شکل نیم بند غربی، را به ارمان بیورد. گفته بودیم که سناریوی دمکراسی برای خاورمیانه پرچم حل و فصل تناقضات در خود غرب و به قیمت تباهی برای مردم این منطقه است، چیزی که قبل از لیبی و سوریه در عراق آنرا تجربه کردیم. گفته بودیم "خاورمیانه بزرگ" با حکومت‌های موزائیکی و دست ساز مذهبی و قومی، و انداختن طوق هویت های ملی و مذهبی و قومی بر گردن شهروندان این منطقه، و سازمان دادن باندهای مسلح قومی و مذهبی مانند داعش و القاعده و النصر و ...، سناریوی بورژوازی غرب در مقابل تحریکات انقلابی و کانونهای اعتراض متزقی در بطن جوامع خاورمیانه، است. گفته بودیم بخشی از شکل دادن به "خاورمیانه بزرگ" عروج باندهای تروریستی سیاه تر از قبل، گسترش فضلی خوف و وحشت و ترور بر زندگی مردم، و به تمکین کشاندن و رضایت دادن مردم به وضعیت سیاه دیروزشان است.

تاکید کرده بودیم علیرغم طرح "خاورمیانه بزرگ" و واگذار کردن سرنوشت آن به ارتجاع محلی، از دول ارتجاعی آن مانند ایران، ترکیه، عربستان، اسرائیل و قطر و ... تا باندهای تروریستی چون داعش و النصر، خاورمیانه ای که هنوز مسئله فلسطین در آن حل نشده است، کماکان محملی برای حل و فصل تقابل ها و رقابت ها بین اروپا و آمریکا و روسیه و چین، باقی خواهد ماند.

گفتیم خاورمیانه بزرگ یعنی تبدیل آن به منطقه ای که تروریسم و انواع جریانات اولترا تروریست قرون وسطایی، که همگی از تولیدات جانبی سیاستهای ارتجاعی غرب است، به بخشی از سوخت و ساز "طبیعی" زندگی مردم این منطقه جنگ زده و تروریسم زده، تبدیل شده باشد.

ما شکست استراتژی "خاورمیانه بزرگ"، خاورمیانه جنگ و ترور زده، را پیش بینی کرده بودیم و گفته بودیم رقابت ارتجاع بین المللی به جنگ و ترور و آدم کشی در عراق و سوریه و لیبی و این و آن گوشه پرت جهان محدود نمی ماند و قدرت های حاشیه ای و دست سازی چون داعش و القاعده و جبهه النصر و بوکو حرام و جهاد گرایان و انواع مافیایی باند سیاهی به میدان آمده و سهم میخواهند.

و بالاخره گفتیم که دول غربی نمیتوانند تضمین کنند که جنگ قدرت شان تنها به قیمت تخریب خاورمیانه محدود بماند. که شرکای حاشیه ای تر، چه دول مرتجع محلی و چه باندهای تروریستی چون القاعده و داعش و النصر و ...، که همگی از جنس خود قدرت های جهانی اند، مدتها است به میدان آمده اند، سهم میخواهند و در مقابل مخلوق خود قد علم خواهند کرد. کنترل این شرکا بدون روشن شدن سهم و قدرت هر یک از قدرتهای ارتجاع بین المللی و بدون بازتعریف نقش و وزن

هریک از آنها در این منطقه جنگی ممکن نیست. امروز حتی کارشناسان استراتژیست غرب از شکست سیاست "گسترش دمکراسی" به خاورمیانه و بطور ویژه از نمونه هایی مانند سرنگونی صدام و قذافی در خاورمیانه بدون اطمینان و تضمین تامین ثبات این کشورها و منطقه، از ناتوانی در محدود و کنترل کردن کشمکش ارتجاع محلی و باندهای سیاه آنها حرف میزنند.

آوار شکست سیاست "خاورمیانه بزرگ"، خاورمیانه سیاه، مانند آوار شکست "نظم نوین جهانی" بر سر مردم منطقه فرو ریخته شد. مردمی که کوچکترین نقش و دخالتی در به تباهی و سیاهی کشیدن زندگی شان ندارند اولین قربانیان ترور باندهای فوق ارتجاعی مخلوف ارتجاع جهانی و منطقه ای اند.

استراتژی "خاورمیانه بزرگ" شکست خورد چرا که اولاً برخلاف سناریوی غرب دامنه تروریسم داعش به خاورمیانه محدود نماند و به اروپا کشیده شد و ثانیاً بر متن بی جوابی و بی سیاستی و تناقضات بلوک غرب برای جواب دادن به معضلی که دامنه اش مرزهای خاورمیانه را پشت سر گذاشته، ایران و مهمتر از آن روسیه به سرعت به نیروی نظامی جدی در تقابل با داعش و دفاع از اسد در سوریه تبدیل شدند. حمایت معنوی روسیه از اسد و اعلام رسمی حمایت از او بعنوان متحد خود به دخالت نظامی مستقیم روسیه و وارد کردن نیروی زمینی و هوایی به خاورمیانه تبدیل شد. این بزرگترین و مهمترین دخالت نظامی مستقیم روسیه در خاورمیانه پس از حمله به افغانستان در سال ۱۹۷۸ است. درست زمانیکه در بلوک غرب بر سر ضرورت بردن نیروی زمینی بحث و اختلاف بود، درست زمانیکه ناکارآمد بودن حملات هوایی علیه داعش در محافل غربی مورد بحث بود، روسیه با بردن پیاده نظام خود به سوریه به نیروی اصلی در مقابل داعش تبدیل شد. و مهمتر از همه زمانیکه در بلوک غرب و بویژه اروپا بر سر راه برون رفت از گسترش دامنه کشمکش ارتجاع محلی و تحرک باندهای تروریستی آنها به غرب و به خطر افتادن امنیت در خود اروپا مسئله بود، روسیه بعنوان نیروی محدود کننده این تروریسم نه فقط در اذهان مردم که برای دول اروپایی بعنوان متحدی مطلوب وارد صحنه شد. اگر تا دیروز فقط ایران بود که علناً در عراق و سوریه نیروی نظامی داشت امروز روسیه علناً و آشکارا با پرچم مبارزه علیه داعش نیروی خودش را وارد سوریه کرد و عملاً در راس مقابلیه نظامی مؤتلفین خود در منطقه علیه داعش شد. ترور پاریس این موقعیت روسیه را تقویت کرد. بی دلیل نیست بلافاصله پس از ترور پاریس اولان به مسکو میروود و همکاری پاریس و مسکو علیه داعش، با هدف فشار به امریکا و ناتو، رسماً اعلام میشود. در کنار آن اعلام اینکه ترور پاریس اعلام جنگ به یکی از اعضا ناتو است، فرانسه عملاً ترور پاریس را مستمسک فشار به امریکا کرد.

وزن و نقش دولتهای محلی مانند ایران، عربستان، ترکیه و اسرائیل امروز اساساً در حاشیه توزان قوا و وزن قدرتهای امپریالیستی، ائتلافهای رسمی و غیر رسمی آنها با متحدین قدیمی یا موقی شان در منطقه، تعریف و تعیین میشود. به رسمیت شناختن ایران بعنوان مهره جدی در مذاکرات مربوط به آینده سوریه، حضور جمهوری اسلامی در کنار امریکا و دول اروپایی و روسیه و عربستان در ژنو، علیرغم مخالفتهای رقبای محلی اش، در سایه موقعیت امروز اروپا و روسیه ممکن بود و عرض اندام ترکیه علیه روسیه و تقابل نظامی با آن، کشیدن نیرو به عراق در سایه عضویت ترکیه در ناتو و فعال شدن مجدد غرب در منطقه ممکن شده است.

ترکش نا امنی منطقه و حملات تروریستی و کشتل مردم بیگناه مستقیماً به اروپا کشیده شد. پیش از ترور پاریس سیل پناهندهای از منطقه جنگی خاورمیانه و شمال آفریقا به اروپا، که وسیع ترین موج پناهندهای بعد از جنگ دوم جهانی است، اولین نشانه کشیده شدن دامنه این نا امنی به غرب بود. "بحران پناهندهای" هشدار و زنگ خطر جدی در رابطه با شکست "خاورمیانه بزرگ" نا امن و ترور زده و ضرورت یافتن راه حلی برای مقابلیه با این وضعیت به دول غربی بود. با ترور پاریس نیاز به دخالت، بدست گرفتن ابتکار و دخالت مستقیم برای پیدا کردن راه حلی برای دول اروپا بیش از پیش حیاتی شد. موج پناهندهای از خاورمیانه و شمال آفریقا به اروپا و حملات تروریستی در پاریس نشان داد که غرب نمیتواند خاورمیانه و شمال آفریقا را به منطقه جنگی تبدیل کند و ترکش این جنگ چه به شکل سیل صدها هزار نفره فراریان و آوارگان جنگی و چه در قامت تروریسم عربیان در قلب اروپا، نخورد. اروپا نمیتوانست بیش از این به نقش حاشیه ای خود لکفا کند.

سرنوشت خاورمیانه که قرار بود به ارتجاع محلی

سپرده شود، دوباره روی میز غرب رفت. پس از ترور پاریس، غرب دوباره پایش به خاورمیانه کشیده شد و اینبار امریکا نه بعنوان سرکرده دول غربی که به دنبال اروپا، اساساً فرانسه، و روسیه کشیده شد. امروز دیگر اثری از خاورمیانه ای که در آن امریکا حرف اخر را میزند، نیست. نه فقط رقبای امریکا امروز در خاورمیانه که بورژوازی محلی، بورژوازی عرب، ترک و فارس موقعیت سابق خود را قبول ندارند و حاضر به ایفای نقش سابق نیستند. در خاورمیانه امروز باید کاراکترها و قدرتهای متعدد و متنوعی، که زیر هژمونی قدرتهای امپریالیستی هم نیستند، را به رسمیت شناخت.

قبول این مسئله از طرف امریکا و ناتو که برای "حفظ ثبات" منطقه باید خود را با روسیه تنظیم کرد، عقب نشینی جدی است که به امریکا و ناتو تمحیل شده است. تلاش روسیه برای جا پا باز کردن در خاورمیانه در خلا حضور مستقیم و نظامی امریکا، تشکیل ائتلافی غیر رسمی با ایران، جریانات شیعه و کردهای سوریه (در مقابل ائتلاف غرب، سنی ها و دولت اقلیم کرد در عراق)، حمله نظامی به داعش و سایر متحدین غرب در سوریه، اعلام رسمی دفاع از اسد، و بالاخره کشیدن نیروی زمینی به سوریه عملاً موقعیت روسیه و ائتلاف او را در خاورمیانه به درجه زیادی تقویت کرد. اینکه دولت روسیه تا چه حد میتواند و امکان این را دارد که از نظر اقتصادی در خاورمیانه ریشه بواند، تا چه حد میتواند بورژوازی در ایران و کشورهای عربی، که سنتاً بخشی از بازار غرب اند، را بخود جلب کند و مهمتر اینکه آیا اساساً اروپا چنین میدانی را برای روسیه باز خواهد گذاشت جای تردیدهای جدی دارد. نه روسیه به تنهایی قدرت اقتصادی است و نه هنوز دیوار غرب و شرق بطور کامل شکسته شده است که اروپا روسیه را بخشی از خود بداند و نه بورژوازی در خاورمیانه به این سانگی میتواند بند ناف خود را از بازار سرمایه در غرب قطع کند.

موقعیت، وزن و نقش دولتهای محلی مانند ایران، عربستان، ترکیه و اسرائیل امروز اساساً در حاشیه توزان قوا و وزن قدرتهای امپریالیستی، ائتلافهای رسمی و غیر رسمی آنها با متحدین قدیمی یا موقی شان در منطقه، تعریف و تعیین میشود. به رسمیت شناختن ایران بعنوان مهره جدی در مذاکرات مربوط به آینده سوریه، حضور جمهوری اسلامی در کنار امریکا و دول اروپایی و روسیه و عربستان در ژنو، علیرغم مخالفتهای رقبای محلی اش، در سایه موقعیت امروز اروپا و روسیه ممکن بود و عرض اندام ترکیه علیه روسیه و تقابل نظامی با آن، کشیدن نیرو به عراق در سایه عضویت ترکیه در ناتو و فعال شدن مجدد غرب در منطقه ممکن شده است.

تبدیل خاورمیانه به میدان تاخت و تاز ارتجاعی ترین و جنایتکار ترین نیروهای قومی، فرقه ای، مذهبی و عشیره ای، عروج طاعون داعش در منطقه، گسترش دامنه توحش انواع باندهای تروریستی، ویرانی، سیاهی و به تباهی کشیده شدن زندگی میلیونها نفر در این منطقه، نتیجه مستقیم سیاستهای ارتجاعی دول غربی و در راس آن امریکا است. بازگرداندن امنیت به خاورمیانه و منطقه جز با کوتاه کردن دست اوباش و کانگسترهای قومی و مذهبی از زندگی مردم، جز عقب زدن کامل کل این نیروهای فوق ارتجاعی، جز مقابله اشکار با رنگ قومی، مذهبی و عشیره ای زدن به این منطقه ممکن نیست.

تبدیل خاورمیانه به میدان تاخت و تاز ارتجاعی ترین و جنایتکار ترین نیروهای قومی، فرقه ای، مذهبی و عشیره ای، عروج طاعون داعش در منطقه، گسترش دامنه توحش انواع باندهای تروریستی، ویرانی، سیاهی و به تباهی کشیده شدن زندگی میلیونها نفر در این منطقه، نتیجه مستقیم سیاستهای ارتجاعی دول غربی و در راس آن امریکا است. بازگرداندن امنیت به خاورمیانه و منطقه جز با کوتاه کردن دست اوباش و کانگسترهای قومی و مذهبی از زندگی مردم، جز عقب زدن کامل کل این نیروهای فوق ارتجاعی، جز مقابله اشکار با رنگ قومی، مذهبی و عشیره ای زدن به این منطقه ممکن نیست.

۱۴ دسامبر ۲۰۱۵

هکمتیست هفتگی به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیتست به سردبیری خالد حاج مومدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا، نشریه دفتر کردستان مذب، به سردبیری محمد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایتهای زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

مقتضیات سرمایه در ایران از زبان...

رقیب اصلی او یعنی احمدی نژاد، نعل به نعل در تشابه با پیش کسوتان او یعنی خمینی و هاشمی؛ عمیقاً لمپنازه است. سی سال آژگار کارگر را برای "صبح امید تولید" در خدمت سرمایه کوبیده اند، سی سال است با نشخوار قوانین حمایت از کارگر به ریش ساده ترین نیازها و حق زن و مرد و کودک خانواده کارگری خندیده اند؛ امروز محبوب با جمع‌بندی از این تاریخچه از لزوم ورود خود به صحنه سخن میراند. پس از سی سال از خانه کارگر جمهوری اسلامی و لمپن باران دیده راس آن مگر چه انتظاری میتوان داشت؟ این گفتگو را شاید به عنوان تنها کار خیر محبوب بتوان قبول کرد و از ایشان و روزنامه اعتماد تقاضا کرد که نسخه چاپی آنرا در اختیار آحاد طبقه کارگر قرار دهند. برای کارگری که دو پیراهن در عرصه دفاع از زندگی خود پاره کرده باشد، افشلی آق و نفرت انباشته در افاضات امروز و سوابق محبوب امر مشکلی نیست. اما نباید دست کم گرفته شود. اما جنبه مهمتر رو کردن پیسی و ورشکستگی جمهوری اسلامی در مقابل اعتراض کارگری آن جامعه است که این هم در گفتگوی مزبور موج میزند.

این فشرده نظر من درباره اظهارات محبوب است. اما در پاسخ مشخص به سوال اول زمینه های ابراز وجود امروز خانه کارگر باید به چند تحول و مولفه مهم در جامعه ایران اشاره کنم. مهمتر از هر چیز "دوره ی پس از توافقات برجام" است. اکنون همه بخش های بالای جامعه به این نتیجه رسیده اند و به روشنی میگویند که آنچه که در مقابل ایران قرار دارد، در بهترین حالت ممکن هم یک دوره ی سخت و دوره ی استثمار طبقه ی کارگر خواهد بود. چشم انداز بهبودی در کار نیست. چشم انداز اشتغال در کار نیست. خط فقر کمکان بر قرار خواهد ماند. شرایط کاری بسیار دشوارتر خواهد شد. تا چندین سال دیگر که چشم اندازی برایش تعیین نمی کنند اوضاع بدتر خواهد شد. این به این معناست که اعتراضات کارگری در جامعه ی ایران پابرجا خواهد ماند و باید فکری برایش بکنند. در مورد وعده و وعید ها هم مسئله آنقدر روشن است که هیچ کس حاضر نیست هیچ وعده ای بدهد. و آنها به عنوان صاحب آن جامعه باید یک آلترناتیوی برای این مسئله روشن کنند.

اتفاق دیگر مربوط به سیاستهای احمدی نژاد نسبت به شوراهای اسلامی کار در مراکز تولیدی است. مبنای این سیاست بر کنار زدن شورای اسلامی و جایگزینی انجمن های صنفی بعنوان تشکل قانونی کارگری قرار داشت. یعنی اینکه کارگران انجمن های صنفی را به عنوان مجرای هم برای اعتراض هم برای تشکل یابی در محیط های کار بپذیرند. این برنامه به نتیجه نرسید. یعنی باعث نشد که کارگران خودشان را به انجمن های صنفی محدود کنند. همینقدر اینجا اشاره میکنم که پرونده شوراهای اسلامی در کارخانه ها بعنوان ابزار به انحراف بردن اعتراض کارگری سالهای طولانی بود که بسته شده است. شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر بعنوان بخشی از آن بعنوان ابزار جاسوسی و دشمنی با نفس اعتراض کارگری در خواست عمومی "انحلال شوراهای اسلامی" در سراسر جنبش کارگری تبلور داشت. شوراهای اسلامی کار که قرار بود با اختیارات گسترده در اداره کارخانه بعنوان بازوی فعال کارفرما عمل کند، بارسوایی در نفوذ میان کارگران، در ماموریت اصلی خود پنچر شده بود و دیگر دلیلی نداشت که کارفرما این موی دماغ را در اداره کارخانه تحمل کند.

در عین حال ما شاهد یک پدیده ی بسیار مهم در ایران هستیم و آن این است که سالانه سه تا پنج هزار اعتراض کارگری صورت می گیرد که همگی مستقیماً یقه دولت و مجلس بعنوان مسئولان تصمیم گیری مملکت را میگیرند. کارگران مستقیماً در مقابل مجلس، وزارت کار، ساختمان ریاست جمهوری اعتراض خودشان را بیان می کنند و مقامات بالای دولتی را طرف حساب مستقیم و بلاواسطه خود میدانند. دولت چاره ای ندارد جز

اینکه باید برای این اعتراضات فکری بکنند. جمهوری اسلامی نه توان سرکوب شان را دارد و نه همزیستی با آنها برایش قابل تحمل است. اتفاقی که افتاده این است که شاید خانه ی کارگر (و نه شوراهای اسلامی کار در مراکز تولیدی) با نقشه ای که برایش چیده شده بتواند یک جای خالی را پر کند و بدیلی را ارائه دهد و جلو ببرد.

نکته ی دیگری که شما هم به آن اشاره کردید اول "می" امسال بود که بعد از بیش از هشت سال - حتی بیشتر چون خانه ی کارگر ده سال اجازه نداشت اجتماعاتش را برگزار کند- اجتماعی را برگزار کردند و آنها نشان دادند که میتوانند آن را کنترل کنند. ده سال پیش را به یاد داریم که کنترل مراسم اول "می" از دست خانه ی کارگر خارج شد مجتمع دوازده هزار نفری را به یاد بیاوریم که کارگران "رفسنجانی" را بافضاحت از مراسم شورای اسلامی بیرون کردند. یک سال بعد از آن که در تجمعی که در مقابل اداره ی کل امور اجتماعی صورت گرفت به رهبری "صادقی" کارگران کنترل مراسم را از دست خانه ی کارگر و شورای اسلامی در آوردند و به دست گرفتند. از آن سال به بعد اجازه ی برگزاری مراسم اول ماه "می" به کارگران داده نشد. چون هر تجمعی از نوع کارگری حتی اگر خانه ی کارگر می خواست آن را برگزار کند برابر بود با اعتراضات گسترده ی خیابانی کارگران که برایشان غیر قابل کنترل بود. بعد از سالها اصرار و ابرام و پس دادن آزمایش در نهایت امسال اجازه پیدا کردند که تجمعی را برگزار کنند. چند هفته پیش به آنها اجازه دادند که کمربند پنج هزار نفری را دور سازمان بیمه ی تامین اجتماعی تشکیل بدهند. آنها (دولت) به این متکی است که میتوانند این اعتراضات را کنترل کنند و از طرفی دیگر وضعیت چشم انداز اقتصادی به صورتی که گفتم خواهد بود. ما دوره ای خواهیم داشت که با پلافرم محبوب قرار است خانه ی کارگر ابراز وجود کند. این چشم اندازی است که برای آن کار کرده و برایش برنامه ریزی کرده اند.

کمونیت به برجام اشاره کردید؛ تا جایی که به دولت روحانی مربوط می شود در همه ی این پروسه تلاش کرده اند که مردم را منتظر نگه بدارند به این امید که توافقات با غرب باعث رشد سرمایه می شود، کار آفرینی در جامعه ایجاد می شود و کارگران باید منتظر بمانند تا تحریم ها برداشته شود. این پروسه ای است که اکنون در جریان است و توافقات مشتریکی را هم امضا کرده اند. هنوز پای توافقات امضا نشده همه ی مردم می گویند که خبری از رشد اقتصادی یا سرازیر شدن سرمایه ها به جامعه ی ایران وجود ندارد. خبری از کارآفرینی خودشان هم نیست. در چنین شرایطی که این اتفاقات می افتد آمار اعتراضات کارگری بالاست - هر چند پراکنده و با هر مشخصاتی که دارد - ما اعتراضات "بافق" را داشتیم اعتراضت "کوشک" را داشتیم. تا چه حد سرمایه و بورژوازی ایرانی می تواند دل به نماینده ی مجلسی ببندد که در تمام این ها نقش داشته؟ و خانه ی کارگر و محبوب چقدر می توانند نقشی در این زمینه داشته باشند؟ محبوب چه پروژه ای را در دست دارد؟ آیا کارگران به این مسائل توهم دارند؟ آیا این کارها می تواند توجه کسی را جلب کند و ابزار کنترل چیزی باشند؟ آیا اصلاً از این ها کاری ساخته است؟

مصطفی اسدپور: تا آنجا که به برجام مربوط می شود پروسه از آنجا شروع شد که وعده دادند که با رابطه با آمریکا و تغییرات جمهوری اسلامی یا بورژوازی حکومتی توانایی سازماندهی اقتصادی را دارند. می توانند رونق ایجاد کنند. می توانند "حماسه ی مذاکراتی" داشته باشند و می توانند با آمریکا و با همه کنار بیایند. اما خیلی سریع سرشان به سنگ خورد و این مسئله مطرح شد که کارگران گفتند پس سهم ما چه می شود؟ از پولهایی که قرار است آزاد شود و سرمایه ای که وارد جامعه شود سهم کارگر چه می شود؟ دستمزد ها باید بالا برود و باید انتظارات خودشان را مطرح کنند و باید به سرانجام برسند. از آنجا چرخش بزرگی شروع شده است. برای دولت و سرمایه داران برجام به این معنا است که کارگر باید ارزان تر و مفت کار کند

تا اقتصاد به راه بیافتد. برای آنها تا الآن اگر آمریکا دشمن بود از این پس به طور واقعی و روزمره کارگر دشمن رشد اقتصادی مطلوب آنها در آینده است. کارگری که می گوید "دستمزد می خواهم" و می خواهد بهبودی به وجود بیاورد را به عنوان دشمن رشد اقتصادی معرفی می کنند. ضد حمله آنها به اولین بارقه های توقعات طبقه کارگر یکصد در دهان تمام نمایندگان طبقه حاکم طنین انداخت که: "تا ده بیست سال آینده هیچ خبری نخواهد بود". و از این به بعد کارگر باید ارزانتر از کارگر چینی کار کند تا سرمایه به ایران بیاید. اسمشان را "اهوان سرمایه" می گذارند که به آرامش احتیاج دارند. به روشنی به کارگر می گویند که سرکوب خواهد بود بی حقوقی خواهد بود دستمزد های زیر خط فقر ادامه خواهد داشت و...

اینها شمشیرها را از رو بسته اند. و می گویند که کارگری که این کار را نکند دشمن رشد اقتصادی جامعه خواهد بود و خود محبوب هم این را مطرح می کند. این یک طرف قضیه است و ناچار هستند که بگویند چون نمی توانند با توقفت در بیافتند. و با توجه به زدی ها و اختلاس ها و وضعیتی که در جامعه وجود دارد با تخفیف های مالیاتی عظیمی که از طرف دولت به سرمایه داران داده میشود طبیعی است که هر کسی اعتراض بکند. در نتیجه این ها از همین الآن خودشان را آماده می کنند که اعتراضات کارگری را سرکوب کنند. اما از خود بپرسیم محبوب چگونه می تواند جواب این قضیه باشد؟

حقیقت اینست که محبوب از نظر خود این ها هم پاسخ قضیه نیست. چون برگی که محبوب بازی می کند از قبل بازنده است. محبوب و خانه کارگرش، و جمعیت کرایه ای و کنترل شده خیابانی اش بیشتر از اینکه یک تدارک برای به انحراف بردن اعتراضات کارگری باشد، تدارک برای به میدان آوردن "شعبان بی مخ های" ضد کارگری است. محبوب و صادقی قرار است به خیابانها آورده شوند تا کار نیمه کاره حمله به سندیکای شرکت واحد و بریدن زبان اسانلو را ادامه دهند. بعداً می توانم این مسئله را توضیح بدهم. اما حتی در همان محدوده مطالبات کارگری،

عقیده من این است که اجتماعات خانه ی کارگر برای افزایش دستمزدها و خواهش و التماس امروز جلوی مجلس و اداره ی کار صورت می گیرد، اما فردا اگر در "ایران خودرو" اعتراضات کارگری صورت بگیرد قبل از سپاه پاسداران - یا همزمان با سپاه پاسداران - خانه ی کارگر در آنجا اجتماع خواهد کرد. اینها بخشی از تدارک سرکوب جمهوری اسلامی هستند.

محبوب با این شعارش در مورد دستمزدها و آزادی تشکل ها که مطرح می کند باید ته صف "سوته دلان" کارگر پناه رژیم بایستد. تخت و تقق "فراکسیون کارگری مجلس" زیادی است چون خود رئیس جمهوری که سر کار آمده یک روز قبل از ادای سوگند آزادی تشکل های کارگری را وعده داد. اگر محبوب می گوید "بیست درصد افزایش دستمزد"، ایشان باید قبلاً روزنامه ها را بخواند که خود وزیر کار چندین بار در مصاحبه هایش گفته که اگر زندگی کارگر بخواهد به سطح زندگی معمولی برسد باید حقوق کارگر سه برابر افزایش پیدا کند و خودش می گوید "من شرمنده ام".

این پاسخ مسئله نیست اینها تنها می خواهند وقت بخرند. اگر حتی بخشی از طبقه ی کارگر را به خودش مطوف بکند این کار را می کند. عقیده من این است که اجتماعات خانه ی کارگر برای افزایش دستمزدها و خواهش و التماس امروز جلوی مجلس و اداره ی کار صورت می گیرد، اما

فردا اگر در "ایران خودرو" اعتراضات کارگری صورت بگیرد قبل از سپاه پاسداران - یا همزمان با سپاه پاسداران - خانه ی کارگر در آنجا اجتماع خواهد کرد. اینها بخشی از تدارک سرکوب جمهوری اسلامی هستند. همیشه اینگونه بوده اند. ما خانه ی کارگری نداریم که پرچم بهبود اوضاع اقتصادی طبقه ی کارگر را بالا ببرد. این پرچم پرچم بهبود شرایط جمهوری اسلامی و ضد کارگری است. فقط با این دیدگاه می شود به اینها نگاه کرد. آیا این ها جواب هستند؟ به نظر من محبوب با همه ی نمایشات و خانه ی کارگرش در این عرصه نیز باید برود ته صف بایستد. اینها گردان ضد شورش را آماده داشتند و به سراغ کارگر رفتند. زندان اوین را داشتند که نتوانسته کارگر را بترساند.

تازه من و شما نیازی به تفسیر و بررسی و افشاگری تنبان آویزان محبوب و خانه کارگر و میراث امام و فراکسیون ایشان نیست. سراسر گفتگوی محبوب و پلافرم ایشان یک آژیناسیون ناب فاشیستی علیه طبقه کارگری است که به زعم ایشان باید در مقابل وعده های پوچ کلاشان همطراز ایشان در فقر و استثمار بسوزد و بسازد. ولی آیا کارگران در مقابل این وضعیت می توانند کمر راست کنند؟ این یک مسئله ی دیگر است. کارگری که تحت فشار اقتصادی شدیدی قرار دارد به شدت پراکنده است به شدت از بیکاری رنج می برد و یک رژیم وحشی در برابرش قرار دارد و برای سرکوبش لشکر کشی می کند، آسیب پذیر است، نمیتواند سپر دفاعی محکمی را همیشه و همواره انتظار داشت. آیا طبقه کارگر می تواند در مقابل این دو عرصه بایستد و کمر راست کند؟ به این سوال نمی توان یک جواب قطعی داد. بستگی به این دارد که چقدر بتوانند در خودش فرم و سازمان پیدا کنند و رهبران کارگری پیدا کنند. این وضعیت می تواند تا سالهای بعد هم ادامه داشته باشد. باید بخاطر داشت امروز طبقه کارگر با یک طبقه بورژوازی بشدت سازمان یافته و حملات ایدئولوژیک آن روبرو است. بورژوازی امروز ایران و جمهوری اسلامی دست در گردن هم در مقابل طبقه کارگر صف بسته اند. ---این یک کشمکش است که در آن جمهوری اسلامی دست پیش دارد. اما باید بخاطر داشت که دست پیش طبقه حاکم در قدرت گول زدن کارگران نیست.

کمونیت در یکی از نوشته هایتان گفته اید "هر جا کارگران هستند کمونیت ها هم باید باشند". اول ماه "می" این اتفاق افتاد. اگر اینها بتوانند کارگری جمع کنند طیفی را متوهم کنند چه کار بید کرد؟ آیا باید در تجمعاتشان شرکت کرد؟ فردا اول ماه "می" و پس فردا مناسبت های دیگر. خانه ی کارگر اگر بتواند جایی کارگران را جمع کند و توجه عده ای را به خودش جلب کند تکلیف فعال کارگری چیست؟ تکلیف کارگر کمونیت چیست؟

مصطفی اسدپور: برای پاسخ به این سوال میخواهم به بیست سال پیش برگردیم. محبوب همان محبوب است. خودش هم فریاد می زند و می گوید "من همان محبوب سابق هستم و همان پرچم جمهوری اسلامی آن زمان را بلند می کنم". آن موقع هم می توانست کارگر جمع کند. آن موقع هم در مورد اعتراضات کارگری و در مورد دستمزد ها حرف می زد. محبوب بخشی از پروژه ی خود جمهوری اسلامی است. می گوید که ما کارگران بیاییم خواهش کنیم التماس کنیم، تجمع کنیم تا صدای بلند التماس ما حتی گوش خدا در آسمان را کر کند. از ظلم بنالیم و صبورانه سر نوبت خودمان بایستیم. به مجلس ها دل خوش کنیم. از رفسنجانی به کلاش بغلی شکایت ببریم. به وعده ها امیدوار باشیم، خستگی ناپذیر خود را به خیریت بزنیم، و اگر وعده ها عملی نشد دوباره نماز بخوانیم و دوباره التماس کنیم. این پروژه را آزمایش کردند.

تاریخچه زنده مبارزه طبقاتی کارگران در ایران شاهد مبارزات صف طولانی از رهبران کارگری است که این ها را خنثی کنند و رسوا کنند و کنار بزنند. این ها در یک دوره ای ناپدید شدند اما اکنون برگشته اند و می خواهند شانس خود را آزمایش کنند.

مقتضیات سرمایه در ایران از زبان...

تنها شانس‌ی که اینها دارند این است که کارگر فکر کند که دستش به هیچ جای دیگر بند نمی‌شود و شاید از طریق این‌ها "یک لقمه نان اضافه به دستمان بیاید". سوال اینست که به کدام شکم گرسنه و معترضان کارگری می‌شود گفت که بیایید و برای افزایش دستمزد ها در تظاهرات ایشان در "بهشت زهرا" یا جلوی قبر "خمینی" شرکت کنید؟ سالها التماس کنیم تا مجلسی سر کار بیاید تا ایشان احتمالاً عریضه ای به مجلس بنویسد رئیس جمهور و دولت آن را بپذیرند و "شورای نگهبان" آن را بپذیرد و قیمت نفت بالا برود تا در نهایت چند درصد حقوق ها افزایش پیدا کند که هنوز هم زیر خط فقر باشد؟ کدام انسان عاقلی این را به عنوان راه حل می‌پذیرد؟

ما در مورد اعتراض کارگری ای صحبت می‌کنیم که سالهای سال است نه با مجلس و نه با مزخرفت محبوب و نه با رئیس جمهور به نتیجه نمی‌رسد. محل مستقیم اعتراض کارگری جلوی ساختمان مجلس و ریاست جمهوری است. تظاهرات‌های ملت‌سازانه خانه کارگر برای خواستها و مطالبات فوری و حیاتی کارگر جواب نیست. برای یک فعال آگاه طبقاتی کارگر بدیهی است که نباید کارگر را هیچ کجا تنها گذاشت، بخصوص جایی که قرار است کارگر را فریب بدهند، قربانی اش کنند. اتفاقاً همین جا باید بود به کارگر گفت که همراه شدن با این‌ها یعنی شکست، یعنی حماقت، یعنی دیوانگی، یعنی آزمون مجدد خطاها. باید هر بار، یکبار دیگر کلاشان "رفرمیست" را افشا کرد و گفت التماس به جایی نمی‌رسد چون سی سال است که به جایی نرسیده. و در نهایت بهشان بگوییم که "دیدید گفتیم نباید بروید؟"

بنظر من موقعیت طبقه کارگر و پرونده ضد کارگری کل طبقه حاکمه و مشخصاً شوراهای اسلامی آنقدر روشن است که فعالین کارگری باید از موقعیت تعرضی و نه صرفاً افشاگر ایانه یقه این حضرات را بگیرند. اگر اینها ادعا دارند که می‌توانند اعتراض کارگری سازمان بدهند یقه شان را بگیریم. کسی که بهشان رأی نداده است. خودشان ادعا دارند و فکر میکنند می‌توانند کاری بکنند یقه شان را بگیریم که جلسه تشکیل بدهند اجتماع کارگری تشکیل بدهند. اگر خودشان فکر می‌کنند نفوذ دارند رئیس کارخانه را بیآورند. محبوب‌چرا باید در مراسم راهپیمایی شرکت کند؟ بیاید در کارخانه ی ایران خودرو و در جمع کارگران توضیح بدهد. بگوید چگونه می‌شود دستمزد هارا افزایش داد؟ اگر مدعی آزادی تشکل کارگری هستند، چرا در اعتراض به فعالین کارگری سندی‌کای هفت تیه که در زندان اوین استخوانهایشان پوسیده شده است خفه خون گرفته اند؟ فقط کافی است در یک حرکت کارگری یقه ی اینها را بگیري تا جا بزنند. آنوقت آدرس دستگاه سرکوب را به شما نشان خواهند داد. حالا کسی که فکر می‌کند اینها نانی در دامان کارگر گذاشته اند باید در کلاه برداری فریب و دروغ دست همه ی دنیا را از پشت بسته باشد!

تمام مصاحبه ی محبوب یک برگه است که می‌توان تنها با بررسی مصاحبه اش و ادعایی که پشت آن مطرح کرده به عنوان کلاه برداران و عوامل دستگاه تبلیغی جمهوری اسلامی که مردم را گرسنه نگه داشته اند و کارگر را بازی داده اند فریب داده اند و سرکوب کرده اند محاکمه کرد. اگر "گوبلز" را می‌گرفتید چه کارش می‌کردید؟ می‌گفتید که دروغ گفته و وعده داده؟! این دستگاه هم همین است. این را باید برای کارگر نشان داد. میشود این را با بررسی سوابقشان در این سی سال که ایشان در مجلس و خانه ی کارگر بوده اند- جمله به جمله ثابت کرد.

موضع اصلی ما و موضع اصلی هر کارگری این است که این‌ها ضد کارگری هستند. به هر روشی باید این‌ها را افشا کرد. می‌شود آنها را در میان خودشان افشا کرد و جمعشان را به هم زد می‌شود - باید- از خودشان علیه خودشان استفاده کرد. اما آنجا جای اعتراض کارگری برای رسیدن به

نان نیست! کسی که خلاف این را می‌گوید از محبوب فریبکارتر است.

کمونیت به تجمعات اول ماه "می" اشاره کردید بحثی که اتفاقاً مصاحبه‌کننده با محبوب هم مطرح می‌کند. می‌گوید که خانه ی کارگر در ذهن مردم با گرایشات "نازیستی" و "فاشیستی" در برخورد با کارگران "افغان" تداعی می‌شود. که محبوب پاسخ می‌دهد که: نه تنها این گونه نیست، بلکه من حتی خودم را "انترناسیونال" می‌بینم. در رابطه با کارگران افغان می‌گوید که "ما مشکلی با کارگر افغان نداریم به شرطی که حق کار داشته باشند. بحث ما سر کارگران غیر قانونی است. ما با آنها مشکل داریم. آنها وضعیت جامعه را بد می‌کنند. و کارفرما ها از آنها سوء استفاده می‌کنند و باعث پایین آمدن دستمزد کارگر ایرانی می‌شوند." در مورد این توجیحات محبوب در رابطه با کارگران افغان و خانه ی کارگر نظرتان چیست؟

مصطفی اسدپور: تا آنجا که به بحث انترناسیونال ایشان مربوط باشد یا نباشد محبوب (در کل) مزخرفات زیادی می‌گوید. مزخرف ترین آن این است که جمهوری اسلامی قرار است جمهوری نجات کارگران باشد. گویا خمینی این را می‌خواسته و گویا کسانی این روند را منحرف کرده اند. این خود یکی از نشانه‌هایی است که ایشان یکی از بنیانگذاران و مدافعین سر سخت حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی بوده است. در حرف‌هایی که در باره ی کارگر می‌زند می‌توان دید که مصوباتی که ایشان به آن‌ها رأی داده چه مصوباتی بوده اند. تا آنجایی که به کارگران افغانستانی مربوط می‌شود روزی که در ایران ورق برگردد و شرافت انسانی در دفاع از کارگر افغانستانی خودش را نشان دهد یکی از مراجع و یکی از کسانی که باید پای میز محاکمه کشیده شود شورای اسلامی و شخص محبوب است. خود این

دستگاه دستگاهی است که تنها با در نظر گرفتن بخش "کارگران قانونی افغانستانی" یک بردگی کامل در مورد یک میلیون کارگر افغانستانی را رسمیت بخشیده اند. خانه ی کارگر یا خود شخص محبوب معماران ارزان بودن کارگر افغانستانی در ایران هستند. در تمام ایران تبلیغ می‌کنند که تا زمانی که کارگر ایرانی وجود دارد "نبايد" به کارگر افغانستانی کار داده شود. چیزی که در

روزی که در ایران ورق برگردد و شرافت انسانی در دفاع از کارگر افغانستانی خودش را نشان دهد یکی از مراجع و یکی از کسانی که باید پای میز محاکمه کشیده شود شورای اسلامی و شخص محبوب است. خود این دستگاه دستگاهی است که تنها با در نظر گرفتن بخش "کارگران قانونی افغانستانی" یک بردگی کامل در مورد یک میلیون کارگر افغانستانی را رسمیت بخشیده اند. خانه ی کارگر یا خود شخص محبوب معماران ارزان بودن کارگر افغانستانی در ایران هستند.

مراسم اول ماه می مطرح شد این بود که کارگران افغانستانی باید بیرون رانده شوند. حتی اگر بگویند که کارگران "غیر قانونی" باید بیرون رانده شوند باز هم حرفی نا بجا و فاشیستی است. مگر کارگران غیر قانونی افغانستانی کار نمی‌کنند؟ رابطه جمهوری اسلامی با کارگران افغانستانی به این شکل است بخشی "قانونی" هستند و بلکه می‌شوند و باید چهارصدو پنجاه هزار تومان بدهند و حتی در این صورت هم از ساده ترین حمایت و حقوق قانونی کماکان محروم میمانند. کارگران "غیر قانونی" هم کسانی هستند که رسماً و قانوناً برای استثمار وحشتناک و بردگی محض کنار گذاشته میشوند. خانه ی کارگر نه تنها در دفاع از آنها هیچ کاری نکرده بلکه در دشمنی با آنها همیشه پرچم دار بوده است. جملگی این قوانین رای محبوب، مدعی "انترناسیونالیست کارگری" را

بر خود دارد! آیل مزخرف تر از این حرف میشود از کسی شنید؟

سازمان اقتصادی جمهوری اسلامی بر اساس کار ارزان و غیر قانونی کارگران افغانستانی بنا شده است. شریف ترین و زحمتکش ترین قشر این جامعه از ضد کارگری ترین سازمان و نهاد این جامعه چیزی جز سرکوب و ظلم ندیده است. محبوب یکی از کسانی است که باید به جرم معماری چند دهه مصائب میلیونها کارگر افغانستانی به پای میز محاکمه کشانده شود. در سی سال اخیر خانه ی کارگر یکی از مراجع اصلی سازماندهی فاشیستی ترین رفتارها با کارگران افغانستانی عمل کرده است. یک خانه ی کارگر در هیچ جایی نمی‌توانید پیدا کنید که علیه کارگر افغانستانی شعار نداده باشد، که کار به آنها داده نشود و هیچ خانه ی کارگری را نمی‌بینید که کوچکترین کار مثبتی برایشان کرده باشد.

کمونیت به وضعیت کارگران افغان اشاره کردید. اما تا جایی که به این مسئله مربوط می‌شود در بحث های محبوب حداقل سر مسئله ی کار و بیکاری می‌گوید: در جامعه ی ایران کار زیاد است. کار آنقدر زیاد است که کارگران ایرانی انجام نمی‌دهند و بخشی از آن را خارجی‌ها انجام می‌دهند. در عین حال این موضوع را مطرح می‌کند که ایشان خواهان کار برای همه هستند و همه باید کار کنند. حتی معلولین به هر میزانی که می‌توانند باید کار کنند. و شعاری که در اینجا می‌گوید این است که: هر کس به هر میزانی که کار می‌کند باید به همان میزان حقوق بگیرد. و اگر کسانی هیچ کاری نمی‌توانند بکنند یا برایشان کار پیدا نمی‌شود باید به آنها "بیمه ی بیکاری" تعلق بگیرد. ایشان در مقابل بحث‌هایی که در دوره ی احمدی نژاد مطرح شد در رابطه با هدفمندی یارانه ها می‌گوید: پول مفت به جامعه می‌دهند پول مفت به مردم می‌دهند چرا پول بی‌زبان را همینطور در جامعه می‌ریزند؟! به همین دلیل من مخالف آن هستم و خواهان بیمه ی بیکاری هستم. و می‌گوید که در این شرایط هر بی‌کاری که کاری به او پیشنهاد شود و انجام نمی‌دهد همان مقدار ناچیز بیمه ی بیکاری ای را هم که در نظر گرفته بودند باید قطع شود. این‌ها چه جایگاهی در جنبش کارگری در فعالیت کارگری حتی در ذهن بشریت می‌تواند داشته باشد؟

مصطفی اسدپور: پُر واضح است که اگر قرار باشد مفت خور را در جامعه دستگیر کنند باید خود محبوب را بگیرند و از کار برکنار کنند. به خاطر حرف های مفتش و اینکه به عنوان نماینده ی کارگر در دستگاه مجلسشان به ضد کارگری ترین شکل ممکن مشغول فعالیت است. اگر قرار باشد کسی دستگیر شود و به کار گرفته شود تمام آیت الله ها و آخوند ها تمام زندان بانان و شکنجه گران سرمایه داران مراجع دولتی- که جز بیکاری و فقر هیچ چیزی به بار نیاورده اند- باید دستگیر شوند. اما تا آنجایی که به محبوب مربوط می‌شود او کاری را انجام می‌دهد که همیشه انجام داده است و آن هم استقرار حکومت روابط بورژوائی در ایران

پُر واضح است که اگر قرار باشد بیکار و مفت خور را در جامعه دستگیر کنند باید خود محبوب را بگیرند و از کار برکنار کنند. به خاطر حرف های مفتش و اینکه به عنوان نماینده ی کارگر در دستگاه مجلسشان به ضد کارگری ترین شکل ممکن مشغول فعالیت است. اگر قرار باشد کسی دستگیر شود و به کار گرفته شود تمام آیت الله ها و آخوند ها تمام زندان بانان و شکنجه گران سرمایه داران مراجع دولتی- که جز بیکاری و فقر هیچ چیزی به بار نیاورده اند- باید دستگیر شوند.

است. او دارد همین کار را می‌کند. کارگر به چه معنا می‌تواند از حقوق اجتماعی برخوردار باشد؟ قانون بیمه ی بیکاری در ایران تصویب شده اما تصویب و اجرای قانون بیمه ی بیکاری دقیقاً به عنوان سنگری استفاده می‌شود که به پشتوانه‌ی آن می‌توانند سخیف ترین فاشیستی ترین ارتجاعی ترین ضد کارگری ترین و ضد انسانی ترین حرفها را بزنند. در غیر این صورت نمی‌شد این کار را کرد. تصور کنید اگر بیمه ی بیکاری نبود چگونه می‌توانستند در آن جامعه به کارگر حمله کنند؟ طبق قانون بیمه ی بیکاری که تصویب کرده اند به صد و هشتاد هزار نفر بیمه ی بیکاری می‌دهند. صد و هشتاد هزار نفر در مقابل چهار میلیون بیکار!! صد و هشتاد هزار نفر در مقابل پنج تا شش میلیون نفری که حق بیمه ی بیکاری می‌پردازند. و اگر خوب نگاه بکنیم می‌فهمیم که چه توطئه ای نهفته است چه تجارتي را (با این قانون) به راه انداخته اند. در کار قراردادی شما شش ماه بیمه ی بیکاری را پرداخت می‌کنید که مشخص نیست کارفرما پرداخت می‌کند یا نه و اگر تنها یک ماه آن را پرداخت نکنید بیمه به جایی نمی‌رسد و همه ی آن پولی که تا الان داده اید هم به هدر میرود. یعنی این قانون به یک سازمان برای تلکه کردن (کارگر) و تامین بودجه برای دولت تبدیل شده است. اما در عین حال میبینیم که چه تبلیغاتی علیه کارگر می‌کنند. "مفت خور" که شما گفتید. گویا دولت دارد پول مفت توزیع می‌کند و تعدادی کارگر (از این شرایط) سوء استفاده می‌کنند در مقابل جامعه ای که وجودش پر از انگل است!! نه میلیون نفر در آن جامعه هر روز صبح بیدار می‌شوند و در میان این همه بیکاری زندگی نوزده میلیون نفر را با کار خودشان تأمین می‌کنند. در آن جامعه کار کودک رسمیت دارد. تن فروشی رسمیت دارد. این‌ها (مسئولین) دارند خودشان را تأمین می‌کنند انگل های بزرگ مانند آیت الله ها نمایندگان مجلس و تمام سرمایه داران مفت می‌خورند گویا این مسائل مشرو عیت دارد و کارگری که با وجود تلاش های بسیارش کاری وجود ندارد که به او بدهند به صرف "بیمه ی بیکاری" که به او داده نشده و قرار نیست داده شود مورد حمله قرار می‌گیرد. این امر تنها با بیمه ی بیکاری می‌تواند صورت بگیرد و تنها با این ابزار می‌توانند کار خودشان را به پیش ببرند. بیمه ی بیکاری ای که همانطور که گفتم یک دهم درصد بیشتر را شامل نمی‌شود. که آمار همان‌ها را هم معلوم نیست چه کسی جمع آوری می‌کند. این نه تنها یک نمایش فاشیستی و راسیستی است بلکه یک کلاه برداری آشکار است. اگر کسی پشت این‌ها را بگیرد باد خودش را هم به زندان انداخت. و بیمه ی بیکاری ای که این‌ها مطرح می‌کنند برایشان یک خاصیت دارد که با آن کارگران را تحت فشار قرار بگذارند. و کارگر باید با دستمزد خیلی کم تر هر کاری که دولت-(تحت نام) همان دستگاهی که در کنار اداره ی کار درست کرده اند- بگوید باید انجام دهد. فارغ‌التحصیلان باید یک سال به صورت مجانی دوره ی "کار آموزی" را بگذرانند. و سپس کار "شاگردی - استادی" را قبول کند و به هر شرایطی تن دهد با هر کارفرمایی که حقوق نمی‌دهد و به وعده هایش عمل نمی‌کند کنار بیایید تا در نهایت بگویند که تو کارگر "شرافت مند" آن جامعه هستی و می‌توانی سرت را بالا بگیری!

سازمان دادن برنگی نیروی کار در ایران هنر مجلسی است که محبوب به همه ی طرح های (مربوطه) آن رأی مثبت داده است. خانه ی کارگر هوادار ایشان بودند. با وجود قصاب خانه ای که برای کارگران درست کرده اند همه ی سوانح محیط کار همه ی دستمزد های پایین زیر خط فقر همه ی این مراسمات و تشریفات هنوز هم طلبکار هستند و می‌خواهند به کارگر حمله کنند و این نمایش‌ها را برگزار کنند. این چیزی است که محبوب در دست گرفته و با آن دارد شغل "شریف" خودش را انجام می‌دهد.

کمونیت چه محبوب و چه طیفی از افرادی که (وابسته به رژیم) در این جامعه به عنوان مدافع کارگر صحبت می‌کنند، این مسئله را مطرح می‌کنند که «دفاع از قانون کار موجود ضروری



مقتضیات سرمایه در ایران از زبان...

است». این قانون کار که تصویب شده است، و محبوب از آن به عنوان افتخار دوره ی ریاست جمهوری (هاشمی) رفسنجانی از آن نام می برد، می گوید که قانون کار یک قانون حمایتی است و دیگران هم می گویند که در مقابل وضع موجود باید از این قانون کار دفاع کرد. این قانون به نسبت وضعیت موجود هنوز قابل دفاع است. از جمله مسائلی که محبوب مطرح می کند بحث تشکل های کارگری است. می گوید که بر اساس این قانون، تشکل های کارگری "شورای اسلامی" هستند. حتماً منظورش این است که کارگران شورا را می خواهند. و در رابطه با "انجمن های صنفی" می گوید که معنای آن "آزادی سندیکا" است. در شرایطی که هر روزه خبر دستگیری فعالین کارگری را می شنویم و هر جایی که سندیکایی تشکیل می شود عوامل آن دستگیر می شوند. مثل ها فراوانند، شرکت واحد، نیشکر هفت تپه، و ... که همه شاهد آن هستیم. جایگاه تشکل کارگری چیست؟ مسئله ی شورا های اسلامی چه جایگاهی داشت که این که جزو بحث های قدیمی جنبش کارگری و فعالین کمونیست طبقه ی کارگر بوده است

مصطفی اسدپور: تا آنجا که به محبوب و مقاومت جمهوری اسلامی مربوط می شود و در مورد قانونشان صحبت می کنند، من صد بار به پاس شرافتشان کلاه از سر بر می دارم. راست می گویند. قانونی را تصویب کرده اند که وقتی آن را بررسی می کنیم می بینیم که بر اساس خانواده ی پنج نفره تدوین شده است. کارگر جوان امروز شاید به یاد نداشته باشد اما اگر به تاریخ مراجعه کنیم ببیند که همان زمان که می خواستند این قانون را تصویب کنند صدای اعتراضاتی بلند شد که "این کمونیستی است و باعث می شود کارگران پُرو بشوند". یک نکته ی ظریفی وجود دارد که محبوب می بیند، مقامات جمهوری اسلامی میبینند و همه می بینند که می گوید "اجرای این قانون منوط است به اینکه مصالح نظام را تأمین کند!".

محبوب و مجلس و دولت هزار بار حق دارند از "اجرای" یک قانون تأمین زندگی پایه کارگر دم بزنند. کجای دنیا سی سال آژگار و هر سال شش ماه در مورد دستمزد کارگر جار زده شده است؟ تا آنجا که به محبوب مربوط باشد باید وی را صلق ترین نماینده کارگری در قالب حکومت سرمایه دید. سی سال است بنا به گفتگوهای خود محبوب به کله هر آدمی فرو کرده اند که قرار نیست وضعیت کارگر و در فرودستی او تغییری ایجاد شود. جای کارگر غوطه خوردن در فقر و پستی و ناامنی و منجلاب است.

علازمه همه این بعضی ها می گویند اگر همین قانون کار اجرا بشود به نفع ما است. سوال اینست که اگر این قانون بخواهد اجرا شود در مقابل چه کسی باید اجرا شود؟ قانون کار می گوید که دستمزد بر اساس (مخارج) خانواده ی پنج نفره و "سطح تورّم" باید تعیین شود. نمایندگان کارگری که وجود خارجی ندارند. نرخ تورّم را چه کسی باید تعیین کند؟ مصالح دولت در آن زمان مشخص چیست و چگونه باید آن را تعیین کرد؟ مجلس خبرگان ایجاد شده است که تصمیم بگیرد که آیا دولت و مجلس پول دارند بدهند یا نه. سپس ناگهان یک قانون تکمیلی تصویب می شود که تمام مراکز تولیدی با کارگران زیر زیر سی و پنج سال از این قانون مستثنی هستند! این هم قانون است. این ها هم جزو قانون کار است. در این جامعه وقتی یک کارفرما از پرداخت دستمزد کارگر سرباز بزند از هرگونه تعقیب قانونی در امان است. احتمالاً قانون بعدی که تصویب خواهند کرد این است که در مناطق ویژه ی صنعتی، به دلیل اینکه مصالح مملکتی ایجاب می کند، قانون کار موقتاً اجرا نشود. قانون می گذارند که کار کودکان را مجاز اعلام کرده و با مکمل همین قانون در قالب استناد و شاگردی، کودکان را از دایره شمول دستمزد خارج میسازد.

همه ی این موارد جزو قانون این ها است. آیا به اندازه ی کافی نشان داده نشده است که قانون

"دستمزد بر اساس مخارج یک خانواده پنج نفره" یک ویتزینی است که همه را دور آن سرگرم کنند؟ آیا کسی با عقل سالم میتواند برای بهبود زندگی خود به این قانونهای کذایی و آنهم از زبان محبوب دلخوش کند؟

به کرسی نشستن خواست دستمزد پایه بر مبنای مخارج خانواده پنج نفره، حتی در همان سطح قانون کار و در همان قدم اول به این معنی است که بتوان خود دولت را عوض کرد، خود سیستم نمایندگی کارگری را عوض کرد، بانک مرکزی را عوض کرد، حقه بازی های مجلسشان را پایان داد؛ همه ی این ها را باید عوض کنید تا بتوانید به جایی برسید. و تازه اینجا می رسیم به تبصره ای که می گوید "هر کس که اعتصابی را سازمان بدهد به نظام خیانت کرده است و باید اعدام شود". همین قانون کار مکمل قانون بعدی است که بر اساس آن هزاران کارگر را در زندان سر بریدند. هر کسی که اعتصاب بکند را در خیابان به گلوله می بندند.

هر فعال کارگری در همان اولین گامهای اعتراضی متوجه واقعیت گریز ناپذیری میگردد که اگر قرار است دستمزد (واقعی) کارگران داده شود باید در مجلس خبرگان را گل گرفت. مجلس شورای اسلامی باید زیر خاک دفن شود. باید دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی برداشته شود. گردان ویژه، که مسئول حمله به تجمعات کارگری است از بین برود. اگر قرار باشد دستمزدها بر اساس نیازهای خانواده ی پنج نفره اجرا شود، همان ابتدا باید در شوراها ی اسلامی را بست که جلو کارگر را می گیرند.

"هیتلر" هم وعده ی برقراری سوسیالیزم را می داد. "شاه" هم با وعده هایش می خواست سعادت مندی به وجود بیاورد. قانون کار فقط زمانی کارایی دارد که کسی سر کارگر را ببرد و او را بی حقوق کند و یک نفر هم جلو بایستد و به ریش آنها (کارگر) بخندد. این قانون کار است.

کمونیست به شعارها یا جهت گیری ای که محبوب داشته اشاره کردیم. سؤال گلی من این است که مختصات پلاتفرمی که محبوب در پیش گرفته چیست؟

مصطفی اسدپور: این سؤال مهمی است. باید مشخصاتی پلاتفرمی که محبوب در پیش گرفته و به اجرا در می آورد، را به خوبی شناخت. یکی از این مشخصات "خواست" هاست. یک خواسته ای که مطرح می کنند دستمزد هاست. دستمزد ها به مثابه ی یکی از خواست های مهم طبقه ی کارگر در ایران تلقی می شود. مسئله ی دیگر مسئله ی تشکل هاست. تشکل ها و اجتماعات کارگری که باید صورت بگیرد. بعد از آن مسئله ی اعتراضات و اعتصابات کارگری است که باید آزادانه انجام شوند. نکته ی مهم تر این است که می خواهد راه حل قانونی در برابر این مسئله قرار بدهد. می خواهند کارگران را دنبال این پرچم بکشاند تا این خواسته ها متحقق شوند. امیدواری محبوب این است که در بن بست که الان وجود دارد و اعتراضات کارگری ای که نوانسته جمهوری اسلامی را به عقب براند و با این وضعیت چشم انداز بیکاری و ناامیدی و فقری که در سی سال گذشته در جامعه وجود داشته است و در یک متن سرکوب و ارباب؛ بتواند چند نفری را به دور خودش جمع کند. این پلاتفرم محبوب است.

اما در عین حال یک نکته مهمی که در مورد محبوب وجود دارد این است که این خواسته هانر زمینه کشمش با احمدی نژاد مطرح میگردد که قبلاً هم به آن اشاره کردیم. پلاتفرمی که محبوب در دست دارد این نیست که دوباره شوراها ی اسلامی را تشکیل بدهند. نمی تواند این باشد. چون الان بخش مهمی از مراکز صنعتی و تقسیمات صنعتی در ایران، به صورت ویژه در مراکز آزاد صنعتی صورت می گیرد و مصوبه ی دولت این است که در آنجا هیچ گونه تشکل کارگری و حتی شورا های اسلامی وجود نداشته باشند. پلاتفرمی که محبوب در دست دارد کشاندن کارگران از طریق خانه ی کارگر به خیابان هاست. تظاهرات ها، اجتماعات در خیابان ها و التماس از دولت

برای بهبود دستمزدها و شرایط کار.

کمونیست به هر حال روشن است که خانه ی کارگر و محبوب چه پرچمی را در دست گرفته اند. آن چیزی که جدید است "شرایطی" است که محبوب و خانه ی کارگر در آن عرض اندام می کنند. اما مستقل از پرچم محبوب و مسیری که در پیش گرفته، جنبش کارگری با این قضیه چگونه برخورد خواهد کرد؟

مصطفی اسدپور: این دقیقاً اصل مطلب (مبحث) ماست که باید به آن پاسخ بدهیم. ببینید در اینجا چند نکته ی مهم وجود دارد و آن هم این است که محبوب با این نمایش خانه ی کارگر می خواهد یک سیاست ضد کارگری را به اجرا در بیاورد. و این سیاست ضد کارگری، که تظاهر به توجه به خواسته های کارگران می کند، دیر زمانی است که بی اثر شده است. روحانی با این شعار سر کار آمد که تشکل های کارگری آزاد خواهند شد و دستمزد ها افزایش خواهند یافت. "ربیعی" به عنوان یکی از مهم ترین وزیران کار تا حالا بارها و بارها خود و وزارت خانه اش اعلام کرده اند که دستمزد کارگران "سه برابر زیر خط فقر است" و باید افزایش پیدا کند. و حتی شخصاً ابراز شرمندگی کرده است. بیمه ی بیکاری مسئله ای است که همین "ربیعی" وزیر کار فعلی و حتی خود احمدی نژاد بیشتر از هر کسی آن را فریاد می زدند که "باید داده شود". خود ایشان (احمدی نژاد) بودند که می گفتند: بیمه ی بیکاری را باید به زنان خانه دار بدهیم، به کارگر های ساختمانی بدهیم. این پرچم ها را کسانی دیگر پر شور تر برداشته اند.

ایشان باید در انتهای صف (طرفداران پرداخت بیمه ی بیکاری) بایستد. این به عنوان "پلاتفرم" به جایی نخواهد رسید و نمی تواند بسیج خاصی را ایجاد کند. اما محبوب این امکان را دارد که تحت نام خانه ی کارگر، که به گفته ی خودش یک میلیون و هفتصد هزار نفر عضو دارد، پنجاه دستگاه اتوبوس را از شهرستان های اطراف تهران به مرکز تهران بیاورد. این امکان را دارد که دار و دسته های وابسته به خانه ی کارگر خودش، که مجموعه ای از بیکاران و بسیجی ها هستند، را به عنوان کارگر جمع کند و بیاورد که تظاهرات کنند. (و حتی) بخشی از کارگران را به نمایش خیابانی خودش بکشاند. این بزرگترین نمایشی است که می تواند اجرا کند. تصور نمی کنم که خودش هم زیاد روی این مسئله حساب کنند و با این برگ بازی کنند. از هم اکنون نباید کسی تردیدی داشته باشد که این نمایشات خیابانی، نمایشات ضد کارگری و ضد اعتراضات کارگری خواهد بود. همین محبوب از همین امروز اعتصابات کارگری را محکوم می کند به این بهانه که "(این اعتصابات) چوب لای چرخ اقتصاد جامعه می گذارد". می گوید اگر کسی می خواهد قانون را اجرا کند باید بیاید و همراه من اجرا کند و باید بیاید زیر چتر خانه ی کارگر. قانونی بودن خودش را به پُنتکی بر سر کارگر تبدیل کرده است. شما به تمام سوابق خانه ی کارگر نگاه کنید؛ مگر "هفت تپه ای ها" چه جرمی مرتکب شده اند که نباید مورد حمایت قرار بگیرند و رهبران شان از زندان آزاد شوند؟ مگر سندیکای شرکت واحد چه جرمی مرتکب شده بود؟ یک سندیکای معمولی بود. فقط برای لباس کارشان اعتراض کرده بودند. چرا اینها زبانشان را بریدند؟ خود محبوب و "صاقي" به سراغ "آسانلو" رفتند و صدایش را خفه کردند و صندلی های سندیکا را شکستند. اگر تشکل های کارگری در ایران وجود داشته، لمپن ها و مزدور های خانه ی کارگر جزو اولین صف هایی بودند که آن ها را سرکوب کردند. اگر کسی به این نمایشات به عنوان اقداماتی برای احقاق حق طبقه ی کارگر نگاه کند، باید به عنوان ضد کارگر ترین شخص به تمام جنبش کارگری و تمام جامعه معرفی شود. تردیدی نیست که اینها این وضعیت را به وجود خواهند آورد. تردیدی نیست که برای شرکت در تظاهرات اینها باید بازرسی بدنی بشوید و نتوانید حتی یک شعار خارج از قاعده شان بدهید. همه ی این کار ها را پیش بینی کرده اند و می خواهند نمایشات خودشان را انجام دهند. و این بخشی از سیاست "خرید وقت" است. خودشان هم می دانند که کارگری را که این همه گرسنگی می

دهند، در این شکاف طبقاتی ای که وجود دارد، تا چه حد می توان فریب داد؟ این یک وجه قضیه است. آنقدر این وضعیت را ادامه می دهند تا به جایی برسند که دیگر برایشان قابل کنترل نباشد. تا حدی که این خاصیتی که به آن اشاره کردم را برآورده کند. و در نهایت اگر نشد بساط خانه کارگر را تعطیل می کنند. هشت سال تعطیل بود، باز هم تعطیل می کنند. کنترل در دست خودشان است. هیچ اعتراض زنده ای برای آزادی فعالیت خانه کارگر وجود خارجی ندارد. یک شکل سازمان یافته ی ضد کارگری جمهوری اسلامی است.

ما با یک جنبش کارگری در ایران طرف هستیم که مرگ این تحرکات خانه ی کارگر در نطفه را تضمین کرده است. اعتراض کارگری در ایران، با آمار پنج هزار مورد غیر قانونی (در سال)، نشان دهنده ی یک پتانسیل است. نشان دهنده ی یک خود آگاهی است. این یک تجربه است که برای احقاق کوچکترین حق خودت، برای حقوق عقب افتاده ات، یقه ی کارفرما را بگیری و همه ی اینها باید جلوی مجلس صورت بگیرد. باید به مجلس فشار بیاوری. این داده جنبش کارگری در ایران و دلیل اصلی به حرکت در آمدن خانه کارگر است.

اما این ها با چه چیزی طرف هستند؟ آنها با یک واقعیت دیگر طرف هستند. ما با یک جنبش کارگری در ایران طرف هستیم که مرگ این تحرکات خانه ی کارگر در نطفه را تضمین کرده است. اعتراض کارگری در ایران، با آمار پنج هزار مورد غیر قانونی (در سال)، نشان دهنده ی یک پتانسیل است. نشان دهنده ی یک خود آگاهی است. این یک تجربه است که برای احقاق کوچکترین حق خودت، برای حقوق عقب افتاده ات، یقه ی کارفرما را بگیری و همه ی اینها باید جلوی مجلس صورت بگیرد. باید به مجلس فشار بیاوری. این جریان در حال پوست انداختن است (در حال تغییر است). خیلی مواقع با اعتصاب در مقابل مجلس به نتیجه نمی رسند باید جلوی وزرت کار جمع کنند، جلوی کارخانه های دیگر. ما داشتیم این تحول را میدیدیم. مثلاً کارکنان "سیمان بروجرد"، نه در مقابل مجلس، بلکه جلوی اداره ی کار جمع شدند و کم کم اعتراضشان را شدید تر کردند و جلوی محل عبور وزیر کار را در اداره ی کار گرفتند. و وزیر کار را مجبور کردند که شخصاً دستمزد عقب افتاده شان را تضمین کند. ز کارفرما بگیرد و به آنها بپردازد. و نمونه های دیگری که داشتیم. به صورت غیر قانونی با دولت طرف شدن جزو داده های جنبش کارگری در ایران است. محبوب و خانه ی کارگر نمی توانند معجزه ای انجام دهند و بگویند که حالا بیایید و همراه ما شش ماه یک بار تظاهراتی را تشکیل بدهیم، بعد بر دولت فشار می آوریم و اگر توانستیم فشار بیاوریم در انتخابات مجلس بعدی قانون عوض شود و سپس مجلس خبرگان بگوید پول داریم و دولت هم اجرا کند، و تازه اینجاست که درصدی به دستمزد اضافه می شود یا نه! این فرمولبندی را به چه کسی می توان فروخت؟ این کار به جایی نمی رسد. واقعیت جنبش کارگری به آنها اجازه نمی دهد که این کار را انجام دهند و کارگر را فریب دهند و آن را تغییر دهند.

نکته ی مهم دیگر این است که تحرکات جنبش کارگری در ایران در حال تحول عظیمی بود. و آن هم تحولات درونی خودش بود. اعتصابات "پتروشیمی"، "بافق"، "کوشک"، "ذوب آهن". "نورد اهواز" از جمله اعتراضات بزرگ کارگری در تداوم چند روزه است که رهبران کارگری



مقتضیات سرمایه در ایران از زبان...

خودشان را به شدت محافظت می کنند، دستگیر شدگان را از زندان در می آورند و اتحادی عمیقی را در میان طبقه ی کارگر ایجاد می کنند. مثلاً فرض کنید در "عسلویه" انجام دادن یک اعتراض کارگری پانصد نفره به این معنی است که انواع گرایشات، انواع تشکل ها، انواع قرارداد ها، کارگران طرف چندین کارفرما، همه هم شکل و هم صدا و متحد شده اند به خاطر یک اعتصاب. می بینید که این مسئله چه قدرت عظیمی را نشان می دهد، و گویای چه خلاقیت بزرگی در میان رهبران کارگری است. این مسئله بیشترین جای نگرانی برای جمهوری اسلامی است. و تا الآن نتوانسته در مقابل آن کاری بکند. آخرین بار برای کارگران پتروشیمی حتی اعلام کردند که می توانند سرکوب را انجام دهند. البته سرکوب را هم آزمایش کرده و به نتیجه ای نرسیده اند.

این جنبش کارگری ماست. محبوب خیال واهی دارد که فکر می کند می تواند آن را در دوران تحول بیاندازد. یک خطر وجود دارد که می تواند جنبش کارگری را به انحراف بکشاند. این داستان (سرکوب) تمام شده است. هشت سال خفه اش کردند اما نشان داد که (خطر) تمام شده است اما یک چیز وجود دارد و آن هم این است که جریلنت "چپ" از نوع اکثریت آن را به عنوان رفرمیزم (اصلاح) مطرح کنند. و خودشان موجب حمله به کارگر بشوند. یعنی یک فضای ضد کارگری به وجود بیاورند.

کونیت این حرفتان دقیقاً به چه معناست؟

مصطفی اسدپور: به این معنا که فرض کنید یک اعتراض، تجمع یا اعتصاب کارگری مورد حمله قرار بگیرد، یک اعتصاب کارگری که باعث شود از دماغ کسی خون بیاید (کسی مجروح شود)، آنها رهبران کارگری را محکوم می کنند که "اگر رفرمیستی عمل می کردید لازم نبود این تاوان را پس بدهید". یعنی از سرکوب جمهوری اسلامی مشروعیت بخزند تا کارگر به دنباله روی بیافتد و این را به اسم "رفرمیزم" بفروشند. محبوب پنهان نمی کند، می گوید که راه حل من بهتر از آن است که به زندان بیافتید. چون زندان را خودش ساخته،

فرض کنید یک اعتراض، تجمع یا اعتصاب کارگری مورد حمله قرار بگیرد، یک اعتصاب کارگری که باعث شود از دماغ کسی خون بیاید (کسی مجروح شود)، جریانات از نوع اکثریت رهبران کارگری را محکوم می کنند که "اگر رفرمیستی عمل می کردید لازم نبود این تاوان را پس بدهید". یعنی از سرکوب جمهوری اسلامی مشروعیت بخزند تا کارگر به دنباله روی بیافتد و این را به اسم "رفرمیزم" بفروشند.

خوب می داند که در زندان چه خبر است. و کسلی بیایند و این را بفروشند با این عنوان که در مقابل جنبش کارگری یک "راه حل رفرمیستی" وجود دارد. خود محبوب همه ی انرژی اش را بر روی این گذاشته و به کارگران خودش می گوید: اگر ما با دولت صبر داشته باشیم، اگر اقتصاد راه بیافتد و اگر صاحبان کارخانه ها ثروتمند شوند ما هم ثروتمند خواهیم شد. از همین الآن می گوید: کارگری که کار نمی کند و به این شرایط کاری ای که بورژوازی می گوید تن نمی دهد، کارگری که به خاطر دستمزد اضافه کارخانه را تعطیل میکند، این ها ضد طبقه ی کارگر عمل می کنند چون باعث می شوند سرمایه فرار کند. همین پرچم را "گشتگر" و دیگران هم علم می کنند. می گویند که

کارگر امروز تسلیم شود که صنعت راه بیافتد و وقتی صنعت راه افتاد "انشا الله" یک چیزی هم به کارگر خواهد رسید! این ها نه به کارگر، بلکه به بورژوازی خدمت می کنند. این ها به کسی که اعتصاب را سازمان می دهد حمله می کنند. به کسی که فکر می کند به اینکه "امروز باید فکری برای خودم بکنم" حمله می کنند. به تشکل یابی و آگاهی سوسیالیستی طبقه ی کارگر حمله می کنند.

محبوب هم منتظر این است که نشخوارش (حرفش) را در دهان کسانی دیگر بگذارد. وگرنه خود محبوب چیزی ندارد که از آن دفاع بکند. هر کسی می تواند به او ثابت کند که پرونده ی خود او و خانه ی کارگر تا اینجا چه بوده و این نسخه ای که می پیچد چه محتوایی دارد.

کونیت به عنوان آخرین سؤال ...الآن (وضعیت) خاور میانه را می بینیم، اعتراضات وسیع کارگری را می بینیم، توافق برجام صورت گرفته است، اعتصابات بزرگی که انجام شده اند؛ همه ی اینها واقعیت هایی هستند که مقابل چشمان ما دارند اتفاق می افتند. اوضاع طوری شده است که جمهوری اسلامی با این وضعیت، با این اعتراضات وسیع با سربلندی می گوید: عراق را نگاه کنید، سوریه را نگاه کنید... سؤال من این است که چه شانسی و چه چشم اندازی برای جنبش کارگری وجود دارد که به این مسیر نرود، که بتواند قدمی به جلو بردارد و موقعیت خودش را مقداری بهبود ببخشد، توازن را مقداری به نفع برابری طلبی، در مقابل سرمایه و در مقابل بورژوازی حکم و جمهوری اسلامی به نفع طبقه ی کارگر عوض کند؟ این شانس و چشم انداز تاچه حد مقدور است و مشکلات آن چیست؟

مصطفی اسدپور: (اینجا) چند فاکتور مهم را باید در نظر بگیریم؛ یک فاکتور این است که جمهوری اسلامی با همه ی ابر قدرت بودنش که میبینیم، نه مسئله ی آمریکا، نه مسئله ی هسته ای، نه مسئله ی عراق، هیچکدام فاکتور تعیین کننده ای نیستند که به وسیله ی آن ادعا کند که "من یک حکومت با ثبات هستم، چشم انداز دارم و هر کاری می کنم". (ابر قدرت بودنش) فقط به این بستگی دارد که بگوید "من می توانم طبقه ی کارگر را سرکوب کنم". معجزه ی جمهوری اسلامی اینجاست؛ که کارگر را با بیکاری اش، با فقرش – فقر نه صرفاً به معنای فقر مالی، بلکه (به این معنی که) کار می کند و دستمزدش را از او می دزدند؛ اقلیتی از جامعه ثروتمند تر می شود و او هر روز فقیر تر می شود، او (اقلیت) سر کار می رود اما کارگر باید هر روز دنبال کار بگردد و موقعیتش پایین تر رانده می شود– توانسته با سرکوب کنترل کند و با همه ی این مشکلات هنوز سر پاست. توانسته اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری را در هم بکوبد و می تواند آنها را مهار کند. این خصیت جمهوری اسلامی است. به این مسئله است که می بالد. آمریکا تمام سعی و تلاشش را کرد که از درون تحرکی را علیه جمهوری اسلامی سازمان دهد و آن را سرنگون کند، اما نتوانست. محاصره ی اقتصادی را پیش بینی کردند که مردم تحریک شوند و علیه دولت بشورند، نتوانست و نشد. این کارها دیوانگی است، بیمارگونه است، جنایت کارانه است، اما این کار را کردند و باز هم نشد. جمهوری اسلامی سر پا ایستاد. آنجاست که اینها (غرب) تسلیم شدند. ابر قدرتی جمهوری اسلامی در اینجاست؛ حال با فریب یا با سرکوب.

من ورق را بر میگردانم و می گویم همین جمهوری اسلامی با همه ی ابر قدرتی اش، که در مقابل دنیا ایستاده است، سالانه پنج هزار تجمع کارگری صورت می گیرد که به قانونش و سرکوبش و حکمش و امامش و همه ی این ها می شانس! عتراضش را به پیش می برد. نه می تواند آنها را دستگیر کنند و نه هیچ چیز دیگری. "موسوی" را در حصر خانگی انداخته و زبانش را کوتاه کردند، پسر "رفسنجانی" را به زندان

انداختند. سرکوب به معنای واقعی خودش انجام می شود اما در مورد اعتراضات کارگری نمی توانند این کار را بکنند. مسئله یک یا دو روز و یک یا دو مورد نیست، پنج هزار مورد اعتراض کارگری در ایران صورت می گیرد. و چندین سال است که صورت می گیرد. این یک قدرت بزرگ است. اگر اعتراض دانشجویی باشد خیلی با آن کاری ندارند، اما کافی است رهبر کارگری باشد و بتواند دو کارگر را در کنار هم جمع کند، حسابش با "گراما کاتبین" است. اما با این حال هم نمی توانند کاری انجام دهند.

مسئله ی ذهنی من این است که چقدر فاصله وجود دارد که این کارگران با هم متشکل شوند؟ افق هایشان را به هم گره بزنند؟ چقدر فاصله وجود دارد تا اینکه اینها خواسته های مشترکی را پیش ببرند؟ آن روزی که کارگران بتوانند این کار را انجام دهند، ورق بر خواهد گشت. مسئله ی من این است که جمهوری اسلامی تا می تواند سرکوبش را پیش می برد، اما چرا قانون کاری را نگه داشته اند که از هر قانون کارگری دیگری در تاریخ می تواند بهتر باشد؟ (که در آن) خانواده ی پنج نفره باید تأمین شود، اخراج باید (اتفاق نیافتد). چرا آن را نگه داشته اند؟ چرا بیمه ی بیکاری را نگه داشته اند که کارگر را فقیر تر و بی حقوق تر کنند؟ اینها سنگر های عقب نشینی خودشان است که نگه داشته اند. سنگر عقب نشینیشان در مقابل جنبش کارگری این است که اگر تعرضی به ما صورت گرفت و نتوانستیم آن را کنترل کنیم، از هم اکنون پرچم آن را در دست داریم. پرچمشان این است که می گویند: (کارگر را) زیر پوشش بیمه ی بیکاری می بریم، قانون کار باید اجرا شود. اما خود کارگر این را نمی بیند. اتفاقی که در جامعه ی ایران افتاده یا در حال افتادن است این است که کارگر قدرت و جایگاه خودش را نمی بیند.

کونیت چه مانعی وجود دارد؟ یک قدرت عظیم کارگری، پنج هزار اعتراض و واعتصاب کارگری و با این قدرتی که دارد، اگر متشکل بشوند، اگر متحد بشوند، اگر متوجه بشوند و اگر این قدرت را ببینند چه مانعی بر سر راهشان قرار دارد؟ چه مسیری در پیش دارند؟ اگر شما خودتان را جای یک رهبر کارگری و یک رهبر سوسیالیست بگذارید وضعیت را چگونه می بینید؟ مشکل چیست و چگونه می توان بر آن فائق آمد؟

مصطفی اسدپور: این امر به مسائل تاریخی تری مربوط می شود. کلاً باید به مشخصه های جنبش کمونیستی در ایران اشاره کرد. کارگر اعتراضش را می کند و نشان داده که همیشه اعتراضش را انجام می دهد. یکی از درخشان ترین احکام مارکسیستی در مقابل چشمان ما در جریان است.

یکی از درخشان ترین احکام مارکسیستی در مقابل چشمان ما در جریان است. اعتصاب کارگری و اینکه کارگر باید متحد شود و حق خودش را با نیروی خودش ادعا کند دارد اجرا می شود. در بُرّه ای که کمونیسم در ایران در پراکنده ترین حالت قرار دارد و سرکوب هم وجود دارد اما این حکم "مارکس" را داریم میبینیم. کسی نمی تواند در مقابل اتحاد کارگری برای دستمزد بایستد.

اعتصاب کارگری و اینکه کارگر باید متحد شود و حق خودش را با نیروی خودش ادعا کند دارد اجرا می شود. در بُرّه ای که کمونیسم در ایران در پراکنده ترین حالت قرار دارد و سرکوب هم وجود دارد اما این حکم "مارکس" را داریم میبینیم. کسی نمی تواند در مقابل اتحاد کارگری برای دستمزد

بایستد. جمهوری اسلامی قدرت سرکوب عظیمی دارد، اما نمی تواند جلو آن را بگیرد. باید با آن بسازد. وزیر کار رژیم به "سر کارگر" سوگند می خورد. رئیس جمهوری اش با وعده های کارگری مشروعیت خودش را اعلام می کند. به همین خاطر یقه ی همدیگر را می گیرند.

حکم درخشان مارکسیستی دیگر این است که کمونیست باید کمونیستی باشد که قدرت سازماندهی کارگری را داشته باشد که بتواند کارگران را متحد کند و ساده ترین خواسته هایش را پیش ببرد. در اینجا می رسیم به ظرفیت های جنبش کمونیستی در ایران. به جایی می رسیم که مسئله دیگر سرکوب نیست، مساله اصلی سایه سنگین کمونیسم بورژوازی و غیر کارگری در ایران است. این زمینه های تاریخی را باید نگاه کرد. مثلاً نگاه کنید رهبران کارگری نمی توانند با هم امور طبقاتی خودشان را پیش ببرند. این تلاش هایی است که مثلاً از طرف شخصی مانند "منصور حکمت" به جایی نرسید و قبل از اینکه بتواند این توافق را ایجاد کند با مرگ خودش دوباره با حملات کمونیسم بورژوازی به عقب رانده شد. من فکر می کنم اولین چیزی که بعد از خواندن و آشنایی با مارکس به ذهن یک رهبر کارگری می رسد این است که "بقیه کجا هستند؟ آن بقیه ای که با هم بتوانیم کاری بکنیم کجا هستند؟". و این "بقیه" نه به خاطر سرکوب جمهوری اسلامی بلکه به خاطر کمونیسم بورژوازی است که از هم پراکنده هستند. کمیته های کمونیستی که "کوروش مرسی" یا حزب ما به آنها اعتقاد عمیق دارد این است که کارگری که اعتصابی را سازمان می دهد باید این افق را داشته باشد که "من جامعه را سازمان می دهم" و خودش را به اصطلاح "صاحب جامعه" ببیند. هر فرزند آخوند و طلبه ای اینگونه نگاه می کند اما کارگر آن را نمی بیند. این آن جایی است که فعالین کمونیست کارگری را عقب نگاه میدارد.

جنبش کارگری خیلی بیشتر از اینها می تواند خودش را به جلو ببرد اگر خودش را صاحب افق کل جامعه ببیند، نه فقط به اینکه "من اعتصاب را سازمان می دهم". به این فکر کند که در یک جمع کارگری اکنون من مُشتم را گره میکنم در گام بعدی فردا دولت را در دست خواهم گرفت. در مورد مذهب اتحاد کارگری فکری کرده باشد، دست کارگران را در دست هم بگذارد. این سنت ها با جنبش تضعیف شده ی کارگری در ایران از بین رفته است. اگر این سنت ها بر می گشت می توانست توافق خیلی بزرگی ایجاد کنند. مسئله سیاه و سفید نیست، اما کارگر در ایران می توانست با همین اعتراضات فعلی اش، که بیشترین تعداد در تاریخ خاورمیانه و در دنیاست، رادیکالیسم آن و پیچیدگی و میلیتانتیسم آن براحتی مبارزات کارگری از نوع فرانسه را نیز پشت سر میگذارد؛ میتوانست و میبایست به موقعیت بسیار جلوتری دست یافته باشد.

کونیت: یعنی کمونیسم را کم دارند؟

مصطفی اسدپور: هم کمونیسم و هم رهبر کارگری ای که از زاویه ی کمونیستی به این دنیا نگاه کند. اگر آن جمعی را که سازمان داده بتواند به این افق نزدیک کند، می تواند خیلی بیشتر از این جلو برود. مثلاً فرض کنید – شاید مصاحبه را طولانی می کند اما– یک جنبش اتحاد علیه بیکاری در ایران چه چیزی کم دارد؟ از جنبش و تحرکات آرژانتین چه چیزی کم دارد؟ چه چیزی کم دارد نسبت به اتفاقاتی که در سال ۳۰ در آمریکا، در اوج فقر و سرکوب وحشیانه صورت گرفت؟ چیزی کم ندارد. ولی آن سنتی که این را به طبقه ی کارگر ربط بدهد و کارگر آگاه خودش را در این موقعیت ببیند که با این ها می تواند متحد شود وجود ندارد. صرف کار کمونیستی، صرف اتحاد کمونیستی در درون کارگران ضعیف شده و ارزش طبقاتی خودش را از دست داده است. یک رهبر کارگری که یک اعتصاب کارگری پانصد نفره را سازمان می دهد باید خودش را در آن اِشِل ببیند.

کارگران جهان متحد شوید

آنچه یک کارگر کمونیست باید...

حفظ بالانس کارگران شاغل و بیکار (ننگه داشتن دایمی بخشی از کارگران در بیرون از کارخانه ها به نفع کار ارزان)، برهم زدن تمرکز سنگین چند هزار و چند ده هزار کارگری یک مرکز کار به نفع پراکنده کردن، شرکتی و پیمانی کردن و شیفتی کردن کارها. تقسیم بخشهای مختلف صنایع از پوشاک و مواد خوراکی گرفته، تا تولید ماشین الات سبک و سنگین و صنایع نظامی و ابزارهای جنگ بورژوازی، به بخش های جدای از هم تولید چه در داخل یک کشور و چه در بین کشورهای مختلفی که نرخ مزد کارگر پایین و کار ارزان تر است.

امروز کارخانه نساجی و دوختن لباس و کشت پنبه الزاما در یک محل و حتی یک کشور متمرکز نیست. بخشهای مختلف ساختن یک اتومبیل و ماشین های سنگین و یا شرکت های تولید مواد خوراکی و ... هم، همینطور. کمونیسمی که این تغییرات جدی و مهم در رابطه کار و سرمایه را نفهمد، نمیتواند جواب مبارزه طبقاتی در این شرایط را بدهد. کمونیسم فریز شده نیم قرن پیش است.

۳- کمونیسم غیرکارگری، دورنمای قدرت گیری طبقه کارگر را بسیار دور و یا ناممکن و حتی نالازم می داند. طرفدار و مبلغ آشتی طبقاتی و شرکت کارگران در قدرت در کنار بورژوازی و تشکیل پارلمان و دولت واحد است. این کمونیسم نیست.

رفرمیست ها منافع طبقه کارگر و بورژوازی را چه در اقتصاد و چه در سیاست یکی می دانند. برای رفرمیست ها طبقه کارگر، متحد بورژوازی و دنباله رو و سپاهی لشکر آن در رابطه با اقتصاد و سیاست و شرکت در رقابت ها و جنگ های سرمایه داران و تبدیل شدن به گوشت دم توپ آنها است.

کمونیسم امروز بدون سازماندهی یک مبارزه طبقاتی همه جانبه، بدون تحزب کمونیستی طیفی از کارگران کمونیست و سوسیالیست، بدون به کرسی نشاندن خواسته های فوری اش و بدون اعلام صاحب جامعه شدن با حضور موثر در جدالهای سیاسی جامعه معین و جهانی دیدن سیاست و اقتصاد و طبقات، بدون مدعی قدرت سیاسی و بدون افق انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری، کمونیسمی بی خاصیت و در حاشیه جامعه خواهد ماند.

کمونیسم این دوره اگر بخواهد موثر باشد و چیزی را تغییر دهد، باید در میان کارگران متحزب شود. حزب کمونیستی کارگران، حزب دخیل در جامعه و مطرح و صاحب نفوذ و ایده و راه حل و مبلغ و مروج و سازمانده همه جوانب کار و زندگی طبقه کارگر از مبارزه اقتصادی و اعتراض و اعتصاب جاریش تا متحد و آماده شدن برای انقلاب کارگری است.

کمونیسم این دوره باید انقلابی باشد. اجتماعی و ابزار قدرت سیاسی طبقه کارگر باشد. کمونیسم مبلغ و مروج صرف، بی تاثیر و در حاشیه جامعه است. انقلابیگری را از کمونیسم بگیری هر چه باشد کمونیسم نیست. کمونیسم دوره انقلاب اکثرا تنها و صرفا با تبلیغ و ترویج بلشویک ها در میان کارگران قدرت نشد، با عروج و آمدن به میدان جدال های اصلی جامعه، "نه" گفتن به جنگ و مدعی

کسب آزادی و صلح و نان برای مردم و آماده شدن برای کسب قدرت، به ابزار قدرت کارگران و زحمتکشان روسیه ی آن زمان تبدیل گردید.

طبقه کارگر بهر حال چه در این شرایط و چه حتی بدتر، مبارزه اقتصادی را می کند، این درست. ولی مبارزه اقتصادی بدون افق سوسیالیستی و بدون اینکه طبقه کارگر را به مثابه طبقه و در یک مبارزه سراسری و برای مطالبات سراسری به میدان بیاورد، حتی در صورت پیروزی معینی اما قابل بازپس گیری توسط عمل و تعرض بعدی سرمایه داری است. مبارزه اقتصادی و اعتصابات بزرگ و کوچک بدون افق سوسیالیستی و بدون افق متحد و متشکل و متحزب و آماده شدن طبقه کارگر برای انقلاب کارگری، اکونومیسم و رفرمیسم است. یک عکس العمل طبیعی طبقه کارگر تحت ستم و استثمار علیه ستم و استثمار بورژوازی است، آنهم نه بورژوازی به مثابه یک طبقه، بلکه مبارزه ی این و آن صنف کارگر علیه کارفرما و سرمایه دار طرف حساب خود است.

رفع این مشکل که نه تنها مشکل طبقه کارگر ایران بلکه معضل طبقه کارگر در ابعاد جهانی است، کار کارگران کمونیست است. کار کارگران کمونیست و کمونیست های انقلابی حرفه ای که مدام مشغول آگاهگری مارکسیستی و کمونیستی و تعرض سیاسی به بورژوازی و تعیین سیاست و خط مشی و راه حل های مبارزاتی برای طبقه کارگر است. کار کمونیست هایی است که تحزب را شرط اول هر پیشروی تعیین کننده طبقه کارگر می دانند. کمونیسم مدعی صاحب جامعه و حزب قدرت سیاسی طبقه کارگر.

کمونیسم و کار کمونیستی در ایران!

علاوه بر اینکه کمونیسم این دوره در سراسر جهان خصوصیات مشترک بالا را دارند، اما در شرایط مشخص ایران، کمونیسم ویژگی ها و خصوصیات خاص خودش را هم دارد. بدون شناخت و تعیین تکلیف با کمونیسم موجود در جامعه ایران و در میان طبقه کارگر با شعبات گوناگون و مربوط و نامربوطش، کار کمونیستی موثری را نمی توان سازمان داد و به پیش برد.

کمونیسم و کار کمونیستی در شرایط ایران را می توان چنین توضیح داد:

۱- اکثریت کمونیسم متحزب ایران، بی ربط به طبقه کارگر و مبارزه و شرایط کار و زندگی و معیشت و خانواده و خیر و شر طبقه کارگر است. انتظار کار کمونیستی موثر و سازمانیافته از این نوع کمونیسم بیهوده است. این نوع کمونیسم اساسا خود موضوع جدال کارگران کمونیست برای زودن تاثیرات مخرب سیاسی و سنت های سکتاریستی و آکسیونیستی، سیاستهای عموم خلقی و ضدرژیمی صرف و نامربوط به خصلت و خصوصیت مبارزه طبقاتی آن است.

احزابی که امروزه به نام کمونیسم کار می کنند، خود را بجای طبقه میگذارند، حزب و یا

جمع و جریان چند نفره خود را رهبر طبقه کارگر و رهبر جامعه می داند. از بالا و مدعی، کارگر و مردم را نصیحت می کند، شعار می دهد و ذهنیت خود را بجای عینیت واقعی مبارزه طبقاتی و رابطه ی کار و سرمایه، رابطه مردم و دولت و معضلات جامعه قرار می دهد و اصلا نگران عواقب و نتایج کارش هم نیست. این احزاب و جریانات، دایمی جان ناپلئون های این دوره اند که امر به

آنها مشتبه شده و خود را رهبر و صاحب و نایب طبقه کارگری می دانند که نه آن را می شناسند و نه زیانتش را می فهمند. هر جا از بخت بد، تنه ی یک فعال یا رهبر کارگری به تنه شان می خورد، به شکل خود در می آورند و به موجودی مریخی و نامربوط مثل خود تبدیل می کنند.

۲- کمونیسمی است که در جامعه حضور دارد ولی بیرون از کارخانه و محل های کار و زندگی طبقه کارگر و اساسا جمع افراد چپ پراکنده و اغلب بی ریشه ی اجتماعی و با شیوه کارعلنی است. این یکی هم، متأثر از کمونیسم نوع اول است.

این بخش اساسا آدم های با گرایشات سیاسی گوناگونی هستند که خود را کمونیست و متعلق به طبقه کارگر می نامند. کم و کیف کار و فعالیت این بخش چپ، علنی و برای بورژوازی و دولتشن شناخته شده و معلوم است. برای همگان روشن است که چکار می کنند و کجا ایستاده اند. این چپ و کمونیسم در دهه های اخیر در نهادهایی به نام کارگر و حامی اش و به نیابت از طبقه، در کنار هم و حتی در رقابت با هم قرار گرفته اند. در کنار این طیف علنی چپ، مارکسیست های علنی خودی و خارجی قرار دارند که تزه های اقتصادی و تقاسیر سیاسی بورژوایی شان را به خورد این چپ می دهند و آن ها را تغذیه می کنند.

این دسته از چپ و کمونیست ها، تا کنون خود را فعال کارگری، مدافع حقوق کارگر، نماینده و سخنگوی مطالبات کارگر و حتی رهبر کارگری نامیده اند. ترکیب تشکیل دهندگان این نهادهای به نام کارگر و فعال و رهبر کارگر، عبارت است از تک و توکی کارگر شاغل و بیکار و بقیه مغازه دار و دانش آموز و دانشجو

و صاحب کارگاه و خرده بورژوازی مرفه و کمونیست بی کار و بی ریشه اجتماعی و حتی نامربوط ونچسپ به خانواده خود است. (نام را خانواده ام می دهد ولی میانه خوبی با آنها ندارم!!)

این چپ و یا کمونیسم، بخشا متأثر از نوع اول است. در همان سنت ضد رژیمی و آکسیونیسم و بی ربط به مکانیسم مبارزه کارگران و بی افق و بی نقشه است. الگوها و سنت و پراتیک این نوع چپ هر بار به بن بست رسیده و دوباره در همان شکل و سنت اما به نام دیگر سر بر آورده است.

کارگران کمونیست و رابطه شان با کمونیست های جامعه و بیرون از کارخانه!

این سنت، نه اصلاح می پذیرد و نه قابل تغییر است. جدا کردن و جمع کردن تعدادی آدم تحت عنوان فعال و رهبر و کمک کننده به کارگر جز تلاش برای مستضعف نشان دادن کارگر نیست. این سنت را باید زد و این دندان را باید کشید.

۳- کمونیسمی که در میان طبقه کارگر، در محل کار و زیست کارگران، به شکل محافل و شبکه های کارگران سوسیالیست و کمونیست حضور دارد. کمونیسمی که هنوز رسماً اعلام نشده و میزان تاثیر و کم و کیف کار این طیف کمونیست های کارگری را فقط می توان از میزان جنب و جوش و اعتراضات و مبارزه اقتصادی کارگران و الگوهایی که از اتحاد و همبستگی کارگری ...، بدست داده شده تشخیص داد نه از سر نهاد یا اسامی معین.

این نوع کمونیسم موجود با هر درجه کمیت و کیفیت اما کمونیسم مربوط به کار و زندگی و مبارزه کارگران و مردم زحمتکش و مربوط به معیشت و سیاست و اتحاد و تشکل و تحزب سازمان دهند ...

آنچه یک کارگر کمونیست باید...

و گفتیم که این، شیوه ی کار و سنتی غیرکارگری و اساسا مغایر با مکانیسم و خصلت مبارزه ی طبقاتی کارگران است. کمونیسم کارگران و تشکل و اتحاد طبقه کارگر و عرصه مبارزه اش، مراکز کار و محلات زندگی است. ایجاد تشکل های توده ای مانند مجامع عمومی کارگری، سندیکا، شورا و تعاونی ها و صندوق و هیاتهای نمایندگی کارگری و غیره و ایجاد کمیته های کمونیستی کارخانه به عنوان سنگ بنای حزب کمونیستی طبقه کارگر است.

کمیته کارخانه، تشکل کمونیستی کارگران پیشرو و سازمان مخفی آن ها است. این کمیته توسط سیاست، عملکرد و دستورالعمل ها و برنامه و نقشه کار در مبارزه اقتصادی و اتحاد و تشکل توده ای و همبستگی طبقاتی و هماهنگی مبارزات کارگری و سراسری شدن این مبارزات، شناخته می شود. نه از طریق معرفی یا شناختن اعضای کمیته.

اما از آنجا که بین طبقه کارگر و دیگر اقشار اجتماعی دیوار نیست و طبقه کارگر در همان حال که بورژوازی و سرمایه داران را بعنوان طبقه متخاصم در مقابل خود دارد، اقشار وسیع زحمتکشان جامعه از قبیل معلمان، کارمندان و حقوق بگیران جزء، دانشجویان و جوانان، زنان تحت تبعیض و ستم جنسی و اقشار زحمتکش را در کنار خود دارد. این بخش وسیع اجتماعی می تواند متحد طبقه کارگر برای رهایی کل جامعه از نکبت های نظام سرمایه داری باشد. در نتیجه، بین کمونیست های کارگری و کمونیست های بیرون از طبقه کارگر در میان اقشار گسترده ای که تعریف کردیم، ارتباط و هماهنگی و همکاری و همفکری جدی و هدفمند می تواند وجود داشته و سازمان یابد.

چه زمانی که کمیته های کمونیستی کارخانه شکل گرفته اند و چه زمانی که این کمیته ها هنوز تشکیل نشده اند، باز بین کارگران کمونیست و کمونیست های بیرون از کارخانه و در جامعه، در محلات زندگی، در مناطقی از شهر و یا حتی در یک شهر کوچک، می تواند ارتباط و همفکری و مشورت و همکاریهای هدفمندی شکل گیرد. این همکاری و هماهنگی نیازی به افشا و علنی کردن هیچ کمیته ی کمونیستی، اگر وجود داشته باشد، نیست. ایجاد جمع و محظی معین فراکارخانه

۱- این ارتباط، اجتماعی و طبیعی است و نباید هیچوقت چنین وانمود کرد که این جمع چند نفره با هم سر و سری مخفی هم دارند.

۲- هر کدام از اعضای این جمع، صاحب عرصه ی کار خود و صاحب نظر در آن است مثلا کارگر کمونیست که خود در یک مرکز کارگری کار می کند و احتمالا ارتباطات کارگری با مراکز دیگر دارد، او در این عرصه متخصص و صاحب نظر است و دانشجوی در دانشگاه و معلم در میان معلمان و تشکل شان و بقیه در عرصه های خود مشغول کار و فعالیتهایشان هستند. در نتیجه بجز همفکری و مشورت و طرح سوال و جواب دادن و رفع موانع، باید از هر گونه دخالت بی مورد، پرهیز نمود.

۳- از آنجا که این جمع، اعضا و ساکن یک شهر اند، دخالتشان در مسایل مربوط به جامعه ای که در آن زندگی می کنند، ضروری است. در نتیجه در زمینه مسایل متنوع مربوط به شهر، از سیاست و اقتصاد و فرهنگ و زندگی مردم و فعالیت ارتجاع و مزاحمت پلیس و خشونت علیه زنان و کار کودکان و موقعیت جوانان و کارگران بیکار و مساله اعتیاد و فحشا و غیره و غیره، می توانند دخالت کنند. شکل دخالت هم اجتماعی است و از طریق اظهار نظر سیاسی و ارتباط با فعالین سیاسی و مدنی شهر و پیدا کردن فعالین کمونیستی است که در این شهر وجود دارند.

۴- برای هر عضو جمع، عرصه مشخص کار خود، مانند محیط کار آن کارگر کمونیست تا دانشگاه آن دانشجو و یا عرصه کار معلم و هنرمند یا ورزشکار...، در اولویت است. این همکاری و همفکری باید کمک کند که کار در این عرصه ها گسترش یافته و تحکیم و تقویت شود. برای مثال عرصه دانشجویی کل دانشگاه های شهر را ببوشاند، عرصه با آن توافق داشته باشد. مثلا اعلام یک کارگری کل کارگران بخش های مختلف صنعتی و خدمات و شهرکهای صنعتی و غیره را مد نظر داشته باشد. زنان و معلمان و بقیه عرصه ها هم همینطور.

۵- موضوع دیگر این است که این جمع معین و محدود کمونیست های شهر (کارگر، معلم، دانشجو، زن، هنرمند، ورزشکار...)، نباید تعداد خود را مرتب افزایش دهد و یا برایش نامنویسی کند و دوباره پایش را جاپای سنت تا کنونی تشکلهای اعلام شده ی علنی بگذارد. این جمع، جمع معین و محدود بهترین کمونیست ها و انسانهای دارای پایه اجتماعی، محبوب و صاحب نفوذ و مشغول کار و مبارزه در عرصه های معین خود است. هیچ فرد بی ریشه ی اجتماعی و بی ربط به یک عرصه کار اجتماعی نباید وارد این جمع گردد.

۶- کمیته های کمونیستی خود دارای موازین معین و تعریف شده و توافق شده ای هستند. اما تا زمانی که جمع مورد نظر ما به کمیته کمونیستی ارتقا نیافته است، پلاتفرم و برنامه و هیچ سند دست و پاگیری تصویب نمی کند. جلسات مکرر و بدون فایده و نتیجه

استثمار و تبعیض و بی حقوقی در ابعادی این چنین عظیم، و در اشکالی این چنین عیان، بدون تسلیم و رضایت توده وسیع خود استثمار شوندگان و بدون موجه قلمداد شدن این مناسبات در اذهان خود قربانیانش سر پا باقی نمی ماند. توجیه کردن این وضعیت، ابدی و ازلی و طبیعی قلمداد کردن آن و ترساندن و برهم زدن فرودستان جامعه از شورش علیه این مناسبات، وظیفه (و بنای فکری و فرهنگی) و افلاقی در این جامعه است. زرادفانه فرهنگی و افلاقی بورژوازی علیه آزادی و رهایی انسان عظیم و فیره کننده است.

بخشی از این ابزارها از اعمار کهن به ارث رسیده اند، اما مطابق نیاز جامعه بورژوازی نوسازی و بازسازی شده اند. ادیان و مذاهب (نگارنگ، عواطف و تعصبات افلاقی جاهلانه، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه مره های فکری و فرهنگی طبقات ماکمه در طول تاریخ برای مفه کردن و سربریزر نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند.

همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در قدمت مصون داشتن مالکیت و ماکمیت بورژوازی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تمت استثمار قرار دارند.

مبارزه علیه افکار و آرا و افلاقیات (تجاعی ماکم بر جامعه یک بعد همیشگی مبارزه طبقاتی کارگران و یک وظیفه فطری جنبش کمونیستی کارگری بوده است.

ضرورت استقلال

کردستان

مصاحبه با عثمان حاجی ماریف
حزب کمونیست کارگری کردستان



خالد حاج محمدی: حزب کمونیست کارگری در چهارم نوامبر بیانیه ای صادر کرده است زیر "عنوان حاکمیت بورژوا ناسیونالیست کرد به بن بست رسیده و راه چاره استقلال کردستان است". هدف از این گفتگو اساسا پرداختن به این بیانیه و دلایل طرح چنین بیانیه ای و راه حلی که شما در مقابل جامعه کردستان گذاشته اید است. در این بیانیه به بحران حکومتی، نماندن پارلمان، اخراج رئیس پارلمان و بن بست دولت اقلیم و اینکه لگون بحرانی سیاسی در جامعه حاکم است که جواب به این وضع استقلال کردستان و تشکیل دولتی غیر قومی- غیر مذهبی است. اولین سوال این است که زمینه هایی که باعث انتشار چنین بیانیه ای است چیست؟ چرا و به چه دلیل این بیانیه را صادر کرده اید؟

عثمان حاجی ماریف: ابتدا اشاره کنم که مسئله استقلال کردستان و تشکیل دولتی غیر قومی - غیر مذهبی، مسئله ای نیست که جدیداً از جانب حزب ما مطرح شده باشد. طرح استقلال کردستان از جانب ما بعد از سال ۱۹۹۱ و بعد از جنگ خلیج و حمله آمریکا به عراق در جواب به وضعیتی که در کردستان ایجاد شد و جامعه کردستان مانند اردوگاه شده بود، و بحران حکومتی کل عراق را در خود غرق کرده بود و دولت عراق هم هنوز سر کار بود طرح شد. در آن شرایط جامعه کردستان در حالت معلق قرار داشت، نه معلوم بود بخشی از عراق و زیر حاکمیت دولت عراق است و نه مثل کشوری مستقل بود. حزب ما اولین و تنها جریانی بود که در آن شرایط تشکیل دولت مستقل کردستان را در جواب به آن اوضاع طرح کرد و خود دست به فعالیت برای پیش برد آن زد. این مسئله از آن زمان تا اشغال عراق و کنار گذاشتن دولت صدام حسین و تشکیل دولتی قومی مذهبی در عراق و دخالت وسیع دولت آمریکا در عراق و به هم زدن کل جامعه از جانب آنها و تبدیل کل عراق به محل جنگهای قومی، عشیره ای و مذهبی، چیزی که تا هم اکنون هم ادامه دارد، از جانب ما در دستور بوده است. همزمان سرنوشتی که مردم عراق را به آن دچار کردند و حاکم کردن احزاب ملیشایی و قومی و مذهبی چه در کردستان و چه در کل عراق از عواملی بود که حزب ما را بر آن داشت که چنین راه حلی برای نجات جامعه کردستان طرح کنیم. بعد از کنار رفتن دولت عراق ترکیبی از احزاب قومی و مذهبی و مسلح بر عراق حاکم شدند که تا کنون هم نتوانسته اند، ثباتی در عراق برقرار کنند و نتوانسته اند دولتی را در کردستان و هم در عراق مستقر کنند و جامعه را سازمان دهند.

توجه داشته باشید که اکنون حدود ۱۲ سال است کشمکش میان احزاب در حاکمیت، کشمکش میان دولت اقلیم و حاکم در کردستان و دولت مرکزی عراق و حتی جنگهای مذهبی و قومی در عراق ادامه دارد و آنها نتوانسته اند بر این مشکلات فلیق آیند. ما در کل این مدت بر استقلال به عنوان راهی در جواب به این وضع و خاتمه چنین شرایطی تاکید داشته ایم. البته در هر دوره و شرایطی بستگی به اوضاع مشخص هر دوره ای و اینکه برای چنین طرحی چگونه باید کار کرد و چگونه آنرا پیش برد را میتواند جداگانه به آن پرداخت.

من در جواب سوال شما اشاره کنم که در ۲۴ سال گذشته یعنی از جنگ خلیج به بعد، ما همیشه جوابمان به جامعه کردستان و اوضاعی که اشاره کردم طرح دولت مستقل بوده است. اما در مورد سوال مشخص شما و چرایی تاکید امروز ما و طرح چنین بیانیه ای و تاکید دوباره بر این راه حل به چند فاکتور اشاره میکنم.

اکنون خود احزاب ناسیونالیست کرد علنان اعلام میکنند حکومت آنها فلج شده، دورانش پایان یافته و جریان بارزانی علناً قدرت خود را اعمال میکند و خود را صاحب کردستان میداند و همزمان اتحادیه میهنی هم در بخشی از کردستان حاکمیت میکند. بر این اساس کردستان بیشتر دچار بی آندگی و

سردرگمی و بحران سیاسی و اقتصادی شده است و ناروشتی آینده این مردم بسیار عیان است. به همین دلیل ما هم در این اوضاع و برای مقابله با این وضع و مقابله با بحران سیاسی و سردرگمی و بی آندگی موجود و مقابله با احزاب ملیشایی آنها چنین پروژه ای را در دستور گذاشته و بر استقلال کردستان تاکید کرده ایم.

در همین دوره ما در کردستان شاهد اعتراضات وسیعی از جانب مردم علیه این وضع و علیه هر حزب هستیم که در قدرت شریکند و ادعای حاکمیت غیر متمرکز و چند حزبی را میکردند. مستقل از ارزیابی این تحركات و چگونگی شکل گیری و پیش رفتن آن، در این دوره در کردستان دو نوع اعتراضات شکل گرفت. یک نوع آن به شکل حمله به دفاتر این احزاب و کلا در اشکال تند و جدال و درگیری با آنها را بخود گرفت و نوع دیگر آن مردم با بیان خواست و مطالبات خود در ابعاد توده ای به میدان آمدند. این تحركات اعتراضی که از جمله شامل اعتراض معلمان، کارمندان و برق و بیمارستانها و کارمندان میشد تمام نشده و اما فعلاً منتظر نگاه داشته شده. اگر این اوضاع و بحران سیاسی ادامه داشته باشد و این احزاب نتوانند فکری را برای حقوق و دستمزدهای کارکنان و خدمات اجتماعی شهروندان کنند، این اعتراضات دوباره سر بلند خواهد کرد. برای افق دادن به این تحركات و روشن کردن شعارها و مطالبات آن و دادن آفتی به آن که در دایره خواست پرداخت حقوق ها و مقابله با احزاب ناسیونالیست باقی نماند و راه چاره و آینده ای را برای خود ترسیم کند، بحث ما این است که استقلال کردستان و تشکیل دولتی مستقل را به عنوان جواب به این اوضاع بدست بگیرند تا بدانند چه دولتی جواب اوضاع است و چه آینده ای برای کردستان ترسیم میکنند.

خالد حاج محمدی: تا جایی که به استقلال کردستان برگردد که در سخنان به آن اشاره کردی، در دوره ای کردستان به اردوگاهی تبدیل شد که عملاً کسی صاحب آن نبود. اما امروز ۲۴ سال است که احزاب ناسیونالیست کرد در قدرتند، بعلاوه پارلمان تشکیل داده اند، حکومت کرده اند و قانون تصویب کرده اند و به عنوان دولت اقلیم کردستان در توافقی با دولت مرکزی و در رابطه با آن حکومت کرده اند. بعلاوه دوره گذشته جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی که یکی از احزاب حاکم در کردستان است، رئیس جمهور عراق بوده است و این دوره هم فواد مصوب یکی از مهره های اصلی اتحادیه میهنی باز رئیس جمهور عراق است. در کردستان مسئله ستم گری ملی عملاً معنی ندارد، در همه دانشگاهها و مدارس بازبان کردی تدریس میشود. با این وصف آیا فکر میکنید هنوز هم مسئله استقلال موضوعیتی دارد؟ وقت خود هم تبدیل کردستان به یک اردوگاه و هم نفاق ملی و انشقاق عمیق بر اساس ملیت در میان مردم عراق و در طول یک پروسه تاریخی ایجاد شده بود، آیا کماکان این فاکتورها باقی است و آیا زمینه برای اینکه راه حلی را در مقابل کل جامعه عراق به عنوان یک کشور واحد گذاشت و نه جدا شدن کردستان، آماده نشده است؟ آیا نفاق میان طبقه کارگر عراق زیر نام کرد و عرب به جای خود باقی است و این مسئله در شرایط کنونی از گذشته کمتر شده است؟

عثمان حاجی ماریف: من تاکید میکنم که ستم گری ملی وجود ندارد. نه تنها ستم گری ملی در کردستان موضوعیتی ندارد بلکه با به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیستی و بورژوازی کرد و حاکمیت آنها، اکنون خود اینها در مقابل مردم منتسب به ملیتهای دیگر در کردستان و مردمی که مذاهب دیگر دارند، خود این احزاب حقوق آنها را برسمیت نمیشناسند، آزادیهای سیاسی و مدنی را برایشان برسمیت نمیشناسند.

اما و همچنانکه که اشاره کردم، در منطقه، در عراق وجود جنگ احزاب ملیشایی و احزاب قومی با هم و همزمان تبدیل خاورمیانه به جنگ و جدال قدرتهای امپریالیستی و دولتهای همپیمان آنها در منطقه و سردرگمی و بحران همه جانبه در کل این منطقه، کردستان را در موقعیتی قرار داده

است که هیچ آینده روشنی متصور نیست. جنگ و جدال خود احزاب ناسیونالیست کرد که در قدرتند با هم که خود بخشی از عاملین این وضعیتند و این احزاب هیچ تلاشی برای تبدیل کردستان به جامعه ای که مستقر است و ثباتی دارد را نمیکند. برای نمونه اتحادیه میهنی در این اوضاع چشم به انتظار این است که استراتژی مثلاً روسیه و چین و ایران در این منطقه به کجا میرسد و همزمان جریان بارزانی (حزب دمکرات کردستان عراق) چشم به انتظار این است که آینده و موقعیت ترکیه و آمریکا و همپیمانان آنها به کدام سو میروند و به کجا خواهد رسید. همزمان دعوا و کشمکش میان اقلیم کردستان و دولت مرکزی پابرجاست و تا کنون نه مسئله بازرگانی، مسئله قانون، بازار قاچاق نفت همگی بی جواب مانده است. در عین حال جریان بارزانی در تلاش است برای افزایش دامنه نفوذ و منطقه تحت حاکمیت خود و جریان طالبانی به همین صورت و دعوی میان این جریانات خاتمه نمی یابد و دعوی آنها با دولت مرکزی نیز پابرجا است.

ما در همین مدت و برای نمونه دیدیم که در "توس خرماتو" "حزب الشیعه" و "پیشمرگه" چه مصیبتی را برای مردم آنجا ایجاد کردند و حتی در مناطق "سنی" نشین جنگ حزب دمکرات کردستان و دولت مرکزی چه وضعیتی را ایجاد کرد. اینها واقعیت این نیروهای قومی و مذهبی و مسلح است که نه میتوانند عراقی باثبات ایجاد کنند و نه کردستانی آرام و ثبات یافته. البته اگر مردم عراق و کردستان بتوانند متحدانه اینها را از جامعه پاک کنند، این دیگر امری دیگر است و در چنین شرایطی ما هم جوابی دیگر برای جامعه خواهیم داشت. اما در حال حاضر این اوضاع حاکم است. تصور کن در سلیمانی مردم در مقابل اتحادیه میهنی خواهان پرداخت حقوق ماهانه خود هستند، اتحادیه میهنی به آنها میگوید حزب بارزانی پول نمیدهد، یا در منطقه بارزانی به مردم میگویند دولت مرکزی پول و حقوق آنها را نمیدهد. حال تصور کن چه اوضاع و چه بلبشویی برای مردم و برای زندگی آنها ایجاد کرده اند. دولت مستقل به معنای استقرار سیاسی است و اینکه احزاب حاکم کنونی را کنار بزنیم، اینها دولت درست نمیکند و اجازه نمیدهند جامعه مستقر شود، جنگ و جدال دائمی با هم دارند. ما در بیانیه خود در مورد استقلال کردستان اشاره کرده ایم و نوشته ایم که اولین بند آن خاتمه دادن به حاکمیت این نیروهای ملیشایی است. این نیروها عراق را میان خود تقسیم کرده اند، کردستان را میان خود تقسیم کرده اند و مردم و با به میدان آمدن خود باید به این وضع خاتمه دهند و خود دولتی را با دخالت خود مستقر کنند، خود نمایندگان خود را انتخاب کنند.

در ۲۴ سال حاکمیت این احزاب نه حکومت معنی داشته است و نه پارلمان و نه قوانین قضایی را کسی جدی گرفته است. توجه کنید که چند سال است در کردستان پارلمان هست و اما این پارلمان در مقابل مسعود بارزانی هیچ قدرتی نداشته است، در مقابل دفتر سیاسی اتحادیه میهنی هیچ قدرت نداشته است. پارلمان کردستان بی اتوریته ترین ارگانی بود که در کردستان سازمان داده بودند. این واقعیت است که اجازه میدهد پست بازرسی بارزانی در دروازه ورودی شهر اربیل به راحتی مانع ورود رئیس پارلمان به شهر شود. مسئله تنها این نیست که اینها پارلمان را بی اعتبار میکنند، مسئله این است که خود پارلمان هم بی اعتبار است. این تنها بارزانی نیست که چنین میکند، اتحادیه میهنی هم میتواند مانع ورود هر کدام از وزرای بارزانی به شهر سلیمانیه شود.

لذا آنچه در کردستان شاهدش هستیم حاکمیت دو نیرو و تقسیم کردستان میان آنها است که منطقه سبز در دست اتحادیه میهنی و منطقه زرد در دست بارزانی است و این دو نیرو سرنوشت این جامعه را به این صورت که گفتیم تعیین میکنند. سرنوشت کردستان و تعیین تکلیف این اوضاع در دست این دو نیرو است بستگی به وزن هر کدام و نقش و سهم هر یک چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی و.. در سایه اینها قرار گرفته است. تمام مسائل دیگر از ارگانهایی که سازمان میدهد تا دستگاه قضایی

←

ضرورت استقلال کردستان....

و تا قدرت پارلمانی و ... همه کلیشه هایی هستند که با اتکا به آنها ادعا میکنند در توافق با هم حکومت را درست میکنند، چیزی که در ۲۴ سال گذشته نه دیده شد و نه عملی شده است. این واقعیت کردستان است و جز این دو نیرو، نه پارلمان اعتبار دارد و نه هیچ ارگان و قدرت دیگری و نمیتواند هم اعتبار داشته باشد. خصوصاً اکنون که خود اذعان میکنند که حکومت توافقی آنها شکست خورده و به بن بست رسیده است. لذا ممکن است در آینده هم این ۵ حزب که در قدرت هستند بر اساس مسائل منطقه و کل خاورمیانه و نیروهای دخیل اشکال دیگری از حاکمیت را سازمان دهند، اما برگرداندن ثبات به جامعه و سازمان دادن آن به صورتی که زندگی مردم روال نرمالی پیدا کنند از کانال آنها ناممکن است. لذا در مقابل این اوضاع و این احزاب بهترین راه استقرار دولت است، دولتی که نه بر اساس افق ناسیونالیستی و مذهبی درست شده باشد بلکه از طریق رای مستقیم مردم این جامعه انتخاب شده باشد. دولتی که مردم جامعه را نمایندگی کند و مردم با رای خود نمایندگان خود را انتخاب کنند و جامعه کردستان از بحران سیاسی کنونی و جنگ و جدال منطقه و فضایی که به آن تحمیل کرده اند خارج شود و ثباتی به خود ببیند، چیزی که ۲۴ سال است از آن خبری نیست.

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید کمی از بحث استقلال فاصله بگیرم و در مورد نارضایتیهای این دوره سوالی طرح کنم. همه از فراوانی پول در کردستان حرف میزنند. بحث از سر بلند کردن ساختمانی مجلل و رستورانهای شیک در کردستان است که حتی در اروپا کم نظیر است. شخص جلال طالبانی بحث از وجود چندین میلیارد و صدها میلیونر به دلار میکند. بحث از رشد سرمایه در این جامعه و اینکه سیمای کردستان کلا عوض شده است. همه میگویند پول و امکانات در این جامعه ریخته شده و عده ای به پول و امکانات فراوانی رسیده اند. با این وصف شاهد عدم پرداخت دستمزد کارگر و حقوق معلم و پرستار و کارمندان در چند ماه گذشته هستیم. حتی حقوق نیروهای مسلح آنها(پیشمرگ) پرداخت نمیشود. در همین اثنا به نقل از بارزانی میگویند، ایشان گفته است اگر تکلیف رئیس حکومت اقلیم حل شود و ایشان سر کار بماند همه اینها را حل میکند و حقوق و دستمزدها هم پرداخت خواهد شد. با این وصف در جواب به توده مردم ناراضی که در همین مدت دست به اعتراض زدند، میگویند پول نیست! دولت مرکزی پول نمیدهد. همزمان دولت مرکزی هم ادعا دارد که حکومت اقلیم مستقلاً نفت میفروشد و کل درآمد آن و بقیه امکانات این جامعه را در اختیار دارد. خلاصه جواب شما به این مسائل و واقعیت مسئله در این زمینه ها با این همه تبلیغات و ادعاهای طرفین کدام است؟

عثمان حاجی مارف: علاوه بر نکاتی که شما گفتی، کلا در ابتدا نوعی رشد اقتصادی مشاهد میشود. بودجه ای که از دولت مرکزی میآید و صادرات قاچاق نفت به خارج کشور و سرمایه گذاری کشورهای مثل ایران و ترکیه در عرصه هایی باعث چنین وضعی در ده ساله اول عمر دولت اقلیم شده بود. اما این به معنای راه افتادن جامعه و سرمایه گذاری و تولید وسیع نبود. مثلاً اینکه سرمایه گذاری بزرگی در این جامعه بشود و اینکه سرمایه احساس کند کردستان برای سرمایه گذاری امن است، چنین نشده است. معلوم بود که کردستان در مناقشات احزاب مسلح و اوضاعی که حاکم است و نبود دولتی ثبات یافته سرمایه داری، قابل انتظار نبود مثلاً سرمایه گذاری های غربی اینجا سرمایه گذاری کنند. بیشتر بازرگانی و فروش نفت خام و قاچاق آن در جریان بود. ساختمان سازی و رشد آن در کردستان بیشتر به سیاست غرب و پولی که به منطقه ریخته بود و اهدافی که از نظر سیاسی در کل عراق دنبال میکردند بستگی داشت. توجه داشته باشید که هم اکنون حتی جریانی مثل داعش با نفت بازرگانی میکند و راه برایش پیدا میکنند که چگونه نفت خود را بفروشد. خود حزب دمکرات کردستان علاوه بر

گرفتن مالیات در مرزها از بازرگانان و ... به کمک شرکتهای خارجی تلاش میکرد در کردستان نفت استخراج کند. کلا کار قاچاق و بازرگانی را به کمک دولتهای ترکیه و حتی ایران پیش برده اند. توجه کنید که دو نیروی اصلی حاکم جریان طالبانی و بارزانی هر کدام منافع خود را به یکی از دولتهای ایران و ترکیه گره زده اند و این دو کشور نقش دارند و کشمکش آنها به کردستان عراق هم کشیده شده است. این احزاب نتوانسته اند جامعه کردستان را از گزند کشمکش ترکیه و ایران رها کنند. اکنون که بحران در کل خاورمیانه به این وسعت هست و داعش عروج کرده است و عراق چنین شده است اصلاً شرایط مناسبی برای سرمایه گذاری و ... باقی نمانده است. بعلاوه دو حزب بارزانی و طالبانی همه چیز را در انحصار خود در آورده اند.

اکنون و با ورود روسیه به منطقه و دخالت جدی آنها کلا اوضاع منطقه و عراق و کردستان را هم عوض کرده است و هم پیچیده تر و توافقات احزاب حاکم هم به هر درجه ای هم اگر وجود داشته است عملاً تحت تاثیر این اوضاع به هم ریخته است. قبلاً اگر ترکیه متحد بارزانی بود و غرب در منطقه بود، اکنون اتحادیه میهنی هم علاوه بر ایران روسیه را با دخالت این دوره در کنار خود میبیند. خلاصه این وضع باعث شده که خود این نیروها توافقات کم گذشته شان هم به هم بخورد، شرایطی آماده نیست که سرمایه گذاری بشود و دولتی مسئول و مستقر شده وجود ندارد، برنامه های توافق شده گذشته آنها و پروژه هایی که داشتند هم عملاً منحل شده و سرمایه گزاریهای کوچکی که ایران و یا ترکیه داشته است هم دیگر عقب نشسته اند و دامنه آنها هم کم شده است.

تعدادی از کمپانیها هم زیان برده اند و بیکاری وسیعی ایجاد شده است. بحث من عدم وجود پول نیست، پول عظیمی را خود آنها دارند و زخیر کرده و در انحصار خود درآورده اند و اگر بخواهند میتوانند حقوق و دستمزدهای مردم را بدهند، من بحثم پرداخت حقوق و رسیدگی به خواست مردم نیست و اینرا میتوانیم جداگانه در موردش صحبت کنیم. بارزانی و اتحادیه میهنی پول و امکانات زیادی در دست دارند، اما این پول و امکانات را در خدمت حفظ موقعیت خود، حفظ حاکمیت خود صرف میکنند. اما کل اوضاع منطقه و شرایطی که در خاورمیانه ایجاد شده است، داعش و میانداری آن و دخالتیهای دولتهای بزرگ جهان و منطقه، همپیمان بودن بارزانی با بلوک آمریکا، ترکیه و همپیمانی عراق با ایران و تحلیلی میهنی با ایران و روسیه، چنان کل توازن منطقه و عراق و کردستان را به هم زده است که انتظار سرمایه گذاری در عراق را ناممکن کرده است. مثلاً این است که اهداف و استراتژی دولتهای آمریکا و روسیه و ایران و ترکیه و ... که بارزانی و اتحادیه میهنی هر کدام مدافع منافع یکی از قطبها هستند تعیین میکند اوضاع کردستان به کدام سو برود. خواهید دید که این دو حزب نه میتوانند با هم توافق کنند، نه میتوانند حکومت مشترک داشته باشند و هم این بستگی به توازن قوای میان آمریکا و روسیه و دولتهای منطقه و اینها تعیین کننده است.

خالد حاج محمدی: زمانی که داعش عروج کرد و به عراق حمله کرد و بخشی از عراق را تسخیر و دولت مرکزی و ارتش آن عقب نشست، بخش زیادی از احزاب و شخصیتهای جنبش ناسیونالیست کرد در منطقه فکر میکردند این اوضاع فرصتی است برای "کرد" و دولت اقلیم کردستان. هم ناسیونالیستهای چپ و هم ناسیونالیستهای راست کرد از فرصت صحبت میکردند. بعضی و از جمله خود مسعود بارزانی بحث استقلال کردستان را جدی یا تاکتیکی و به عنوان تهدید دولت مرکزی، اما این را طرح میکرد. حتی ناسیونالیستهای چپ میگفتند این فرصتی است برای "کردها" که رابطه برابر تری با دولت مرکزی برقرار کنند. اما حزب شما میگفت نه شرایط مناسب اعلام استقلال است و نه زمینه آن فراهم است و خلاصه با اعلام استقلال در آن شرایط مخالفت کردید. سوال این است چرا؟ چرا امروز بحث استقلال میکنید و در آن شرایط مخالف دیگران بر سر استقلال کردستان بودید؟

عثمان حاجی مارف: آن زمان که داعش به موصل و انبار و کلا عراق حمله کرد و حتی کردستان هم در رابطه با داعش به خطر افتاد و مردم وسیعی دچار آوارگی و کشتار و مصیبتی بزرگ شدند کلا اوضاع تغییر کرد و معادلات سیاسی تغییر کردند و کلا عراق و کردستان وارد دوره ای جدید شدند. اما در مقابل این وضع ما برنامه خود را برای کردستان و مسئله استقلال کردستان را از برنامه خارج نکردیم. اما اینکه بگوئیم اکنون فرصت است و اکنون باید استقلال اعلام کرد که مسعود بارزانی اولین کسی بود اینرا اعلام کرد، ما توافقی با آن نداشتیم. مسئله این بود که کل مردم عراق با دشمنی وحشی و درنده ای اصلی روبرو شدند که دیگر مسئله این بود که این دشمن درنده را چگونه میتوان عقب زد. مسئله این بود که پاک کردن داعش و نجات مردم منطقه به اصل مسئله تبدیل شده بود که حتی اگر آمریکا میخواست داعش را پاک کند ما مشکلی با آن نداشتیم که البته نه آمریکا و نه روسیه این قصد را نداشتند، اما اگر حتی آنها چنین کاری میکردند از نظر ما منفی نبود. کلا مسئله این است که در دل یک تراژدی بزرگ انسانی که داعش بوجود آورده بود، علیرغم اینکه استقلال کردستان جزو برنامه حزب ما است، اما در چنین اوضاع نابجا و نامناسب و حتی غیر انسانی بود و ما حاضر نبودم آنرا در این اوضاع نابسامان به شعار و پرچم خود تبدیل کنیم و با این توافق نداشتیم، هر چند خود بحث ما برای استقلال و به عنوان راه حلی که صحبت کردم سر جای خود باقی بود. کل عراق با دشمنی مشترک و درنده قرار روبرو بود و در این شرایط نمیتوانستیم خود را از بقیه مردم عراق جدا کنیم و جنگ با داعش نکنیم. هدف بارزانی از

استقلال در آن شرایط معامله و بازرگانی با دولت مرکزی و کسب امتیاز بود. اما چپهایی که پرچم استقلال را در آن اوضاع بلند کردند اشتباهی سیاسی و نادقتی بود که دچارش شدند. آنچه در مقابل داعش مطرح بود سازمان دادن مقاومت توده ای در عراق و کردستان در یک صف برای مقابله با داعش در آن مناطق و شهرهای که داعش اشغال کرده بود یا در مرزهایی که جنگ شروع شده بود. لذا مسئله اصلی دفاع از زندگی مردم و آوارگان در مقابل خطر داعش بود نه بلند کردن پرچم دولت مستقل کرد. اگر یادتان باشد در آن وقت و زمان مسعود بارزانی جنگ علیه داعش را فراخوان نداد و میتوانم بگویم که بارزانی نقش داشت در ایجاد وقایعی که بدست داعش و در مناطقی که داعش اشغال کرد، از جمله ماجرای اشغال شنگال و تراژدی انسانی که داعش علیه مردم منتصب به یزدی در آن شهر و منطقه مرتکب شد.

اکنون اوضاع متفاوت است، حکومت اقلیم اکنون پوچ شده، دولتی توافق شده وجود ندارد و این بارزانی است که خود را حاکم کرده و حکم میراند. امروز باید جواب امروز را داد و باید دولتی را مستقر کرد که جواب ما استقلال است.

خالد حاج محمدی: در مورد استقلال در سخنانات به تفصیل اشاره کردید. شما در بیانیه خود مفادی را در چندین بند به عنوان اقدامات و نوع حاکمیتی که به قول خودتان باید غیر مذهبی و غیر قومی باشد را اشاره کرده اید، از جمله یکی از آنها خلع سلاح همه نیروهای مسلح کنونی است. سوال این است که حزب کمونیست کارگری کردستان چه پروژه ای برای جواب عملی به استقلال کردستان و حاکمیتی سکولار و اقدامات عملی شما در این جهت چیست؟

عثمان حاجی مارف: اولین کار ما توده ای کردن و تبدیل خواست استقلال به خواست و مطالبه توده مردم و خصوصاً زحمتکشان کردستان است. این قدم اول است. باید توازن قوا را عوض کنیم، باید مردم و خصوصاً زحمتکشان را به میدان آوریم. همچنانکه مردم زحمتکش در شهرهای عراق با اعتراضات وسیع خود دولت مرکزی را به عقب نشینی وادار کردند و مجبورش کردن حقوق آنها را پرداخت کند، در کردستان نیز باید قدرت و اتحاد مردم را در مقابل احزاب ناسیونالیست تقویت کرد و توازن را به نفع مردم عوض کرد. برای این بیانیه باید کار کرد، باید برایش نیرو جمع کرد ،

باید نیروهایی که خواهان استقلال هستند را به کل برای تحقق آن دعوتشان کنیم. شخصیتهای چپ، سکولار و هر کسی که حاضر به اقدامی باشد را باید دور ببانیه و مفاد آن جمع کرد. باید نیرو بسیج کرد و خلاصه اینها اقدامات فوری است که باید در این زمینه انجام دهیم.

خالد حاج محمدی: با همه فاکتورهایی که برشمردی، حمله آمریکا که از قدیم در منطقه است، بحران سوریه، وجود داعش، دولت اقلیم و اتحاد هر کدام از نیروهای تشکیل دهند با کشورهای ایران و ترکیه، حضور ایران در عراق، چقدر این پروژه قابل اجرا است؟ خودت به بیان پروژه خوشبین هستی؟

عثمان حاجی مارف: هر جا مردم به میدان بیایند و توازن را عوض کنند همه چیز ممکن است. مردم در ایران به میدان آمدند و مستقل از اینکه سرانجام انقلاب آنها به کجا کشیده شد توانستند حکومت شه را ساقط کردند. در مصر حسنی مبارک را کنار گذاشتند. در همین عراق مردم به میدان آمدند و دولت را مجبور کردند حقوق های آنها را پرداخت کنند. میدانم که جامعه نابرابر است و توازن قوا به زیان مردم است. توجه کن در همین کردستان و با همه فاکتورهای فوق معلمان و کارمندان و ... به میدان آمدند و حاکمیت را مجبور به پرداخت حقوق هایشان کردند. اینکه حقوق آنها پرداخت کردند به دلیل فشار مردم بود نه به میل خودشان. معلوم است اعتراضات مردم افت و خیزهای خود را دارد و امروز ممکن است عقب بشیند و فردا عروج کند و اما اراده کنند میتوانند توازن را عوض کنند.

من خوشبین هستم که نه تنها دولت غیر قومی و غیر مذهبی بلکه زمینه برای به میدان آمدن آنها برای بهبود واقعی زندگی، برای عدالت و برابری و برای سوسیالیسم موجود است. من فکر میکنم امروز در همه دنیا زمینه برای اعتراض به بی حقوقی و به فقر و نابرابری و برای جامعه ای سوسیالیستی موجود است.

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید سوالی را در این زمینه طرح کنم. حزب کمونیست کارگری کردستان انقلاب سوسیالیستی جزو استراتژی آن هست و کمونیستها برای جامعه ای سوسیالیستی مبارزه میکنند. استقلال و حکومت غیر قومی و غیر مذهبی حتی اگر مستقر شود هنوز در جامعه ای بورژوایی با همه مختصات خودش بسر میبریم. چنین حکومتی به رابطه ای با استراتژی شما یعنی استقرار سوسیالیسم دارد، راه نجات کارگر انقلاب سوسیالیستی است و استقلال کردستان به شیوه ای که شما میگوئید چه کمکی به اتحاد کارگری میکند ، چه کمکی به طبقه کارگر برای سوسیالیسمش میکند؟

عثمان حاجی مارف: اگر توجه کنید زمینه همه جنگ و نابرابری و ستمگری که موجود است برای نگهداشتن رابطه نابرابر میان انسانها است. از جنگهای جهانی تا ارتش و پلیس و .. برای حفظ نابرابری است. نگاه کنید که آنها برای تامین این امر چه هزینه های هنگفتی مصرف میکنند، جنگ میکنند، نیروهایشان با هم جنگ میکنند و حتی با هم جنگ میکنند و تلاش میکنند همه امکانات خود را صرف میکنند که اعتراضات و انقلابات صورت نگیرد و نگذارند به انقلاب سوسیالیستی کشیده شود و جامعه سرمایه داری را حفظ کنند. از نظر من این کار که بورژوازی میکند مشکل جدی و سخت و سنگین است و اما میکند. اما به نظرم در مقابل آن انقلاب و به میدان آمدن کارگر و مردم زحمتکش همیشه موجود است و کم اعتراض نمیشود. فکر میکنم استقلال کردستان و استقرار دولتی غیر قومی و غیر مذهبی فضا و امکانی میدهد که شرایط برای طبقه کارگر جهت انقلاب کارگری را هموارتر میکند. قدمی است به اینکه مردم از جنگ قومی و مذهبی و ستم بر آنها آزاد شوند. توجه کن در همین کردستان "کردها" با هم جنگ میکنند، مذهبی ها با هم جنگ میکنند. اما باید مردم را از این فضای جنگی و قومی و تخاصمات مختلف رها کرد تا زمینه را برایش

حاکمیت بورژوا – ناسیونالیست کرد، بی مایه و پوچ شده

راه حل ایجاد دولت مستقل است!

پس از ۲۴ سال حاکمیت بورژوا – ناسیونالیست کرد و سوق دادن جامعه کردستان به دهها گرداب و فاجعه و چندین سناریوی تلخ و بن بستهای پشت سرهم، سرتاپای این حاکمیت غرق در بحران است و باین بست روبرو شده است. ابتدایی ترین پایه ها و معیارهای دموکراسی پارلمانی ای که مایه افتخارشان بود، زیر پا نهاده شد. رئیس پارلمان اخراج شده و این به اصطلاح عالیترین مرجع قانونی کردستان لکل انداخته شد. صندلی ریاست اقلیم حتی بر خلاف قوانین و معیارهای مصوبه خود آنها از جانب خانواده بارزانی قرق شده است. بیرون راندن وزرای حکومت چند حزبی اشان، آخرین پرده به سخره گرفتن تمامی آن قوانین دموکراسی پوچی بود که به پوششی برای حاکمیت ملیشویی احزاب ناسیونالیست تبدیل شده بود. اکنون دیگر این حاکمیت ملیشویی نه تنها هیچ پاسخی به بحرانهای انباشته شده و مشکلاتی که یقه مردم کردستان را گرفته است، ندارد، بلکه حتی هیچ افقی هم برای خارج کردن حکومت خود از بن بست در پیش رو ندارند.

پس از این رویدادها دیگر هیچ شکی باقی نمانده است که ادعای سیستم پارلمانی و دست به دست کردن قدرت از طریق پارلمان و سازمان دادن ارگانهای حاکمیت، چیزی بیش از اشاعه خوشباوری و تلاشی فریبکارانه برای آرایش چهره کریه حاکمیت ملیشویی احزاب ناسیونالیست کرد، نبوده است. اکنون "جنبش تغییر" (گوران) و دو حزب اسلام سیاسی، که در بوق و کرنا کردن بهبود وضعیت را ابزری برای شریک شدن در قدرت و ثروت غارت شده جامعه کرده بودند، باج خوشباور کردن توده ها به حاکمیت ملیشویی و مشروعیت خریدن برای حاکمیت پارتهی (ح. د کردستان عراق) و خانواده بارزانی را می دهند. از طرف دیگر شکست و بن بست حکومت و پارلمان و بی افقی احزاب تشکیل دهنده حکومت برای پیدا نمودن راه حلی برای خروج از بحران، مشکلات و درگیریهای موجود میان آنها را عمیق تر کرده و همراه با اختلاف و اصطکاک و بی افقی میان آنها، جامعه را نیز به سوی بی افقی و استیصال و سرگردانی و نامیدی سوق داده اند. این اوضاع به تهدیدی برای زندگی روزمره مردم و تارک کردن آینده سیاسی و اجتماعی آنها شده است.

اینها نه تنها زندگی و معیشت مردم و رفاه و آسایش و آینده آنها را به کشمکش و توافق میان خود گره زده اند، بلکه همزمان برای همان هدف، سرنوشت سیاسی کردستان را در چهارچوب فدرالیسمی قومی و ارتجاعی و شکست خورده، به حکومت قومی- اسلامی عراق، که در جنگهای فرقه ای و نزاعهای قومی غرق است، گره زده اند. بدین طریق کردستان را به گرداب سیاسی نزاع و کشمکش قومی منطقه ای و منافع دول منطقه و امپریالیست ها کشانده اند چیزی که افقی نامعلوم و تاریک را در برابر این جامعه قرار می دهد.

حزب کمونیست کارگری کردستان در چند سال گذشته همیشه بر این واقعیت اصرار کرده است که معضل کردستان، گرفتار بودن آن در گرداب سیاسی بزرگی است. دلایل این وضعیت یکی حاکمیت ملیشویی تحمیلی احزاب ناسیونالیست بر زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و دوم وصل کردن حکومت فدرالی کردستان به حاکمیت قومی – اسلامی در مرکز، است. بدون بیرون کشیدن کردستان از این گرداب و بدون کنار زدن این دو معضل، هر نوع تبلیغ و پروپاگاندا جهت بهتر نمودن و تغییر اوضاع، پوچ است و هیچ بهبود جدی ای در زندگی مادی و معنوی مردم کردستان امکانپذیر نخواهد بود.

حزب کمونیست کارگری کردستان، از زاویه منافع کارگران و مردم ستمدیده و آزادیخواه کردستان، در دل این بن بست و وضعیت بحرانی که جامعه را غرق در آشفتگی و استیصال کرده است، بار دیگر بر اینکه راه چاره فوری و موثر برای خروج از این وضعیت ایجاد دولتی مستقل و آزاد و سکولار و غیرقومی در کردستان است، تاکید میکند. بدون پایان دادن به این مشکل اصلی جامعه کردستان، زنجیره بیحقوقی های مردم، از جمله عدم پرداخت حقوقهای ماهانه، نبود خدمات عمومی، نقض حقوق و سرکوبهای سیاسی، تبلیغات این احزاب برای فرار از مسئولیت در برابر مردم و پاس دادن گناه به یکدیگر و به حکومت مرکزی، مانند سیکل بی پایانی ادامه خواهد داشت. سرچشمه و دلیل نبود حقوقهای ماهانه و خدمات و تمام بی حقوقی های مردم، فساد و غارت و حیف و میل ثروت در کردستان، حاکمیت ملیشویی بورژوازی کرد و وصل نگاه داشتن بزور و به شیوه فدرالیستی سرنوشت سیاسی کردستان به حاکمیت قومی – اسلامی و ارتجاعی عراق است. به همین دلیل مبارزه برای بدست آوردن خواستهای رفاهی و اجتماعی، مستقل از مبارزه برای پایان دادن به وضعیت سیاسی کنونی و ایجاد یک دولت مستقل، نتیجه چندان بدست نخواهد داد.

حزب کمونیست کارگری کردستان مردم را فرامیخواند که در کنار مبارزه برای بازپس گیری حقوق ابتدایی خود از حاکمیت ملیشویی و وسیع کردن و سازماندهی اعتراضات و سراسری کردن آن، همزمان خواست ایجاد دولت مستقل را با برپا کردن تظاهرات و فعالیت سیاسی توده ای دهها هزار نفری در داخل و خارج کردستان، تبدیل به حلقه کامل کننده نارضایتی های کنونی کنند. لازم است صدایی دیگر و نیرویی دیگر به میدان مبارزه و به صحنه معادلات سیاسی کردستان و منطقه پا بگذارد. این نیرو، نیروی توده ای مردم کردستان است که در صفی مستقل از صفوف بورژوا- ناسیونالیست های کرد، برای خواست ایجاد دولت مستقل باید به میدان بیاید.

دولتی که اولین قرارهایش عبارتند از:

۱- محروم کردن احزاب از داشتن نیروی مسلح و ممنوع کردن فعالیت مسلحانه احزاب. به جای آن سازمان دادن نیروی مسلح توده ای تحت فرمان حکومت منتخب مردم.

۲- برقرار کردن آزادی های سیاسی، آزادی بیان و ابراز عقیده، آزادی تشکل، تظاهرات و اعتصاب

۳- برابری زن و مرد در زمینه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه

۴- جدائی دین از دولت و از آموزش و پرورش و ممنوع شدن نماد های مذهبی در اماکن عمومی

۵- تعیین حداقل دستمزد بطوری که یک زندگی شایسته را بر اساس استانداردهای امروز برای شهروندان تأمین کند.

۶- تأمین مسکن مناسب برای تمامی شهروندان فاقد مسکن، بطوری که بیشتر از ۲۰ درصد از حقوق ماهانه کارگر و کارمندان نباشد.

۷- تأمین کار مناسب برای بیکاران، بخصوص جوانان و یا پرداخت بیمه بیکاری مکفی به افراد بیکار

۸- مصادره و ضبط اموال تمام کسانی که از طریق دزدی و غارت اموال عمومی برای خود ثروت اندوزی کرده اند و تحویل رشوه خواران به دادگاه و بازگشت ثروتی که از این راه اندوخته شده به خزانه دولت و استفاده از آن برای تأمین معاش مردم و بیمه بیکاری و خدمات شهری و بهداشتی و اجتماعی جهت بهبود زندگی شهروندان کردستان.

۹- کنترل استخراج نفت و فراورده های نفتی از جانب دولت و تأمین شفافیت دارایی و درآمد و پیروی از سیاست بودجه، بطوری که در خدمت شهروندان کردستان باشد و همچنین تأمین کنترل توده ای بر منابع ثروت در کردستان.

حزب کمونیست کارگری کردستان

سوم نوامبر ۲۰۱۵

ترجمه از کردی

فرزاد نزاری

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

شعبه بازی بورژوازی

آسو فتوحی



ظاهرا بساط انتخابات مجلس نیاز به بازارگرایی زیادی دارد و امسال تمرکز معتدلیون بطور جدی روی بسیج زنان است. حالا که حنای دولت "تدبیر و اعتدال" در حل معضلات اقتصادی رنگی ندارد و به گفته خودشان بخش اعظم جامعه هنوز زیر خط فقر زندگی میکند و تا چند سال دیگر از "گشایش اقتصادی" خبری نیست. حالا که پوچی "گشایش سیاسی" زیر سایه دولت "تدبیر و اعتدال" با آمار اعدامها بیشتر از گذشته عیان شده و سرکوب مخالفین سیاسی و کارگر و انسان معترض در آن جامعه کمالان به قوت خود باقی است. قرار است امروز مسئله بیحقوقی علیه زن را "حل کنند" و با همین وقاحت پرچم دفاع از حق زن را بدست بگیرند تا بلکه در انتخابات مجلس مردم را پای صندوق رای بکشند.

اینبار چهره شاخص شان، هاشمی رفسنجانی "سردار سازندگی"، مقام شامخ شوالیه مدافع حق زن را کسب کرده است. هاشمی رفسنجانی در پیامی به "همایش زنان در تاریخ مجالس ایران" عنوان کرده که "زن ایرانی از حصار تندروی ها رسته است". این افاضات رفسنجانی را نباید به حساب "حمایت یک آخوند" گذاشت. برعکس رفسنجانی همیشه بعنوان یکی از نمایندگان ناب بورژوازی در ایران، بعنوان یکی از سیاستمدارهای مرتجع اما آگاه به منافع بورژوازی و هم طبقه ای هایش در ایران در صحنه سیاست ظاهر شده است. رفسنجانی بورژوازی وفادار به نظام است که به خوبی میداند در تقابل و دعوا یا در دفاع و جبهه گیری کجا و چگونه ظاهر شود. خط قرمزها را نمی شکند و منفعت طبقاتی و مصلحت نظام اش را زیرکانه پاسداری میکند.

هاشمی از تلاش اش برای حضور زنان در انتخابات قرض می گیرد و مستقیم آن را به موقعیت مناسب و برجسته امروز زنان در جامعه ایران معنی میکند. او معتقد است که "به خاطر کارهای زیربنایی تحصیلی و در سایه انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی است که زنان ایران جایگاه خود را باز یافته اند" و وضعیت زنان را خوب و مسرت بخش میداند. او با متوسل شدن به تاریخ و روایت و نقل قول، مدعی "برابری زن و مرد" می شود. باوری که او می خواهد به خورد جامعه دهد این است که مطالبه اصلی زنان در جامعه امروز، حضور در مصادر قانونگذاری است.

حتی اگر برای لحظاتی وارد زمین بازی هاشمی که سرشار از نیرنگ و تناقض و مردم فریبی است، شویم، اولین سوال این است که از موقعیت و جایگاه کدام زنان و زنان کدام طبقه در ایران حرف میزنید؟ آیا مجلسی شدن و کسب مصادر قانونگذاری بیان تمام خواسته میلیونها زن در ایران است؟ از نظر زنانی که برای برابری و رهایی از قوانین سوپر ارتجاعی شما مبارزه میکنند کسب کرسی در مجلس حلال بیحقوقی زنان در جامعه ایران و رفع تبعیض جنسی علیه آنان است؟ شوخی میفرمائید! مستقل از اینکه ورود به مجالس جمهوری اسلامی گزینش و فیلترهای ویژه خود را دارد و آن هم خود نمایش و مضحکه ای است، اما حتی اگر زنان به مجالس و مصادر قانون گذاری وارد شوند آیا مثلاً می توانند قانونی بگذارند و خواهان برابری حقوقی زن مرد شوند، "این را به عنوان مثال و یک فرض در نظر می گیریم" آیا دستگاه و حکومت بورژوازی هاشمی آن را می پذیرد؟ چهار ستون اسلام هاشمی زیر سوال نمی رود و به لرزه نمی افتد؟

و عده کدام جایگاه مجلسی و پارلمانی را میدهد؟ کافی است نگاهی به لیست بلند بالای دولت مردان عالی نصب و کلیدی بیندازید چرا حتی یک زن هم در بین اسامی که عهده دار مناصب اصلی و کلیدی هستند وجود ندارد؟ حتی در مناصب دیگر مثل

قضاوت! همه می دانید که تقریباً ۶۰۰ زن قاضی در ایران وجود دارد که هاشمی احتمالاً یادش رفت آن را هم به حساب دستاوردهای جمهوری اسلامی بگذارد اما جالب و خواندی است بروید و پست های و مقام های قضاوت این زنان را در مقایسه با مردان ببینید.

البته رفسنجانی فراموش میکند از سنگسار و اسید پاشی و قتل ناموسی و قتل دولتی و اعدام و کشتل و تجاوز به حرمت و شئون انسانی زنان، از حجاب اجباری و آپارتاید جنسی بعنوان دستاورد انقلاب اسلامی نام ببرد.

هاشمی مناسبات گند زنان بورژوا و تکنوکراتهای ایرانی را به عنوان پنجره تمام نمای زنان ایران مجسم میکند، چه شاهکاری عجیب! مگر میتوان خواست و سهم دختران و زنانی که تشنه برابری اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اند، زنانی که بدلیل عدم رعایت حجاب اجباری، که دست بر قضا مورد تائید هاشمی بوده و هست، زنانی که بدلیل عدم رعایت قوانین اسلامی و مصوب مرتجعینی چون رفسنجانی اسید پاشی شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند یا زنانی که از فرط بیکاری و بی پناهی به تن فروشی رضایت داده اند را مثلاً با دنیا و مطالبه فائزه رفسنجانی ها و لشکر زنان تکنوکراتی که برای خزنیلات رفسنجانی غش کرده اند، یکی دانست؟ حتی اگر دروازه مجلس شان به روی صدها زن امثال فائزه و زهرا رهنورد و باز شود تازه می رسیم به صفر مطلق، یعنی همان زمین بازی طراحی شده آقای هاشمی. هدف او در این خواست مشارکتی هرچه باشد ربطی به حق، جایگاه و برابری زن ندارد.

می خواهند زنان در چه امری مشارکت کنند؟ در بی حقوق کردن خودشان با جمهوری اسلامی مشترک شوند و در حفظ نظام مشارکت کنند؟ یکی باید به آقا هشدار دهد که با قول کرسی مجلس و لقب ایرانی دادن، نه میتوانید مطالبات واقعی زنان را خفه کنید و نه می توانید معضل دائمی و تنفص جمهوری اسلامی با حق زن را وارونه کنید.

حکومتی که برای تحقیر مجرم، لباس زنانه به تن مرد می کند و دوره می گرداند، در اسلامی که زن را صاحب عقل سلیم نمی داند، در حکومتی که زن قانوناً و رسماً نصف مرد محسوب میشود و در سیستم قضایی آن شهادت دو زن برابر یک مرد است، در قوانین ارتجاعی که یک مرد می تواند دو یا چند همسر همزمان داشته باشد، در دنیایی که تجاوز جنسی را به دختر بچه ها از سن ۹ سالگی قانونمند کرده، قوانینی که حرمت و کرامت زن پایمال شده و برده و بنده مرد شمرده میشود و کشتن زن (برده) را از جانب مرد (صاحبش) حلال و قانونمند کرده، حکومتی که زن بدون اجازه شوهر یا "ولی دم" حق سفر ندارد، آشتی سران چنین حکومتی با حق و حرمت زن شوخی تلخی بیش نیست.

در نظام سرمایه داری که قوانین و ایدئولوژی و اخلاقیات و فرهنگ ارتجاعی زن ستیز را در عقب مانده ترین و قرون وسطایی ترین شکل آن هر روز با رسانه و ارگان و سازمان و نهادهای دولتی و حکومتی تولید و باز تولید می کنند و آن را به خورد جامعه میدهد، از شکستن کدام حصار ها سخن می گویند؟ اولین و مهمترین حصار در این جامعه باید شکسته شود قوانین و ایدئولوژی و اخلاقیات و فرهنگ بورژوازی، قوانین اسلامی و حکمیتی است که نماینده این حصار ها است، حصاری که آقا را هم شامل میشود!

از رفسنجانی و شرکا باید پرسید چرا از مشارک وسیع زنان در عرصه تن فروشی حرفی نمی زنند؟

گوشه ای از آن بهشت بعد از تحریم ها که وعده می دادند به داد این انسانهای شریف نمی تواند برسد که مجبور نباشند از فرط فقر و فشار اقتصادی و برای سیر کردن شکم خود و فرزندان شان ناچار به تن فروشی شوند؟ اینها که "مادران پر افتخار میهن عزیز اسلامی" هستند! گوشه ای ناچیز از این "گشایش اقتصادی" و از سودهای کلان میلیارد تومانی نمی توانست سهم بیمه بیکاری زنان گردد؟ نه اینها نه مشغله رفسنجانی است و نه مشغله فمینیستهای تکنوکراتی که امروز آتش بیاران معرکه انتخاباتی او شده اند. اتفاقاً کمپین انتخاباتی دولت اعتدال و هواردان بیرون حکومتی شان در جواب و برای خفه کردن همین مشغله ها و معضلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان در ایران است.

کمپین انتخاباتی دولت اعتدال و هاشمی و حنای او در بازار هم طبقه ای هایش اگر رنگی داشته باشد اما برای طبقه کارگر و زنان مورد ستم و تبعیض در ایران رنگی ندارد. بازار مدافعین دروغین حق زن که مطالبه عقب زدن چارکشان و مشارکتشان در قدرت را به جای برابری و حق زن جای میزدند کساد است. آقا دیر فمینیست شده!

اینها هر زمان به نیرویی برای حضور پای صندوق رای نیاز دارند یاد "دختران ناب و پاکدامن و سلحشور علم و دانش"، یاد "مادران دلسوز و مهربان و زنان خانه دار و وفادار" می افتند. اما زمانیکه پای رفع تبعیض و اعتراض برای برابری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی پیش بیاید، تحقیر و تحمیق و حمله شروع می شود که دختران دانشجو ایمان شان سست شده، غرب زده اند و یا زنان بی سرپرست و بی صاحب و.... خطاب شان می کنند.

زنان حقوق مساوی در برابر کار یکسان می خواهند، امنیت شغلی و بیمه بیکاری می خواهند، حق فراغت و تفریح و آسایش می خواهند، بازگرداندن اختیار و حرمت انسانی می خواهند، امنیت جانی و حق حیات و مصونیت جسمی و روحی و اجتماعی در برابر اوباش دست پرورده دولت اسلامی می خواهند، امکان شغلی برابر در جامعه می خواهند. زنان حق استقلال فردی و معاشرت آزاد می خواهند، رفع تبعیض جنسی و برابری در همه عرصه های زندگی مسئله و درد میلیونها زن در ایران است.

فرمایشات هاشمی از سر درک معضل زنان در ایران و زبانم لال در دفاع از برابری و حق زن نیست، خیر ایشان در راس "کمپ پیروز" جمهوری اسلامی، جناح اعتدال، به صحنه آمده تا بازار کساد انتخابات شان را گرم کنند، تلاش میکند برای حفظ نظام سرمایه و آرایش طبقاتی جدیدشان جنبش دفاع از حق زن را سیاهی لشکر خود کنند. تلاش همگی شان در ترسیم منفعت مشترک زن و کارگر و مردم معترض به فقر و بیحقوقی و استثمار با کمپ بورژوازی ایران بخشی از آمادگی شان برای تقسیم قدرت و بازار گرمی انتخاباتی است.

جمهوری اسلامی و هاشمی هایش برای دوره ای توانستند با توسل به منطق سرمایه بخشی از جمعه را با این توهم که آزادی و رفاه برای مردم از کانال جمهوری اسلامی و دولت اعتدال و "پیروزی های" اتمی اش میگردد، تلاش کردند مردم را قانع کنند که تنها شرط رفاه فقط کمی تحمل و بردباری چندین ساله همه "ملت و امت اسلام" جامعه است! تلاش کردند روی این واقعیت سرپوش بگذارند که سهم "امت مسلمان" یکسان نیست. تلاش کردند اینکه گویا منفعت انسانها طبقاتی نیست را به داده مردم محروم تبدیل کنند. تلاشی که امروز شکست آن را میبینند. دشمنی و ضدیت جمهوری اسلامی با زندگی، آسایش، رفاه و آزادی اکثریت مردم امروز عیان تر از همیشه است. برخلاف تلاش برای متوهم کردن جامعه امروز اینکه با حاکمیت بورژوازی برای زحمتکشان و زنان و کودکان طبقه کارگر خبری از آسایش و رفاه و آزادی و در کار نبوده و نیست، داده اکثریت جامعه است. پز دفاع از حق زن و حرفهای بیمایه رفسنجانی فقط میتواند زنان تکنوکرات مجلسی را راضی کند.

تشخیص پتانسیل عظیم فضای اعتراضی کارگر و زحمتکش و زنان جامعه در اوضاع فعلی و پوچی وعده های دروغین سران جناح اعتدال برای هر کسی با درجه متوسطی از هوش و نکاویت سخت نبوده و نیست. این واقعیت در کنار بیم از عدم مشارکت و ترس از انفجار اعتراض زنان علیه این مناسبات و حاکمیت مدافع آن، ترس از انتخاب آلترناتیوی دیگر از طرف زنان و جامعه در مصاف های پیش رو، بی ارزش بودن اسلام و ارزشهای قرون وسطایی آن، هدف قرار گرفتن حاکمیت اسلام و سرمایه از طرف اکثریت جامعه دلیل اصلی تحرک رفسنجانی و "مدافع حقوق زن" شدن او است. هدف دائمی هاشمی و کمپ بورژوازی ایران به تمکین و انقیاد کشاندن زنان برای قبول تبعیض و بیحقوقی و استثمار بیشتر است و در راس آن زدن مطالبات طبقه کارگر. با نزدیک شدن انتخابات مجلس، بورژوازی ایران با لشکر رنگارنگ و مرتجع اش، علیرغم اختلافات خانوادگی، متفق القول در مقابل زنان و زحمتکشان صف آرای کرده و میکند. این بار هم مضحکه انتخاباتی و مصاف های تعیین سرنواشت جمهوری اسلامی میدان هنرنمایی شخصیتها و جریانها و باندهای متنوع نظام شده است. اینبار هم هاشمی و هم کیشان اش می خواهند مدینه فاضله نظام شان و مطالبات ارتجاعی و بورژوازی خود را به اسم خواست زنان و کارگران و محرومین جامعه اعلام کنند و تنور مشارکت عمومی را افروخته کنند. تمام تکاپو و تلاش باندها و شخصیتهای دست راستی برای کشاندن زنان و مردم به پای صندوق های رای، کسب مشروعیت برای حاکمیت بورژوازی و اسلامی شان است. رفسنجانی این سردار سازندگی و یار امام شان بهتر از هر کس میداند میان جمهوری اسلامی و میلیونها زنی که سی و چند سال است علیه قوانین ارتجاعی ضد زن مبارزه میکنند، صلح و آشتی ممکن نیست.

در این جنگ، تنها آزادی و برابری می تواند انتخاب زنان باشد و مشارکت آنها نه در نمایشی مسخره انتخاباتی جمهوری اسلامی که در مبارزه برای برچیدن سیستم متکی به بیحقوقی و استثمار و تبعیض علیه اکثریت جامعه و رفتن جمهوری اسلامی است.

کارگران، زنان، محرومین، فعالین، ستم دیدگان و تحقیر شدگان! تنها راه رهایی همگی ما مبارزه برای آزادی و برابری و برپایی حکومتی کارگری است. بهترین و ممکن ترین راه دستیابی به این امر و بازگرداندن اختیار به انسان، پیوستن تان به صفوف متحزب ما در حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست(خطر رسمی) است.

۲۳ آذر ۱۳۹۴

۱۴ دسامبر ۲۰۱۵

ضرورت استقلال کردستان....

جهت کار دیگر آماده کرد. باید فضایی ایجاد کرد که امکان فکر کردن و کار کردن برای جامعه ای سوسیالیستی آماده شود. معلوم است که استقلال برای کارگر چیزی نیست، انقلاب کارگر انقلاب سوسیالیستی است و نه استقلال کردستان. اما استقلال در این شرایط برداشتن موانع در مقابل انقلاب کارگری است که ما خواهان آن هستیم. این اوضاع مانعی است در مقابل ما که ترسناک است، پر از خرافه است و ما میخواهیم این فضا برداشته شود تا انقلاب کارگری و تلاش برای این انقلاب در فضایی آرام تر و مناسبتر پیش برود.

"تشکل های کارگری در ایران شکل نمیگیرند، جمهوری اسلامی را باید از طریق دیگر انداخت!"

محمد جعفری



است که کسی در رویای سود اندوزی، مدام خود را مشغول عرصه های سودآور کند؛ ولی پولی توی جیب برای سرمایه گذاری نداشته باشد. بحث من عدم ضرورت پرداختن به اوضاع سوریه و یا خاورمیانه نیست. پرداختن به این مهم باید کمک کند و راهی جلو کارگر و کمونیست بگذارد که بر متن شرایط جدید مبارزه اش در منطقه و این و آن کشور بتواند جنبش خود را قوی کند، نیرو جمع کند و عرصه های اصلی مبارزه خود را روشن میکند.

حکومت ها و احزاب ریشه دار از تجزیه و تحلیل خود نتیجه پراستی میگیرند و در پس هر اتخاذ سیاست و تاکتیکی نیرو جابجا میکنند، مرز می بندند، تجارت را تحت شعاع آن سازمان خواهند داد. ولی نیروهای سرنگونی طلب جمهوری اسلامی ایران مورد بحث این نوشته، وقتی نمیتوانند ۳ هزار نفر را جابجا کنند از این همه تجزیه و تحلیل (درست) کدام نتیجه پراستی میگیرند؟ لذا حلقه گم شده اصلی، داشتن نیرو است، نفوذ در جامعه و ریشه دواندن در محورهای اصلی جامعه است که بیست در صد نیرو به آن اختصاص داده نمی شود. هدف من غرولند کردن بر احزاب اپوزیسیون نیست، بلکه بمنظور چاره جویی این مساله است که به کیس آنان میپردازم. چرا که نقش تشکل های کارگری نزد آنان بیش از هر چیز، وسیله ای برای برانداختن جمهوری اسلامی است. خوب، این توقع و انتظار بدیهی بنظر می رسد و مگر چه اشکالی دارد؟ چرا که پیش شرط هر بهبود و تحول جدی در زندگی مردم ایران و طبقه کارگر به طریق اولی، سرنگونی حکومت اسلامی است. اگر من تشکل کارگری درست کنم و آن تشکل برای انداختن جمهوری اسلامی نباشد، پس به درد چه میخورد که " تو نیکی کن و در دجله انداز!" در غیر این صورت، آنها سازمان های مانند سندیکاها، زرد کشورهایی اروپایی خواهند بود که تفاوت زیادی با انجمن های خیریه ندارند. این رویکرد ظاهراً انحرافی بنظر نمیرسد، ولی اولین خشت دیوار کج مبارزه تاکتونی برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری در ایران را همینجا چیده اند. وقتی از ضرورت برداشتن موانع تشکل یابی کارگران صحبت میشود، نامبرندگان فوری لیستی از "البته" ها ارائه میدهند: البته جنبش زنان مهم است، جنبش جوانان مهم است، خلاصی فرهنگی مهم است، حزب بر سایر تشکل های کارگری (اتحادیه، مجمع عمومی و سندیکا) مقدم تر است. "مگر سندیکاهای کشورهای اروپایی چه گلی به سر طبقه کارگر زدند" و غیره را پیش میکشند.

پیمایشان به کارگر (نقل به معنی) این است: در دنیای واقعی و در توازن قوای کنونی هیچ تشکل کارگری در جامعه ایران، شکل نخواهد گرفت. فرض کنیم این تصویر درست است که ایران حوزه فوق... است و به این خاطر تحمیل تشکل به حکومت غیر ممکن است. دیگر منطقاً نباید مردم را به کاری که امکان ندارد سردرگم کرد و ادعای (کارگر به نیروی خود آزاد می شود) و "قدرت کارگر در تشکل اوست" داشت. در عوض باید گفت، مردم بی مورد زمان را تلف نکنید. باید صراحتاً به مردم گفت، خارج از محل کار و زندگی، مثل فلان سازمان ارتش تشکیل دهیم تا روزی به حکومت ایران حمله کرده و آن را ساقط نماییم. منطق روشی که معتقد است که تشکل کارگری در ایران شکل نمیگیرد در نهایت به این منجر میشود که: مردم! فردی و بدون تشکل بخروشید، حمله کنید، همه خارج شوید!! به کجا؟ به صفوف احزاب غیر قانونی، به هر جایی دیگر، به کوه، لشکر تشکیل دهید، آموزش ببینید و مانور بدهید؛ بشرطی که سر فرصت سرنگونی دور حزب ما حلقه بزنید تا حکومت را از هر طریق

ممکن سرنگون کنیم. آنگاه پس از سرنگونی، آزادی تشکل و فرصت مناسب هم برای کارگران و هم سایر تشکل های مردمی فرا میرسد و همه مثل قارچ از زمین می رویند! اما امروز هر مبارزه ای که میکنند، مهم این است (تشکل آن) رادیکال باشد و روحیه ها را بالا ببرد و سعی کنید جایی بچشم بیاید و از نظر عمومی، آنها اسم و رسمی داشته باشند. درست است که گفتند: "قدرت کارگر در تشکل اوست"، اما نباید از آن کلیشه ساخت، چرا که همیشه الزامی نیست که ایشان به تشکل خود متکی باشند، بلکه در موارد استثنایی (مانند این دوره) مهم این است که فرصت های "باد آورده" را درک نمود!

آیا واقعاً زمینه شکل گیری تشکل های کارگری در ایران وجود ندارد و یا جنبش هایی که آن را برای امر دیگری میخواهند، نیازی به آنها ندارند؟ جریانات مورد اشاره حتی در طرح اهداف واقعی خود اینقدر ناصادقند که با جرات نمی گویند: کارگر به نیروی خود آزاد نمی شود، بلکه می توان از نیروی جنبش زنان، جوانان و ملت های تحت ستم هم نیرو وام بگیرد. منظور خود را شفاف طرح نمیکنند که تنها شکل رادیکال مبارزه از نظر ایشان، پیوستن همه کارگران به احزاب غیر قانونی سرنگونی طلب است. تنها با زبان بغرنج سیاسی است که جریانات یاد شده در لوی دفاع از منافع کارگر و کمونیسم میتواند با این گونه فرمولبندی متناقض سر راه ایجاد تشکل های مستقل کارگری کار شکنی کنند، بی اعتناء بوده و حتی مخالفت کنند. تنها با زبان بغرنج سیاسی ما معانی این فرمولبندی های متناقض را درک کرده و گر نه؛ انسان سر در نمی آورد که در دل تلاش برای رفع موانع تشکل یابی طبقه کارگر که پروژه ای از الف تا ی را در برگیرد؛ چرا باید فوری نگران جنبش زنان، جنبش جوانان و جنبش ملت های تحت ستم بود؟ قرار است ما کیس مشخص ایجاد تشکل های مستقل کارگری را به سرانجام برسانیم. کارشناسانه علل ناموفقیت آنها را بررسی کنیم و هنوز یک گره از هزاران گره مانند اینکه در توازن قوای کنونی مجامع عمومی ظرفی مناسب است یا سندیکا، چگونه مبارزه مخفی و علنی، و مبارزه قانونی و غیره را بالانس کرد، بژ نکریم؛ نامبرندگان سوژه های اولویت دار جنبشهای دیگر را روی دستمان میگذارند. آگاهانه یا ناآگاهانه با عوض کردن صورت مساله، ما را از رسیدن به اهداف خود، به کج راه میبرند. حتی جائیکه خارج از راهنمایی آنان اگر کارگر خشتی را روی خشت گذاشته باشد، از نگرش امروزی آنان به مساله پیداست که، فردا توقع برگزاری مراسم حزبی از آن دارند.

تا تکلیف ورز دادن ایجاد تشکل های کارگری را با انداختن جمهوری اسلامی مشخص نکردیم، پیشروی جهت به سرانجام رساندن این بحث و بدست آوردن هر موفقیت دیگری در زمینه مورد بحث، سد شده است. از این سر نگاه کردن به ضرورت ایجاد تشکل های کارگری (مبارزه صرفاً ضد رژیم) محدودنگرانه است. از منظر سرنگونی صرف نگاه کردن به ساختن تشکل های طبقه کارگر، اشکال هویتی دارد و باید تا زمان پاکگیری آنها، از هر عمل و رفتار ناسنجیده ای که شجاعت کارگر را در زمینه رو به رو شدن با حکومت سرمایه داران را کاهش بدهد، باید بدست پر هیز کرد. ثانیاً، وقتی که در توازن قوای فعلی اسم حزبی روی هر تشکلی باشد، اجازه هیچ فعالیت علنی را به او نمی دهند؛ چرا باید اصرار کرد که ساختن آنها را مشروط به هویت حزب خاصی کرد؟ این نیروها، تشکل کارگری را برای خود کارگران جهت مبارزه اقتصادی یا سیاسی این طبقه نمیخواهند. علاوه بر برداشت عمومی گرایشات فوق الذکر، بخش هایی از خود کارگران

هم با الهام گرفتن از شیوه غالب و ناظر بر افکار عمومی در نحوه فعالیت کارگری چپ موجود، چنان غرق شده که بیشتر برای حرکت های آکسیون نیرو می گذارند تا جهت فعالیت مداوم و مستمر. برای نمونه زمانی که یک فعال کارگری جان می بازد، کارگران جمع شده شعارهای رادیکال میدهند و پس از ختم مراسم، هر کسی بدون تشکل پایه دار، به خانه خود می رود، بنون اینکه در زمینه پاسخ گویی به نیازهای طبقه کارگر در عمل قلمی جلو رفته باشند. اگر از روی شعارهایی که در آکسیون فصلی سر داده میشود، میزان ظرفیت اتحاد و تشکل آنان قضاوت شود، انسان فکر میکند که طبقه کارگر در مرحله و موقعیتی است که خیلی از قراردادهای ظالمانه حکومت را پس داده است، تاملین بیمه مکفی، حداقل دستمزد بر اساس خانواده پنج نفره و آزادی تشکل را به حکومت سرمایه دارن تحمیل کرده اند. اما اخیر، روز بعد متوجه میشویم که این تجمع های فصلی تنها برای این است که کمبود نداشتن سازمان واقعی در محل کار و زیست را پر نماید. آکسیون داروی مسکنی است برای التیام بخشیدن دردهای نداشتن تشکل از این مراسم یادبود تا آن مراسم دیگر. آن دست از کارهای حیاتی که با شعار و آکسیون فصلی انجام شدنی نیست؛ بی صاحب می ماندند و کادر پیگیری در آن عرصه ها نداریم. فعالیت قابل ملاحظه روتین و مدام در زمینه افزایش رفاهیات اقتصادی در هیچ نقطه ای در ایران از آنان دیده نمی شود. امروز طبقه کارگر را بحدی با گرایشات غیر کارگری آلوده کرده اند که کم نیستند کارگرانی که مانند همین چپ بورژوازی به امر مبارزه اقتصادی، ادامه کاری و حفظ امنیت خود در بلند مدت، نگاه نمیکند.

احزاب چپ بورژوازی و غیر کارگری، تشکل های کارگری را در وهله اول برای پیش برد مبارزه کارگر و سنگر بندی آنان در مقابل بورژوازی برای دفاع از معیشت، حرمت و کرامت انسانی آنها نمیخواهند. آنها تشکل کارگر را برای پیش برد امر خود میخواهند، خواه این امر سرنگونی جمهوری اسلامی باشد یا هر مساله دیگری. کسی که اتحاد کارگر و تشکل او را ابزار اتحاد و خودآگاهی او میداند، نفس اتحاد کارگر مستقل از هر چیزی برایش مهم و عزیز است و به مبارزه امروز آنان برای بهبود زندگی و درازمدت تر برای ایجاد آمادگی جهت انقلاب کارگری فکر میکنند. بورژوازی همه نهادهای سرکوبش را در تحلیل نهایی برای اقتدار طبقه خود بر کارگران ساخته است و اسم آنها را گذاشته سازمان خدمات به مردم. ما هم اهداف خود را پنهان نمی کنیم که برای حاکمیت طبقه کارگر و رهایی بشر از هرگونه ستم و نابرابری مبارزه میکنیم. در تاریخ مبارزه ما مرحله ای فرامیرسد که تشکل های کارگری تنها ابزار مبارزه صنفی یا اقتصادی کارگر نیستند، بلکه ابزار آنان در پروسه سرنگونی و کسب قدرت سیاسی نیز هستند. کارگر کمونیست از همه بیشتر سرنگونی طلب است. تفاوت وی با دیگران این است که برای ما سرنگونی قلمی در راه رسیدن به انقلاب کارگری است. و به این اعتبار ما سرنگونی ای را میخواهیم که حداقل کارگر را در موقعیت بهتری برای انقلاب خویش قرار دهد. "انقلابی" که به این امر خدمت نکند، از آن ما نبوده و نباید وارد آن شد. چرا که ما صورت مساله خود را برای انقلاب و رهایی بشر از سیستم کارمزدی داریم. ولی برخلاف ما، نفس سرنگونی برای دیگران محور ا

شاید تا حدودی جرات میخورد که در دل کشمکش های حاد بین المللی جنگ تروریست ها و مسائل پیرامون آن، به موضوع مسکوت گذاشته و غیر هیجانی مانند تشکل یابی طبقه کارگر در ایران پرداخت! ولی طبیعی است وقتی که هر کسی ساز مورد علاقه خود را می نوازد؛ ما نیز کمک به شفاف کردن نحوه دخالت طبقه کارگر در هر بحرانی را وظیفه خود میدانیم. اما کارگر با تشکل هایش قادر به دخالت و ابراز وجود متشکل است و می تواند موثرتر در مسائل جامعه مداخله نماید؛ در حالیکه طبقه کارگر ایران دارای چنین تشکل هایی نیست. در واقع بدون داشتن تشکل و ابزار، نمی توان هیچ بحثی از ایفای نقش و مداخله جدی طبقه کارگر کرد. لذا در این صورت و بنابر این، هسته اصلی قبل از هر چیز، ضرورت تشکل یابی و بدست آوردن این ابزار مناسب است تا که امکان مداخله متشکل وی را در همه زمینه ها فراهم نماید.

شما تیزتر این مقاله را، رسماً و علناً جایی بر سر در هیچ اداره یا سازمانی نمی بینید، اما در پرتیک و ته سیاست بخش اعظم احزاب چپ "مدافع طبقه کارگر ایران"، جوهر این شعار در عمل حک شده است. از علل عدم تشکل یابی طبقه کارگر تاکنون در ایران، علاوه بر اختناق و سرکوب خشن حکومت های سرمایه داری بعنوان یکی از اصلی ترین عوامل، باید از دو گرایش انحرافی دیگر که نقش داشته اند نیز نام برد: یکی گرایشی است که تشکل های طبقه کارگر را بصورت یک لشکر رزمی و شبیه به تشکیلات احزاب سیاسی و نه انطوری که آنها باید بوده و باشند را درک میکند. دوم، گرایشی است که تشکل طبقه کارگر را چیزی در خود و بی افق، بی آرمان رهاییبخش اجتماعی و بی استراتژی- مانند انجمن های خیریه "ان-جی-او" های فهمد. در این مقاله من بیشتر به گرایش اول می پردازم، زیرا در ایران این یکی جان سخت تر است. در همین رابطه البته خارج از موضوع نیست که به روش فعالیت نیروهای سرنگونی طلب جمهوری اسلامی هم نوکی بزنیم که از دست آنان خسته شده ام! این سازمانها خود را احزاب سرنگونی طلب جمهوری اسلامی مینامند، اما در زمینه مورد بحث، عمل و متدشان مطلقاً نه سرنگونی طلبی است و نه انقلابی. در پرتیک نه انقلابی هستند و نه انقلاب کارگری میخواهند. چرا که سازمانی بخواد انقلاب کارگری کند، بنیه و پایه اولیه آن را فراهم میکند. آنها کارگر را برای خدمت به حزبشان میخواهند، در حالیکه حزب باید ابزاری برای سازماندهی کارگران باشد. همه میخواهند بزرگ و اجتماعی شوند، ولی نه بزرگ می شوند و نه اجتماعی. تا جائیکه اطلاع دارم، هشتاد در صد ادبیات "آگاهگرانه" آنها، صرف تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی جهان می شود که روزی بر محور حمله امریکا به عراق و روزی دیگر جنگ در لیبی و سوریه و سوژه سلاح های اتمی دور میزند. نتیجه تجزیه و تحلیلی که منجر به طرح و نقشه برای نشان دادن راه پیشروی جنبش کمونیستی نشود و کمکی به تشکل یابی و اتحاد کارگران نکند، نوشته هایی آکادمیک است که یک تن آن ده کارگر را باهم متحد نمی کند. کمتر کسی هست که سیستماتیک روی این مساله تمرکز کند که ما هر چند تحلیل درستی از بحران سوریه داشته باشیم و حقیقت را به مردم بگوییم که جنگ امروز سوریه ربطی به منافع مردم کارگر و زحمتکش ندارد و این منازعه بورژوازی بین المللی است که از کانال سوریه میگذرد؛ به چه دردی میخورد- وقتی که قدرت خواباندن کارخانه ای را نداشته باشیم، نتوانیم شهری را به اعتصاب عمومی بکشانیم، جلوی صادرات اسلحه به گروه های تبهکار را بگیریم و یا حمل و نقل مرزی را مختل نماییم. این همه تجزیه و تحلیل اوضاع جهانی شبیه این

تشکل های کارگری در ایران ...

ست حال با هر نیرویی و به هر افقی.

اگر هدف مستقیم تشکل های کارگری سرنگون کردن حکومت نیست، پس وظیفه آنان چیست؟

یکی از رفقای هم حزبی ام هشدار داد که ما این همه اهمیت به مساله ایجاد تشکل های کارگری می‌دهیم، چه ضمانتی وجود دارد که آنان فردا حزب ما را انتخاب کرده و اصلاً چه خبری از این نوع فعالیت ها به حزب ما می‌رسد؟ تکلیف پیوند طبقه کارگر با حزب کمونیستی چه میشود؟ بله، بالقوه این سؤال خیلی از انسان‌هایی انقلابی، شریف و کمونیست است که من سعی میکنم موجز به آن پاسخ بدهم: زمانیکه بحث به جایی رساندن تشکل های کارگری است، درست نیست با سیاست " هندوانه به شرط چاقو" با آنان رفتار کرد. لذا باین نگرش رفتن به دنبال رفع موانع تشکل یابی کارگران، مهلك است. این نگرش میتواند تشکل های کارگری را وسیله ای برای حشر و نشر کردن رابطه این حزب با آن؛ و رابطه آنها با حکومت قرار بدهد. در ثانی، خیلی بعید بنظر میرسد جنبش و نیروهایی که در تمام پروسه دوش به دوش کارگران برای ساختن و سرپا نگه داشتن سرپناه آنان تلاش کرده اند، سؤال "پیوند چه میشود؟" مطرح باشد. این پیشداوری درست نیست که گویا طبقه کارگر نمک نشناس است و ممکن است در فردا هیچ احساس برادری با آنانیکه باوی هم‌رزم بودند را نداشته باشد و در بزنگاه های مهم وقتیکه زمان انتخاب افق های اجتماعی است، پشت دوستان را خالی کند و برود کنار آنهایی که طی تاریخ او را استثماری کردند، به او زور گفتند و آشکار و پنهان عیله وی خراب کاری کردند، و یا از نیروی او برای پیشبرد امر خود استفاده کرده اند بایستند. این همان شتابزدگی خرده بورژوازی است که میخواهد در یک روز از قوره حلوا سازد.

مشخص است عرصه های یاد شده میدانی است که کدامین نیرو به این امر کمک میکنند، افق و برنلمه و حرف برای گفتن دارند، قربشان بیشتر است. کسی امروز برادری خود را به کارگر ثابت کند، نباید خیلی از تیره و تار شدن آینده برادری خود با او بترسد. چرا که یکی از شروطی که برادری شما را از بیگانه جدا میکند، همان عمل و رفتار برادرانه است. من ادعا ندارم که رهایی طبقه کارگر از دست افق و سنت های نهادینه شده بورژوازی خود به خود تضمین شده است و همیشه در هنگام تعیین تکلیف جامعه، افق ها و راه حل های کمونیست ها را انتخاب میکند و همیشه کنار چپ جامعه میماند. ولی این را تضمین میکنم هر گرایش حرف برای گفتن دارد، در روزهای بارانی کنار او مبارزه و جنگ میکند، در همه میدانها منفعت عمومی این طبقه را نمایندگی میکند و تلاش میکند در همه دوره ها و همه تبدیلیهای مبارزه او را عبور دهد و با تجربه و ثنوری راه پیشروی او را هموار کند؛ بیشتر شانس انتخاب شدن دارد. اما یک چیز من را خیلی نگران میکند و آن این است که: هنوز کار مفید کافی برای تشکل یابی کارگر انجام نشده؛ موضوع را به این مسیر برد که پس در آینده پیوند کارگر با حزب کمونیستی چه میشود؟ این دل نگرانی ناشی از یکی ندانستن منفعت خود با کارگران و یکی ندانستن خانه خود با آنان است. و گر نه، چگونه ممکن است کارگر رشد کند؛ تشکل داشته باشد، تلمین شود و غیره؛ ولی من رشد نکنم؟ استیصال، فاسد شدن اقتشار لمپن این طبقه، تنها ناشی از پراکنگی و عوارض بی سرپناهی و بی قدرتی و بی تشکلی کارگر است. اگر آنها تشکل داشته باشند، احساس قدرت میکنند و با هیچ ساز بورژوازی نمی رقصند.

توضیح دادم که جریانات مورد نقد در این نوشته، نه عمیقاً معتقد به تشکل کارگری هستند و نه طرحی عملی برای ساختن آنها دارند. ولی هر کسی هر کاری که میکند به او مربوط است، آیا خود ما چه کارهایی برای تشکل یابی کارگران در نظر داریم؟ پیش از هر چیز باید متوجه بود که

پروژه سر و سامان دادن به مبارزه طبقه کارگر، پروژه ای نیست که یک بار برای همیشه آن را انجام داد، بلکه یک پروسه پیوسته باهم و وسیع و طولانی مدت است که باید روزمره برای آن کارکرد و اراده کرد که اتفاق بیفتد. فعلاً نقطه کلیدی مبحث شناخت موانع نظری و عملی سر راه ایجاد تشکل های کارگری است. جدای زمینه اصلی و مادی ایجاد هر تشکلی، بخش عمده دیگر آن، درست بستگی به این دارد که انسان‌هایی باشند و بخواهند علیرغم هر گیر و موانعی آن را ایجاد کنند. اما در پاسخ به سؤال فوق، من معتقدم که باید تشکل های کارگری را قبل از هر چیزی برای هدایت مبارزه اقتصادی بلند مدت و کوتاه مدت خود کارگران ایجاد کرد و وظیفه آنها در درجه اول پاسخ به نیازهای مادی و عینی آنان ساخت. مبارزه اقتصادی مادر اعتراض و مبارزه طبقه کارگر است و قطعاً اساس فعالیت این تشکل ها در شرایط کنونی است. در این عرصه است که کارگر به موقعیت خود و طبقه سرمایه دار بعنوان طبقه مقابل و متخاصم پی میبرد. آنها باید ظرفی باشند برای کارگر بیکار و شاغل، شهری و روستایی، کرد و عرب و کمونیست و سندیکالیست... در نتیجه هر چه به سر رابطه احزاب اپوزیسیون و جمهوری اسلامی می آید، رژیم بحران دارد یا با ثبات است، باید استراتژیک تر اهداف آنان را تعریف کرد. اگر تداعی شدن با احزاب سیاسی در امروز محافظه کاری را بین توده های کارگر دامن میزند، باید به نفع شکل گیری آنها، این تشکل ها را با هیچ حزب خاصی تداعی نکرد. ضمن اینکه برای ایجاد آن تعجیل لازم است، باید مؤلفه زمان و مکان را در نظر گرفت و علمی و واقع بینانه شرایط آن را سبک سنگین و تشخیص داد و به حساب آورد. در هر قدم پیشروی به موانع احتمالی آنها فکر کرد. دوری و نزدیکی این تشکل ها با جنبش ها و احزاب را بر اساس نحوه برخورد آنان به این استراتژی تنظیم و تعیین نمود. در این میدان است که باید دوست را از دشمن جدا کرد و معیار کمک به این پروژه است که مشخص میکند کی کجا ایستاده است.

یک مساله دیگر انعطاف پذیری است که باید دست اندرکاران این پروژه، با توده های طبقه کارگر و سلیقه های متنوع درون جنبش کارگری منعطف باشند. ضروری است آینده نگر بود و در پس هر حرکتی در فکر متحقق شدن تشکل و اتحاد فردا باشیم. تجربه و دانش آموخته جنبشمان را عزیز بداریم و آن را بروز نماییم که چگونه سخنرانی کرد، آموزش دید و اتحاد خود را در هر شرایطی نگه داشت.

یازدهم ماه دسامبر ۲۰۱۵

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

کمونیسم کارگری اما فرقه مصلمین فیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای سافته و پردافته ذهن فردمندانی فیراندیش نیست. کمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن فود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بفش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تمت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشأ اصلی تمول و تغییر در جامعه است.

برفلاف جوامع پیشین که عموماً بر سلسله مراتب طبقاتی و قشربندی های پیچیده ای بنا شده بودند، جامعه مدرن سرمایه داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که (دورروی یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پرولتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط میات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه متی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صفبندی مموری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر فود دارند. اردوی پرولتاریا، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آنها و گرایشات و امزایی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده ممرور و تمت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و امزاب سیاسی و متفکرین و شفصیت های رنگارنگش، فواهان مفاظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری از نظام سرمایه داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

کمونیسم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

از برنامه حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست

نه سوریه نه لبنان، جانم فدای ...

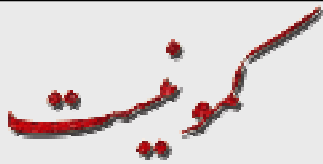
اما انقلاب ۸۸ آقای مقدم و اوضاع سوریه

نشان داد. در فهم و درک چپ بورژوازی ایران در دوره معاصر، ارتجاعی ترین تحولات اسم انقلاب بخود گرفته است. امروز ما انقلابات مختلفی را داریم که ۹۰ درصد آنها ارتجاع خالصند و انقلاب آقای مقدم هم در این چهارچوب میگنجد. جریانی که انقلاب "کارگری اش" را در امتداد جنبش سبز و به شرط دخالت طبقه کارگر در آن میدانند، خیلی قابل فهم است که در جریان تحولات سوریه نیز منتظر تحولات مثبت در ادامه و با تفوق نیروهای ناتو باشد. شعار "بعد از سوریه نوبت ایران است" و "بعد از اسد نوبت خامنه ای است"، پرچم‌سبلی و بخشی از چپ ایران از نوع اتحاد سوسیالیستی آقای مقدم بود که به سرانجام نرسید. همین حقیقت است که محفل ایشان را از فرط استیصال و بی‌آفتی به نام اعتراضات چهار ساله مردم سوریه برای بهبود سیاسی و اقتصادی و به نام مبارزه با جمهوری اسلامی به بلند گوی بلوک غرب تبدیل کرده است. اینها مخالف جمهوری اسلامی هستند و عمق این مخالفت عملا از برداشتن ولی فقیه و قدر قدرتی آن در حاکمیت فراتر نمی‌رود. این استراتژی از هر کانال و با هر نیرویی پیش برود مقدس است. مباحثات آقای مقدم و تحریفات پرو ناتویی او در مورد سوریه رویه دیگر همین حقیقت است. آنها در کمین نشسته بودند که بعد از سوریه نوبت ایران باشد. آرزو داشتند حتی اگر با دخالت آمریکا و به شکل سوریه و لیبی هم باشد بختک جمهوری اسلامی و در حقیقت اسلامیت این حاکمیت و ولی فقیه آن کنار برود. آنها بر دوش ناتو انقلاب سواری میکردند چیزی که در سطر سطر نوشته آقای مقدم و گذاشتن ناتو و عربستان و بقیه آنها در جبهه مردم سوریه و جنگ آنها با دولت اسد را جنگ مردم نام گذاشتن چیزی جز دفاع از ماهیت آن جنگ نیست. رابطه جنبش سبز و سخن پراکنی آقای مقدم در تعریف آن و جایگاه و اهمیتی که برای یک جنبش تا استخوان ارتجاعی قائل است، در سوریه نیز آنها را در کنار ناتو و در کنار داعش دیروزی متحد النصر و عضو در ارتش آزاد سوریه قرار میدهد. همین حقیقت است که در تمام مصائبی که بر مردم سوریه گذشته است، آقای مقدم جز اسد و ایران و بخشا روسیه نقشی منفی برای بقیه جنایتکاران قائل نیست.

ایران برگردد، مسلم است دولت بشار اسد و متحدین آن یکی از مسببین رنج و آوارگی و خانه خرابی مردم سوریه هستند. تا اینجا هر عقل سلیمی میتواند بفهمد که نه تنها رژیم اسد بلکه محترمتربین و دمکرات ترین دولتهای بورژوازی نه تنها در خاورمیانه که در قلب اروپای متمدن، تلاش میکنند قدرت و حاکمیت خود را با چنگ و دندان و اگر لازم باشد و نیاز داشته باشند، با پاشیدن خون به کل جامعه حفظ کنند. تا اینجا مسئله حرفی نیست. اما دم خروس آقای مقدم آنجا عیان میشود که آمریکا و متحدین غربی و دولت عربستان و ترکیه و قطر و دارودسته های مدافعشان در ارتش آزاد سوریه را یکسر از زیر بار هر نوع مسئولیتی بیرون میکشد. بعلاوه جنگ آنها با دولت اسد را چهار سال جنگ مردم برای رفاه و بهبود سیاسی نام میگذارد و تنها جریانی که از دهها گروه جنایتکار و مسلح شده در سوریه را در ردیف مسببان ویرانی سوریه اسم میبرد داعش است، آنهم زمانی که کنترل این جریان جنایتکار از دست سازندگان خود که دول غربی است نیز خارج شده است. نظرات پرو ناتویی گروه اتحاد سوسیالیستی آنقدر تهوع آور است که دیگر سبقت را از تبلیغات رسمی دول دست راستی مدافع آمریکا هم ربوده است. امروز حتی بی بی سی و ناتو هم به اندازه آقای مقدم، غرب و مشخصا دولتهای آمریکا و عربستان و ترکیه را در توحش حاکم بر سوریه چنین حق به جانب و قابل دفاع تصویر نمیکند. این در شرایطی است که گند مسئله و تاثیرات مخرب سیاست دولتهای غربی در سوریه به جایی رسیده است که خود آنها و از جمله آلمان و فرانسه رسماً و علناً علیه نقش مخرب عربستان و ترکیه حتی در دفاع از داعش به حرف آمده اند. اما آقای مقدم درست مثل سرباز ژاپنی ای در جنگ جهانی اول از اتمام جنگ بی اطلاع مانده بود، هنوز در فاز اول جنگ سوریه است و هنوز ادعاهای غرب در چهار سال قبل را تکرار میکند، غافل از آنکه آن زمان گذشت و تکرار آن تبلیغات دیگر توسط صاحبانش هم آبروریزی است و بیان نمیشود.

امروز، در انتهای قرن بیستم، در اوج جهانی شدن سرمایه و سرمایه داری، در دل عظیم ترین انقلابات تکنولوژیکی، بشریت در یکی از فطیرترین دوره های تاریخ خود سیر میکند. مساله بقاء فیزیکی معضل میلیون ها انسان از کشورهای فقر زده آفریقا و آسیا تا قلب پایتخت های اروپای غربی و آمریکاست. امید توسعه اقتصادی جوامع عقب مانده دیگر به تمامی به یاس مبدل شده است. رویای رشد جای خود را به کابوس دائمی قمطی و بی غذایی و بیماری داده است. در اروپا و آمریکای پیشرفته بدنبال سالها رکود عمیق اقتصادی، نوید نیم بند [رونق بدون اشتغال]، عینا همین کابوس را جلوی دهها میلیون خانواده کارگری گرفته است. جنگ و مردم کشی در ۵ قاره بیداد میکند. عظیم ترین عقبگردهای فکری و فرهنگی در جریان است، از بالا گرفتن مجدد جهالت مذهبی، مردسالاری، نژاد پرستی، قوم پرستی و فاشیسم تا سقوط مقوق و شان فرد در جامعه و (رها شدن هستی و زندگی میلیون ها مردم از کودک و پیر و جوان به دست بیرحم بازار آزاد. جنایت سازمان یافته در اغلب کشورها به یک واقعیت پابرجا در زندگی (روزمره مردم و میات اقتصادی و سیاسی کل جامعه تبدیل شده است. اعتیاد به مواد مخدر و قدرت روز افزون شبکه های جنایی تولید و توزیع آنها یک معضل عظیم و لاینمل بین المللی است. نظام سرمایه داری و اصل اصالت سود کل محیط زیست را با فطرات جدی و لطمات جبران ناپذیری روبرو ساخته است. در این میان متفکرین و سفنگویان بورژوازی حتی مدعی ارائه پاسخی در قبال این اوضاع نیستند. این واقعیت عملی سرمایه داری امروز است که آینده بسیار هولناکی را پیشروی کل مردم جهان گرفته است.

یک دنیای بهتر- برنامه حزب حکمتیست (خط رسمی)



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست
با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر تبلیغات: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: خالد حاج محمدی

Khaleh.hajim@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: فواد عبداللهی

fuaduk@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@gmail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب دوشنبه

ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

www.hekmatist.com



۱۶ آذر طنین برابری طلبی در دانشگاه

۱۶ آذر امسال صدای برابری طلبی دانشگاههای ایران را به لرزه درآورد.

۱۶ آذر امسال علیرغم تلاشهای وسیع جمهوری اسلامی و گسیل نیروهای امنیتی و انتظامی برای ایجاد امکان حضور مهره های خود و تبدیل فضای آن به بازارگرایی انتخاباتی، مهر حق طلبی اکثریت محروم جامعه را بر خود کوبید. در مراسم های فرمایشی شعبات مختلف جمهوری اسلامی، طیفی از مهمترین مهره های ارتجاع، از رئیس دولت اعتدال و سران اصلاح طلب و اصولگرا، از فرمانده سپاه قدس - سلیمانی - تا اوباش انجمن های اسلامی و حراست و نیروهای امنیتی به دانشگاهها سرازیر شدند. لشکرکشی ارتجاع برای تسخیر و تصرف دانشگاه و سلکت کردن نسل جوان آزادیخواه در نهایت نتوانست صدای اعتراض آنها را خفه کند. امسال در دانشگاههای مختلف ایران در مقابل صف طرفداران جمهوری اسلامی و سخنگویان آنها، پرچم مطالبات رفاهی و اعتراض اکثریت مردم ایران به فقر، بیکاری، زن ستیزی و فاصله طبقاتی، به زندان و استبداد حاکم، توسط نسل جوان در توازی بشدت نابرابر بلند شد. علیرغم تبلیغات پر سر و صدا و بیمایه و عده های دولت اعتدال، ۱۶ آذر امسال به امکان و محملی برای اعتراض و اعلام پایان دوره "انتظار" تبدیل شد. در دانشگاه تهران قریب به هزار دانشجوی این دانشگاه مستقل از برنامه های فرمایشی تشکلهای دولتی، با حضور در صحن دانشگاه و با صدور یک بیانیه ای روشن مطالبات خود را اعلام کردند. دانشجویان با سر دادن شعارهایی همچون "دانشگاه پول گردان، تضعیف زحمتکشان"، "آموزش رایگان حق مسلم ماست"، "پردیس بین الملل، انحلال انحلال"، "امکانات برابر، حق مسلم ماست"، "آموزش خصوصی، نمی خواهیم"، "دانشگاه پادگان نیست"، "در دانشگاه بیکاری، بعد از تحصیل بیکاری"، "استاد دانشگاه، دلال پروژه"، بار دیگر رو به جمعه اعلام کردند که این اوضاع و شرایط را نباید پذیرفت. با وجود تعداد زیاد ماموران حراست، دانشجویان با تجمع گسترده خود در میدان اصلی دانشگاه مطالبات خود را در شکل بیانیه ای قرائت کردند. در دانشگاه زنجان ۱۶ آذر به روز حمایت از زندانیان سیاسی، اعتراض به تبعیض جنسی، دفاع از حقوق معلمان تبدیل شد. ۱۶ آذر در دانشگاههای نجف آباد، خواجه نصیرالدین و علامه به صحنه اعتراض به وضعیت اسف بار زندگی دانشجویان و فشار و خفقان تبدیل شد. در دانشگاه صنعتی تهران با همه تدابیر امنیتی و گسیل نیروهای خودی به مراسم رئیس دولت اعتدال را با شعار "روحانی حیا کن، دانشگاه را رها کن" برقه کردند. در دانشگاه کردستان و پیام نور در سنج، علیرغم فضای امنیتی شدید، دانشجویان در بیانیه خود با اعلام اینکه ارمغان دولت اعتدال جز تنگ تر شدن فضا در دانشگاهها و تشدید فشار اقتصادی به دانشجویان نبوده، خواهان بهبود وضعیت دانشگاهها، آزادی زندانیان سیاسی، بهبود وضعیت معیشت مردم و کاهش فاصله طبقاتی شدند.

اما این فضا صرفاً مربوط به دانشگاه نیست. این نوک کوه یخ جنبش عظیم برای رفاه، برابری و آزادی است که دانشگاه یکی از سنگرهای مهم آن است. در حالیکه دولت اعتدال و کل بورژوازی ایران خود را برای "انتخابات" مجلس و شورای نگهبان آماده میکنند، در حالیکه هنوز جوهر برجام خشک نشده است و تمام سران ریز و درشت جمهوری اسلامی را به فکر حفظ امنیت سرمایه و نظامشان در مقابل مطالبات رفاهی فروکوفته طبقه کارگر ایران و مردم محروم انداخته است، در حالیکه گشایش سیاسی و اقتصادی دولت اعتدال جنبه روحانی برای اکثریت مردم محروم ایران جز افزایش بیکاری، فقر، مهندسی فلاکت، اختناق و سرکوب در جامعه نتیجه ای نداشت، در حالیکه خامنه ای تارفسنجانی و روحانی و مطهری و محجوب و معین به "خطر" فوران مطالبات عمیق رفاهی و سیاسی جامعه در حضور سیاه و بسیج و "خودی"ها و "ارزشی"ها اشاره میکنند و از ترس شعله ور شدن این مطالبات خود را "مدافع" کارگران جلوه میدهند، در حالیکه جنبش رهایی زنان در ایران و خواست های برابری طلبانه آن دارد بار دیگر توسط شوالیه های مجلس نشین و کمپینهای ارتجاعی و ضدزن چوب حراج میخورد، نسیم متفاوتی از دانشگاه تهران و سایر دانشگاهها در ۱۶ آذر امسال شروع به وزیدن کرد. اعتراض به بیکاری و فشار کمربند اقتصادی، اعتراض به سرمایه داری، به بازار، اعتراض به ورود و لشکرکشی نهادهای نظامی و امنیتی به داخل دانشگاهها، دفاع از بهداشت و آموزش و مسکن رایگان، دفاع از تشکلهای مستقل دانشجویی، اعتراض به تبعیض و ستم بر زنان و دختران و... یک بار دیگر دانشگاه و ۱۶ آذر را به اعتراض هر روزه طبقه کارگر و زن و جوان در کارخانه و محله و شهرهای مختلف ایران وصل کرد.

معلوم شد که میتوان از فضای تحمیلی و کشنده "انتظار" تدبیر "دولت اعتدال" و اپوزیسیون پرو دولتی آن عبور کرد؛ میتوان از موضع میلیونها انسان و طلبکار واقعی در مقابل کل بورژوازی ایران ظاهر شد؛ میتوان افلاس دولت اعتدال را به تخته پرش دفاع از آزادی، رفاه و امنیت جامعه تبدیل کرد، بدون آنکه تسلیم بی افقی و تشدید سرکوب طبقه حاکم شد. بار دیگر معلوم شد که رمز اتحاد و یکپارچگی در عبور از چهارچوب دعوای جناحی رژیم و ایستادن روی پاهای خود و زیر پرچم انسانیت و آزادی ممکن است.

نه "اصلاح طلبی" و لمپنیسم اسلامی دیروز و نه اعتدال گرایی امروز نتوانسته اند این مکان مهم سیاسی و اجتماعی را به تصرف خود درآورند. دانشگاه های ایران بار دیگر نشان دادند که دانشگاه جولانگاه تحرک ارتجاع نیست! نشان دادند دانشگاه در دفاع از آزادی و برابری چه پتانسیل عظیمی برای تاثیر گذاری روی تحولات جامعه دارد. در ۱۶ آذر امسال نسل جوان آزادیخواه در دانشگاه بار دیگر مطالبات سیاسی و اقتصادی میلیونها انسان در جامعه را از زیر نفوذ تبلیغات دولت اعتدال و افق های بورژوایی بیرون کشید و امکانی به ابراز وجود یک پرچم مستقل داد. شعارها و خواسته های خود را در مقابل پروپاگاندا آنها قرار داد. راه خود را از راه دولت و مدافعان رنگارنگ آن جدا کرد و نشان داد که حول مطالبات عمیق انسانی میتوان متشکل کرد و به میدان آورد.

زنده باد آزادی، برابری

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

۱۶ آذر ۱۳۹۴ - ۷ دسامبر ۲۰۱۵

زنده باد سوسیالیسم